[**1- باید وظیفۀ مبارزاتی عمده درکشور را قاطعانه در نظرگرفت ولی وظایف مبارزاتی بزرگ دیگررا نیز نباید به فراموشی سپرد**](#_1)

[**2- پولینوم دوم کمیتۀ مرکزی دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با موفقیت برگذارگردید و با موفقیت پایان یافت**](#_2)

[**3- جـنگ مـقاومـت مـلـی مـردمـی وانقـلابی (شکل مشخص کنونی جـنگ خـلق درافغانستان)**](#_3)

[**4- "استقبال" ازموضعگیریهای "جدید" سازمان رهایی افغانستان**](#_4)

[**5- نقد مرامنامۀ "نهضت آیندۀافغانستان"**](#_5)

[**6- درگذشت ملامحمد عمرامیرتحریک اسلامی طالبان وتاثیراتآن بالای طالبان**](#_6)

[**7- دوگزارش ازدرگیریهای شدید میان جناح های مختلف طالبان درولسوالی شیندند ولایت هرات**](#_7)

[**8- مــرگبــرامــریــکــا! مــرگبــرارگ!**](#_8)

[**9- یاد جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین کشور را گرامی میداریم**](#_9)

[**10- پنجاه مین سال‌یادبنیادگذاری جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی)**](#_10)

[**11- مائوئیستهای نیپال ومحاصرۀ [نیپال توسط] هند**](#_11)

**12- پیام تسلیت کمیتۀروابط بین المللی به مناسبت درگذشت رفیق بهروزنوایی**

# 1

**باید وظیفۀ مبارزاتی عمده در کشور را قاطعانه در نظر گرفت**

**ولی وظایف مبارزاتی بزرگ دیگررا نیز نباید به فراموشی سپرد**

**تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفۀ مبارزاتی عمده در یک کشور تحت سلطۀ امپریالیزم، نظر به شرایط مختلف به گونه های مختلف تبارز می نماید.**

**در شرایطی که کشور با تجاوز و اشغال‌گری خارجی امپریالیستی و ارتجاعی مستقیم مواجه نیست، بلکه با مداخلات امپریالیستی و ارتجاعی غیرمستقیم خارجی مواجه است، تضادهای طبقاتی میان طبقات و اقشار مختلف خلق‌ها و طبقات ارتجاعی استثمارگر وابسته به امپریالیزم جهانی، تضاد عمده را تشکیل می‌دهد. همچنان همین طبقات ارتجاعی دشمن عمده محسوب می شود و پیشبرد مبارزات طبقاتی علیه آنها وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی می باشد.**

**اما در شرایطی که کشور،مثل افغانستان کنونی،مستقیماً مورد تجاوز و اشغال‌گری خارجی قرار دارد، تضاد ملی با متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی مزدور و دست‌نشاندۀ آن‌ها تضاد عمدۀ کنونی آن کشورها را تشکیل می‌دهد. همچنان اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی دست نشاندۀ شان دشمن عمده محسوب می شوند و وظیفۀ مبارزاتی عمده نیز مقاومت علیه متجاوزین و اشغال‌گران و خاینین ملی مزدور و دست نشاندۀ آن‌ها می‌باشد. طبعاً هر دشمن خارجی متجاوز و اشغال‌گر امپریالیست یا ارتجاعی دیگر، ولو اینکه مثل داعش در تخاصم خونین علیه اشغالگران امپریالیست و خاینین ملی دست نشاندۀ شان قرار داشته باشند، نیز جزئی از دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور محسوب می‌گردد و مبارزه و مقاومت علیه آن نیز جزئی از وظیفۀ مبارزاتی عمده می باشد. اکنون که به روشنی مشخص شده است که اشغالگران امپریالیست امریکایی و اکثریت قریب به اتفاق متحدین امپریالست شان بصورت درازمدت در افغانستان ماندنی هستند، تأکید روی این وظیفۀ مبارزاتی عمده بیشتر از پیش اهمیت کسب نموده است.**

**اولاً باید بصورت دقیق توجه داشت که وظیفۀ مبارزاتی عمده وظیفه ای است که باید همیشه در صدر وظایف مبارزاتی قرار داشته باشد و نباید نظراً و عملاً عمدگی آن به فراموشی سپرده شود. ثانیاً باید بصورت شفاف و روشن متوجه بود که تضاد عمده، علیرغم اهمیت درجه اول و محوری آن، فقط یکی از تبارزات بزرگ تضاد اساسی است و تضاد اساسی تبارزات بزرگ دیگری نیز دارد. به عبارت دیگر وظیفۀ مبارزاتی عمده فقط یکی از وظایف مبارزاتی بزرگ است و وظایف مبارزاتی بزرگ دیگری نیز وجود دارند که گرچه غیر عمده هستند، ولی همچنان بزرگ باقی می مانند و نمی توان آن‌ها را به فراموشی سپرد. یقیناً اجرای این وظایف باید در پیوند و در تابعیت از اجرای وظیفۀ مبارزاتی عمده پیش برده شود. یعنی در اجرای این وظایف می‌توان- و باید- بخاطر مصالح عمومی وظیفۀ مبارزاتی عمده انعطاف‌های مبارزاتی لازم و ضروری‌ را مورد اجرا قرار داد. اما به‌فراموشی‌سپردن کامل‌و‌کلی این وظایف چیزی است که نمی‌توان- و نباید- به آن تن داد، زیرا که غیر علمی، غیر دیالیکتیکی و مبتنی بر تسلیم طلبی طبقاتی است.**

**مثلاً طالبان نیرویی است که علیه اشغال‌گران و رژیم دست نشاندۀ آن‌ها می‌جنگد. تا این‌جانمی‌توان- و نباید- با آن‌ها عمدتاً هم‌نوایی نشان نداد. اما مواضع ما در قبال طالبان نمی‌تواند- و نباید- صرفاً مبتنی بر این هم‌نوایی باشد، بلکه در درجۀ دوم ناهم‌نوایی‌ها را نیز باید در نظر گرفت. دلایل آن بسیار روشن و واضح است.**

**دلیل اول:طالبان نیرویی است که در بدو امر کمک‌های مستقیم قدرت‌های ارتجاعی وابسته به امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی در منطقه و کمک‌های غیر مستقیم ابر قدرت و قدرت‌ امپریالیستی مذکور در تشکیل، تقویت و قدرت‌گیری شان نقش بسیار مهمی بازی کرد. ازین‌جهت همیشه زمینه برای سازش و تبانی میان طالبان و امپریالیست‌های اشغالگر مذکور می‌تواند وجود داشته باشد. به عبارت دیگر طالبان نیرویی نیست که جنگ شان علیه اشغال‌گران یک جنگ پیگیر و قاطع باشد و مدام خطر سازش و تبانی و یا به عبارت دیگر خطر تسلیمی و تسلیم‌طلبی آن‌ها در قبال اشغالگران امپریالیست وجود خواهد داشت.**

**دلیل دوم: نظام اقتصادی- اجتماعی و سیاسی مورد خواست طالبان یک نظام نیمه‌مستعمراتی است. برقراری مجدد نظام آن‌هاحداکثر خواهد توانست افغانستان را از حالت مستعمراتی به حالت نیمه‌مستعمراتی بیندازد، اما نمی‌تواند استقلال حقیقی کشور و آزادی ملی مردمان کشور را تأمین نماید. بنابرین جنگ طالبان یک جنگ مقاومت همه جانبه نیست و نمی‌تواند باشد.**

**دلیل سوم: طالبان از لحاظ طبقاتی نمایندۀ بخشی از طبقات فیودال و بورژواکمپرادور در کشور هستند. این موقف طبقاتی آن‌ها از یک‌طرف پیوندهای طبقاتی آن‌هابا اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را نشان می‌دهد و از جانب دیگر تناقض منافع طبقاتی آن‌ها با منافع طبقاتی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و حتی بورژوازی ملی را. ازین لحاظ طالبان از لحاظ ماهیت طبقاتی در ضدیت با ماهیت طبقاتی نیروهای انقلابی قرار دارند و این ضدیت در تمامی حالات، حتی در شرایط مقاومت علیه تجاوز و اشغالگری خارجی، در سطوح و درجات مختلف عمل می نماید و نمی‌تواند عمل نکند.**

**دلیل چهارم: طالبان نیرویی است که به شدت آغشته به شوونیزم طبقات حاکمۀ ملیت پشتون و حامل و عامل نیرومند ستم ملیتی بر ملیت‌های غیرپشتوناست.**

**دلیل پنجم: طالبان به شدت آغشته به شوونیزم مردسالار فیودالی و حامل و عامل نیرومند ستم جنسیتی بر زنان هستند.**

**دلیل ششم: طالبان در میان حلقات معینی از نیروها و قدرت‌هایارتجاعی منطقه حامی و پشتیبان دارند.**

**و غیره و غیره.**

**ناگفته روشن اسـت که هیچ نیروی سیاسـی انقلابی نمی تواند- و نباید- مسـایل بزرگ بر شمـرده در فوق را نادیده بگیرد، مگر اینکه یک‌سره از موجودیت مستقل و مبارزات مستقل خود بگذرد و عملاً خود را منحل سازد. واضح است که چنین حالتی غیر از تسلیم طلبی طبقاتی چیز دیگری نخواهد بود. در واقع ما بدون پیشبرد مبارزات سیاسی و ایدیولوژیک معینی در عرصه‌های برشمرده در فوق نه می‌توانیم- و نه خواهیم‌توانست- بطور موفقانه به‌سوی برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی دست‌نشاندۀ شان پیش‌روی نماییم. در واقع به همین جهت است که پیشبرد موفقانۀ شعار تدارک برای برپایی و پیشبرد چنین جنگی از یک‌جهت مستلزم پیشبرد مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی معینی علیه طالبان است و بدون پیشبرد این مبارزات نخواهیم توانست مسیر مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد موفقانۀ جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را با اصولیت و موفقیت طی نماییم و از مرحلۀ تدارک به مرحلۀ برپایی و پیشبرد جنگ گام بگذاریم.**

**اما ما باید تجربۀ تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌های گذشته و حال نیروها و افراد سابقاً منسوب به جنبش چپ افغانستان و سایر تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان در قبال اشغال‌گران و رژیم را قاطعانه مدنظر بگیریم. این نیروها و افراد در واقع با توجه به خصایل شش‌گانه و خصایل مشابه دیگر در وجود طالبان بطرف تسلیمی و تسلیم طلبی در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی کشانده شده و کشانده می‌شوند و حامل و عامل تسلیمی و تسلیم طلبی ملی هستند. آن‌ها در واقع نظراً و عملاً فراموش می‌کنند که علیرغم موجودیت خصایل ارتجاعی شش‌گانه و خصایل مشابه دیگر در وجود طالبان، تضاد عمدۀ جامعه تضاد با اشغال‌گران و رژیم پوشالی است و وظیفۀ عمدۀ مبارزه نیز مبارزه و مقاومت علیه آن‌ها و نه طالبان یا نیروی مقاومت کنندۀ دیگر.**

**بنابرین ما نباید مبارزه علیه خصایل ارتجاعی طالبان را آنقدر برجسته سازیم که عملاً این مبارزه به وظیفۀ عمده مبارزاتی بدل گردد و عملاً مبارزه و مقاومت علیه دشمن عمده به فراموشی سپرده شود و یا حتی اهمیت درجه دوم پیدا نماید. در واقع به همین جهت است که نباید تفاوت کیفی میان وظایف مبارزاتی در قبال داعش با وظایف مبارزاتی در قبال طالبان نادیده گرفته شود. داعش یک دشمن اشغال‌گر ارتجاعی خارجی است و مشابه با اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشاندگان شان آماج جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌باشد.**

**اما طالبان با وجودی که برای تبدیل افغانستان از یک کشور مستعمراتی به یک کشور نیمه مستعمراتی می جنگد و یک نیروی مقاومت کنندۀ ارتجاعی است، اما در هرحال یک نیروی مقاومت کننده و یک نیروی داخلی است. بنابرین این نیرو نمی‌تواند آماج مستقیم جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی تلقی گردد. به عبارت دیگر تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در اصل علیه اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی دست نشاندۀ شان متوجه است و نه طالبان.**

**اما در عین‌حال باید در قبال حملات سرسختانۀ ضد کمونیستی و ضد انقلابی طالبان نیز هوشیاری ذهنی و آمادگی عملی داشت. تا آن‌جایی که آن‌ها علیه اشغال‌گران امپریالیست، خاینین ملی دست نشاندۀ آن‌ها و داعشیان می جنگنند باید با آن‌ها هم‌نوایی نشان داد، ولی تا آن‌جاییکه آن‌ها انحصارطلبانه علیه ما، سایر انقلابیون و توده‌های آگاه دست به تهاجم و سرکوب‌گری بزنند، باید علیه شان ایستاد و ازحقوق و وظایف عمدۀ ملی دموکراتیک نوین خود، سایر انقلابیون و توده‌های مردم در مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و دست نشاندگان شان و سایر نیروهای اشغال‌گر خارجی، قاطعانه و نظر به توان بصورت مسلحانه یا غیر مسلحانه دفاع کرد. برعلاوه همنوایی با طالبان صرفاً تا آنجایی خواهد بود که آن‌ها‌ به جنگ علیه اشغال‌گران و دست نشاندگان شان ادامه دهند. ولی مادامی که در قبال آن‌ها بصورت مستقیم یا غیرمستقیم از خود تسلیم‌طلبی نشان دهند و بخواهند شوق سهم‌گیری در قدرت رژیم پوشالی را در سر به پرورانند، باید با استفاده از هر وسیلۀ اصولی و ممکن علیه شان ایستادگی به خرچ داد. بدتر از آن مادامی که گروپ ها یا حتی گروه های معینی از طالبان، یا حتی با احتمال بسیار ضعیف همۀ شان، از در تسلیمی در قبال اشغال‌گران درآیند، دیگر مسلم و روشن است که آن‌ها به بخشی از دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور مبدل شده اند و آماج جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی خواهند بود.**

**یک موضوع قابل توجۀ دیگر در مورد طالبان این است که هم اکنون تعداد زیادی از نیروها و افراد جنگ‌جوی ارتجاعی خارجی در صفوف نیروهای جنگی آن‌ها موجود هستند. ما این نیروها و افراد را نیروها و افراد باالقوۀ داعشی محسوب می‌نماییم؛ زیرا به محض مساعد شدن شرایط و یا گیر ماندن شان در مخمصه، مثلاً آغاز و پیشرفت مذاکرات صلح میان طالبان و رژیم، آن‌ها یک‌بار دیگر بیرق سیاه داعش را برخواهند افراشت و بیرق سفید طالبان را مجدداً پایین خواهند کشید و طبعاً نیروهای دیگری از میان طالبان را نیز بطرف خود خواهند کشید. ما باید درین‌مورد افشاگری‌ های لازمه را به عمل‌آوریم.**

**یک موضوع قابل توجۀ دیگر در مورد طالبان این است که آن‌ها بعد از افشا شدن درگذشت ملاعمر به چند پارچه تقسیم شده و جنگ‌های داخلی در میان‌شان را شعله‌ور ساخته اند. در واقع این وضعیت، اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ‌شان را، علیرغم وضعیت فوق‌العاده بحرانی شان در افغانستان، امیدوار ساخته است تا از طریق مشتعل نگاه‌داشتن شعله‌های این جنگ ارتجاعی خانمان‌سوز داخلی و دامن‌زدن بیشتر به آن، تسلیم‌طلبی در میان بخش‌های ضعیف تر طالبان را دامن زده و آن‌ها را بطرف خود بکشانند. ما باید درین‌مورد نیز افشاگری‌هایلازمه را به عمل آوریم.**

**علاوه برین‌ها،این احتمال قویاً وجود دارد که با وارد آمدن فشار توسط دولت‌هایپاکستان، امریکا و چین بالای طالبان، از طریق تطبیق برنامه‌های ریخته شده توسط "نشست چهارجانبۀ همآهنگی..." میان نمایندگان دولت‌های امریکا، چین، پاکستان و رژیم پوشالی کابل، بخشی از طالبان که به اصطلاح دمِ دستدوستان پاکستانی شان باشد، در مذاکرات صلح با رژیم پوشالی، که طبعاً همانند "نشست چهارجانبۀ همآهنگی ..." تحت نظارت دولت‌هایپاکستان، امریکا و چین پیش خواهد رفت، شرکت نماید و عاقبت به بخشی از رژیم پوشالی دست نشاندۀ اشغالگران امپریالیست، یعنی به بخشی از دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور، تبدیل گردد. این خطری است که احتمال وقوع آن واقعاً زیاد به نظر می‌رسد. درین‌مورد نیز باید افشاگری‌هایلازمه به‌عمل آید.**

**در یک کلام، پیشبرد مبارزاتتدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست، خاینین ملی دست‌نشاندۀ شان و سایر اشغال‌گران خارجی، به مثابۀ شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان، مبارزات مستقل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، مائوئیست های بیرون از حزب و سایر انقلابیون کشور است، که باید مستقلانه پیش برده شود تا بتواند درفش مقاومت مستقل انقلابی را در کارزار خونین افغانستان بلند نماید و در قدم اول ضعف کنونی جنبش انقلابی کشور، یعنی عدم حضور این جنبش در میدان کارزار جنگ مقاومت ضد اشغالگران و دست نشاندگان شان، را مرفوع سازد.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 2

**پولینوم دوم کمیتۀ مرکزی دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان**

**با موفقیت برگذار گردید و با موفقیت پایان یافت**

**دومین پولینوم کمیتۀ مرکزی دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، به علت بروز یک‌سلسله مشکلات تخنیکی برای حزب، مدتی دیرتر از زمان معینه، با موفقیت دایر گردید و با موفقیت پایان یافت. درین پولینوم، اکثریت قریب به اتفاق اعضای اصلی و علی‌البدل کمیتۀ مرکزی حزب حضور داشتند. تمامی فیصله‌های پولینوم، به اتفاق آراء اتخاذ گردید و در هیچ موردی نیاز به رأی‌گیریبه‌وجود نیامد.**

**درین‌جا مختصراً چند فیصله از مهم‌ترین فیصله‌های این پولینوم را برمی‌شماریم:**

**دوم– پیشبرد کارزار تجلیل از روز بنیادگذاری جنبش کمونیستی م ل م و جنبش دموکراتیک نوین کشور تحرک تازه‌ای نه تنها در سطح حزب بلکه در حد معینی در سطح منسوبین جریان دموکراتیک نوین کشور نیز به‌وجود آورد. می‌توان گفت که این حرکت، اولین سنگ‌بنای احیای وسیع جریان دموکراتیک نوین کشور محسوب می‌گردد. بنابرین ضروری است که در سال‌های آینده نیز تجلیل از 13 میزان ادامه یابد. اما با توجه به ضرورت هرچه بیشتر تمرکز مبارزاتی روی تجلیل سالانه از 13 میزان، با توجه به نزدیکی فاصلۀ زمانی میان 13 میزان و 7 قوس و با توجه به نامناسب بودن تاریخ 7 قوس برای تدویر محافل برگذاری روز جانباختگان جنبش،پولینوم فیصله نمود که:**

**1 – کارزار برگذاری محافل 13 میزان و 7 قوس در آینده با هم ادغام گردد؛ به قسمی که روز 13 میزان به عنوان روز بنیادگذاری جنبش م ل م و جنبش دموکراتیک نوین کشور باید همه ساله با برگذاری محافل تجلیل گردد و در عین‌حال در همین محافل یاد جانباختگان جنبش نیز تازه گردد و قربانی‌هایآن‌ها‌ مورد تجلیل قرار بگیرد.**

**2 – برنامۀ برگذاری محافل 7 قوس در داخل کشور سر از همین سال جاری لغو می‌گردد. هواداران حزب در خارج از کشور می‌توانند در صورت امکان در همیاری با همکاران شان محافل 7 قوس را دایر نمایند. سر از همین سال برای تجلیل از قربانی های جانباختگان جنبش در روز 7 قوس همه ساله باید اعلامیه ای منتشر گردد.**

**چهارم–اخیراً دوتن ار هواداران حزب در خارج از کشور یک سند رویزیونیستی پسا مارکسیستی- لنیننیستی- مائوئیستی اواکیانی انتشار داده و با اعلام گسست از حزب، خود را «جمعی از کمونیست‌هایانقلابی افغانستان» نامیده اند.**

**با توجه به اینکه این سند عمدتاً مباحث تازه ای در بر ندارد ومتن آن بصورت عمده تکرار همان مباحث درونی قبلی این دوتن استو با توجه به اینکه در این سند هیچگونه پاسخی به مباحث قبلی درونی حزب در مورد مواضع پسامارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی این دوتن وجود ندارد، پولینوم فیصله نمود که:**

**در پاسخ به این سند پسامارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی برای فعلاً کافی است که اسناد بحثی درونی قبلی با این دو تن که طی چندین شماره از نشریۀ درونی مرکزی حزب منتشر گردیده بود بصورت وسیع انتشار یابد... . (\*)**

**دوازدهم– پس از کنگرۀ سراسری دوم حزب، توجۀ حزب بیشتر از پیش به مسایل داخلی افغانستان و مسایل جنبش کمونیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان معطوف گردیده است. در چنین وضعیتی باید جداً متوجۀ خطر کم‌توجهی نسبت به روابط بین‌المللی حزب باشیم.... . کاملاً ضروری است که به کاروپیکار تبلیغ و ترویج متقابل اسناد حزب در سطح بین‌المللی و اسناد بین‌المللی در درون حزب و در میان کل جنبش کمونیستی م ل م افغانستان بیشتر از پیش توجه نماییم و رفقای بیشتری را در کار ترجمۀ اسناد مهم حزب به انگلیسی و اسناد بین المللی مهم م ل م به دری یا پشتو درگیر سازیم.... . یکی از نیازمندی‌هایمهم فعالیت‌هایبین‌المللی ما در حال حاضر تأمین ارتباط نسبتاً منظم با گروه‌های مائوئیستی تازه تشکیل شدۀ ایرانی و امریکایی است.**

**پانزدهم – چند سال قبل دوتن ازنمایندگان حزب با مسئولین هواداران حزب در اروپا جلسۀ مشترکی تشکیل دادند و در آن جلسه فیصله کردند که باید یک کمیتۀ همآهنگی میان واحدهایمحلی مختلف هواداران حزب در کشورهای مختلف اروپایی تشکیل گردد. اما متأسفانه این فیصله بنا به غیر فعال بودن و ناپیگیر بودن دوتن از مسئولین هواداران حزب در اروپا در اجرای این فیصله، که ناشی از گرایشات پسا م ل م آن‌ها بوده است، نتوانست در طی چند سال گذشته در عمل بخوبی تطبیق گردد. اکنون که آن‌ها از حزب کنار رفته اند، ما می‌توانیم تمامی هواداران حزب در اروپا را از طریق ایجاد یک کمیتۀ همآهنگی میان واحدهای محلی آن‌ها در کشورهای مختلف اروپایی، در سطح کل اروپا بصورت همآهنگ تنظیم نماییم. این خواستی است که توسط هواداران حزب در ایتالیا، در جلسۀ مشترک نمایندۀ حزب با آن‌ها، مطرح گردیده است.**

**فعال ساختن و منظم ساختن هرچه بیشتر هواداران حزب در اروپا بخصوص بخاطر حضور نسبتاً سنگین مائوئیست‌های کشورهای مختلف غیر اروپایی در آن و فعال شدن احزاب و سازمان‌های مائوئیست خود کشورهای اروپایی ، خیلی ضروری و مهم است و از این جهت قارۀ اروپا پشت جبهۀ مهمی برای حزب و انقلاب افغانستان محسوب می‌گردد. همآهنگی مبارزاتی واحدهای محلی مختلف هواداران حزب در کشورهای مختلف اروپایی نه تنها باعث تحکیم و گسترش بیشتر از پیش هواداران حزب در آن قاره می شود، بلکه می‌تواندفعالیت‌های بین‌المللی حزب را قویاً عمق و گسترش بخشد و حزب را قادر سازد که خدمات ارزنده تر و بیشتری برای جنبش کمونیستی بین‌الملی انجام دهد.**

**هفدهم –تجلیل از پنجاهمین سالگرد تأسیس جنبش در منطقۀ شماره چهارم یک گام مقدماتی امیدوارکننده در جهت ایجاد یک واحد منطقه یی حزبی جدید در داخل کشور است. پولینوم تأکید کرد که این گام مقدماتی امیدوارکننده باید با جدیت تعقیب گردد و تلاش صورت گیرد که در قدم اول واحد منطقه یی حزبی مذکور، ولو در یک سطح حداقل، ایجاد گردد و سپس برای استحکام و گسترش فعالیت‌های حزبی و جریانی در منطقه تلاش به عمل آید.**

**نزدهم– طبق مندرجات اساسنامۀ حزب، هر پولینوم کمیتۀ مرکزی حزب می‌تواند در صورت ضرورت در ترکیب اعضای کمیتۀ مرکزی، اعضای علی‌البدل کمیتۀ مرکزیو همچنان اعضای دفترسیاسی کمیتۀ مرکزی تغییراتی ایجاد نماید. به همین جهت روی ضرورت و عدم ضرورت ایجاد این تغییرات در پولینوم مکث گردید. پولینوم فیصله نمود که فعلاً ایجاد این تغییرات بصورت گسترده در ترکیب دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی و ترکیب کمیتۀ مرکزی حزب ضروری نیست و تنها جاگزین ساختن یک رفیق بحیث عضو علی‌البدل کمیتۀ مرکزی به عوض رفیق پناهنده شده به خارج، کفایت می‌کند. همچنان پولینوم فیصله نمود که فعلاً گسترش دفتر سیاسی و کمیتۀ مرکزیو افزایش تعداد اعضای دفترسیاسی، اعضای کمیتۀ مرکزی و اعضای علی‌البدل کمیتۀ مرکزی نیز ضروری نمی باشد.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 3

**جـنگ مـقاومـت مـلـی مـردمـی و انقـلابی**

**( شکل مشخص کنونی جـنگ خـلق در افغانستان )**

**یگانه راه حل ملی مردمی و انقلابی علیه امپریالیست‌های اشغالگر، رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران داعشی**

**حضور درازمدت اشغالگران امپریالیست در کشور پس از سال 2016 قطعی گردید. بر اساس آخرین آماری که کاخ سفید ارائه نموده است، 9800 تن از سربازان یانکی تا پایان سال 2016 از کشور خارج می شوند، اما پس از آن 5500 تن از سربازان در قرارگاه های داخل افغانستان مستقر خواهند ماند و بصورت دراز مدت در کشور حضور خواهند داشت.**

**آخرین گفته های بارک اوباما که از طریق تلویزیون دولتی امریکا پخش گردید، با شور و اشتیاق زیاد از طرف رژیم دست نشانده مورد استقبال قرار گرفته است.**

**قبل برین گویا قرار بود تا یک‌هزارتن از سربازان اشغال‌گر امریکایی حضور دراز مدت اشغالگرانه درکشور داشته باشند تا به اصطلاح تامین امنیت سفارت امریکا در کابل و کمک به رژیم دست نشانده را برعهده داشته باشند. اما حسب فیصلۀ اخیر کنگرۀ امریکا قرار برین است تا پس از سال 2016 این تعداد به 5500 تن افزایش یابد که نه تنها تأمین امنیت سفارت امریکا در کابل بلکه کمک به رژِیم دست نشانده را بر عهده داشته باشند. این نیروها که در پایگاه های نظامی معینی در کشور مستقر خواهند ماند عمدتا از نیروهای جنگی رویاروی به حامیان جنگی پشت جبهه برای رژیم مزدور بدل خواهند شد، اما در عین حال در صورت ضرورت وظایف مستقیم جنگی را نیز می توانند برعهده بگیرند.**

**از هفتم اکتوبر 2001 که سرآغاز جنگ تجاوزکارانه نیروهای اشغالگر امپریالیستی و شرکای بین المللی اش بر افغانستان است، تاکنون به وضاحت دیده شده که خواست اشغالگرانۀ نیروهای متجاوز امپریالیستی بر افغانستان غیر از خانه خرابی و دربدری اکثریت توده های ستمدیده، به کرسی نشاندن رژیمی مزدور و بی اراده و امضاء پیمان های استراتژیک با کشورهای امپریالیستی، امضاء پیمان ننگین استراتژیک و پیمان ننگین امنیتی و سپردن پایگاه های نظامی در داخل خاک کشور به اشغالگران امپریالیست امریکا و جابجائی نمایشی قوای اردوی رژیم با نیروهای اشغالگر تحت نام "واگذاری مسئولیت تامین امنیت"، چیز دیگری به بار نیاورده است.**

**تاریخ از سالیان دراز، به اثبات رسانده که مردمان هیچ کشور تحت اشغال توسط قوت های متجاوز خارجی، بدون توسل به مقاومت ملی مسلحانه، نتوانسته اند و نمی‌توانند راه دیگری برای حصول استقلال سیاسی و آزادی های مدنی شان داشته باشند.**

**صدر مائوتسه دون به صراحت یادآوری نموده است که:‌ «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میشود.» وقتی به تاریخ پرفراز و نشیب مبارزات طبقاتی و ملی افغانستان می‌نگریم بخوبی می‌بینیم که هرگونه تغییر و تحول در حاکمیت های متفاوت سیاسی از ازمنه دور تا به امروز از طریق توسل به جنگ عملی شده است: در 7 آگست 1839 میلادی زمانی‌که استعمار کهن کار برتانیه بر افغانستان حمله نمود و شاه شجاع اول را بر اریکه قدرت نصب کرد، طرد سلطۀ استعماری از طریق مبارزات مسلحانه ممکن گردید. سقوط دولت امانی و روی‌کار آمدن سقوی‌ها و استقرار حاکمیت خاندان طلائی تماما با استفاده از نیروی قهر و به کار بردن نیروهای مسلح و توسل به جنگ صورت گرفته است. کودتای نظامی 26 سرطان 1352 نیز با تکیه بر همین اصل بود که به عمر نظام سلطنتی افغانستان خاتمه داد و سپس در هفت ثور 1357 حاکمیت جمهوری داودخانی نیز از طریق توسل به جنگ بود که ختم گردید. سپس اوضاع افغانستان برای مدت بیش از یک دهه با مبارزات مسلحانه علیه قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی و رژیم دست نشانده شان، تا سرحد بیرون راندن نیروهای اشغالگر از کشور رقم خورد. فروپاشی حاکمیت رژیم داکترنجیب با فروپاشی نیروهای مسلح این رژیم ممکن گردید و انتقال قدرت به نیروهای ارتجاعی اسلامی جهادی و خانه‌جنگی‌های مفرط ارتجاعی میان آن‌ها نیز توسط نقش مرکزی جنگ و نیروهای مسلح، معین و مشخص گردید. ظهور امارت اسلامی طالبان و پیشروی های مداوم شان و سپس مسلط شدن آنها بر بخش های عظیم کشور با توسل به جنگ صورت گرفت و سرانجام، اشغال کشور توسط قوای 49 کشور امپریالیستی به سرکردگی امپریالیزم لجام گسیختۀ امریکا و روی‌کار آوردن رژیمی مزدور و دست نشانده، از طریق تحمیل یک جنگ غارتگرانه و تجاوزکارانه بالای افغانستان متحقق گردید.**

**هنوز سلطۀ اشغالگرانۀ نیروهای امپریالیستی به پایان نرسیده که اشغالگری دیگری تحت نام "داعش‌" در اواسط سال 2015 با توسل به جنگ در افغانستان سربلند نمود.**

**این جنگ‌ها از لحاظ تاکتیکی و استراتژیکی در برهه های متفاوت تاریخی دارای ماهیت‌های متفاوتی می‌باشد. جنگ های افغان – انگلیس برای طرد سلطۀ استعماری از کشور جنگ‌های ضد استعماری ای بود که توانست در سال 1919 به استرداد استقلال سیاسی افغانستان منجر گردد. جنگ علیه سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی، جنگ مقاومت وسیعی بود که توانست بر اشغال کشور نقطۀ پایان نهد. جنگ‌های ارتجاعی داخلی میان نیروهای متفاوت جهادی جنگ‌های خانمانسوزی بود که دمار از روزگار مردم در آورد.**

**و اما جنگ کنونی علیه قوت‌های متجاوز و اشغالگر و رژیم دست‌نشاندۀ شان و همچنان اشغال‌گران داعشی باید یک جنگ ملی مردمی و انقلابی باشد، زیرا مردمان تحت ستم این سرزمین بدون توسل به جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ( شکل مشخص کنونی جنگ خلق)‌ علیه قوای اشغالگر و رژیم پوشالی و اشغالگران مرتجع داعشی نمی‌توانند به خواست‌های برحق خویش دست یابند. مردمان دربند افغانستان بدون به کاربردن نیروی قهری و بدون استفاده از نیروهای مسلح خویش نمی‌توانند و نخواهند توانست به قدرت سیاسی دست یابند.**

**به یقین کامل رهبری جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ‌(شکل مشخص کنونی جنگ خلق) ‌در افغانستان، مسئولیتی است که بر عهدۀ انقلابیون کشور و مشخصاً حزب کمونیست (مائوئیست)‌ افغانستان قرار دارد و باید برای آن تمامی تدارکات لازمه روی‌دست گرفته شود. ضعف تمامی کمونیست‌های کشور در لحظۀ فعلی در جامعه عمدتاً با ضعف نظامی و فقدان نیروهای مسلح متعلق به خودشان رقم می‌خورد، ضعفی که باید بهر قیمت بصورت اصولی بر آن فایق آمد.**

**در شرایط کنونی که مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و خاینین ملی دست نشانده و اشغالگران مرتجع داعشی وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی را تشکیل میدهد، جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بطور کل و تدارک برای برپایی و پیشبرد آن بصورت مشخص کنونی محور عمدۀ مبارزات ما را تشکیل می‌دهد. بدین اساس حزب کمونیست (مائوئیست)‌افغانستان مکلف است تا در چوکات مقاومت عمومی، برای هماهنگی مبارزات میان تمامی نیروها و شخصیت های ضد اشغالگران و ضد رژیم دست نشانده و ضد اشغال‌گران داعشی سعی و تلاش پیگیر به عمل آورد. یقیناً در صدر این برنامه، تحقق عملی طرح اتحاد وسیع سایر نیروها و شخصیت های ملی، دموکرات ضد امپریالیزم و ضد ارتجاع با حزب برای همسوئی هرچه بیشتر و بهتر مقاومت عمومی حتمی است. مسلم است که در مرکز این طرح اتحاد وسیع، تحقق عملی طرح مائوئیست های بیرون از حزب با حزب قرار دارد. در اساسنامۀ حزب کمونیست (مائوئیست)‌افغانستان به صراحت آمده است که:**

**« ‌درفش حزب کمونیست (مائوئیست)‌افغانستان، درفش وحدت دهندۀ تمامی مائوئیست های کشور است. »**

**بنابرین باید بکوشیم که این وحدت و اتحاد هرچه اصولی تر و سازنده تر عملی گردد و ضعف موجود جنبش کمونیستی (‌مارکسیستی – لنینیستی- مائوئیستی) کشور و همچنان ضعف جنبش ملی- دموکراتیک نوین مرفوع گردد.**

**ما از تمامی نیروها و شخصیت‌های کمونیست، ملی و دموکرات کشور می‌طلبیم که در چوکات مقاومت عمومی علیه اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی دست نشانده و اشغالگران مرتجع داعشی، هم‌گام و هم‌صدا گردند.**

**صدر مائوتسه دون به صراحت یادآوری نموده که:‌**

**« وظيفه مرکزي و عالي ترين شكل انقلاب، كسب قدرت به وسيله نيروهاي مسلح يعني حل مسئله از طريق جنگ است. اين اصل ماركسيستي در همه جا … صادق است.»**

**تاریخ مبارزات برحق کشور به خوبی این گفته را به اثبات رسانیده است و کمونیست ها راه دیگری جز توسل به جنگ و تدارک هرچه بهتر و وسیعتر برای برپایی و پیشبرد آن ندارند. دلیل این امر بسیار واضح است. در امر سلطه و حاکمیت بر یک کشور و در ساختمان دولت، نیروهای مسلح در مرکز تمامی نهادهای دیگر قرار دارد و بدست آوردن سلطه و حاکمیت بر یک کشور و سرنگونی یک دولت، بدون در هم شکستن این نهاد مرکزی که لازمه اش توسل به جنگ است، ممکن نیست. بدین جهت است که صدرمائوتسه دون با قدرت و صلابت اعلام نمود که:**

**‌» قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میشود.»**

**مشی استراتژیک مبارزاتی حزب ما برای دفع تجاوز و قطع سلطۀ امپریالیست ها از کشور و سرنگونی رژیم دست نشاندۀ شان و اشغالگران مرتجع داعشی، برپائی و پیشبرد جنگ خلق است. جنگ خلق، جنگ توده های مردم، عمدتاً دهقانان تحت رهبری طبقۀ کارگر از طریق حزب پیشاهنگ پرولتری است. جنگ خلق،‌جنگ طولانی و متکی بر ایجاد، تحکیم و گسترش مناطق پایگاهی انقلابی است و انقلاب عملیه ای است آگاهانه که بدون سازماندهی و رهبری توده های مردم و در یک کلام بدون در دست داشتن سلاح‌های مورد نیاز برای ‌برپائی و پیشبرد و به فرجام رساندن اصولی و موفقیت آمیز آن ممکن نیست. این سلاح هاي مورد نياز براي انقلاب دموكراتيك نوين افغانستان عبارت اند از:**

1. **حزب کمونیست (مائوئیست)‌**
2. **ارتش توده ئی**
3. **جبهه متحد ملی**

**در برنامه حزب کمونیست (مائوئیست)‌ افغانستان آمده است:‌**

**« جنگ مقاومت ملي مردمي و انقلابي جنگي است كه نيروي انقلابي نظامي توده يي آغازگر آن بوده و بر بستر آن رشد و تكامل نموده و به يك ارتش انقلابي توده يي عمدتاً دهقاني مبدل مي گردد.**

**هرقدر جنگ مقاومت ملي مردمي و انقلابي ( شكل مشخص كنوني جنگ خلق ) سير رو به رشد داشته باشد و هر قدر پايگاه هاي انقلابي استحكام و گسترش بيشتري حاصل نماید، امكانات بيشتري براي تقويت و گسترش جبهه متحد ملي فراهم مي گردد .**

**معهذا حزب كمونيسـت مكلف اسـت حتي قبل از برپايي جنگ خلق ( جنگ مقاومت ملي مردمي و انقلابي در شـكل مشـخص كنـونـي ) و برقراري پايگاه‌هاي انقلابي، از هر امكان اصولي و انقلابي براي همکاری های جبهوی و فعاليت های مبارزاتي ائتلافي مشترك با نيروهاي خرده بورژوايی و بورژوايی ملي در خدمت به فعاليت‌هاي تداركي براي بر پايي جنگ خلق ( جنگ مقاومت ملي مردمي و انقلابي در شكل مشخص كنوني ) فعالانه استفاده نموده و در پيشاپيش مبارزات مشترك ضد امپرياليستي و ضد ارتجاعي ( مبارزات مشترك ضد اشغالگران و دست نشاندگان شان در شكل مشخص كنونی ) قرار داشته باشد .**

**اين همكاري هاي جبهوی و فعاليت‌های مبارزاتی مشترك ائتلافی بايد بر دو پايه اصلی استوار باشد:**

1. **مبارزه عليه امپرياليزم و ارتجاع - مبارزه عليه اشغالگران امپرياليست و دست نشاندگان شان در شكل مشخص كنوني ...**
2. **قبول موجوديت حزب كمونيست (مائوئیست) و به رسميت شناختن استقلال ايديولوژيك - سياسي و تشكيلاتي آن.**

**محور عمدۀ جبهۀ متحد در شرايط كنوني كه مبارزه عليه اشغالگران امپرياليست و خاينين ملي دست نشانده شان وظيفۀ عمدۀ مبارزاتي محسوب مي‌گردد، مقاومت ملي عليه اشغالگران و رژيم دست نشانده است. درين چهار چوب حزب كمونيست (مائوئیست) مكلف است براي همسويي و هماهنگي مبارزاتي ميان تمامي نيروها و شخصيت های ضد اشغالگران و رژيم دست نشانده در چوكات مقاومت عمومي سعي و تلاش پيگير به عمل آورد. چگونگي اين تلاش و مبارزه به صورت مشخص در جريان عمل و طبق اوضاع و شرايط خاص روشن مي‌گردد، ولي ضرورت پيشبرد آن انصراف ناپذير است."‌**

**ما یقین کامل داریم که درین راه تنها نخواهیم بود. در هرحال ما برای تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست، رژیم دست نشانده و اشغالگران مرتجع داعشی تمامی سعی و تلاش خویش را خواهیم نمود؛ زیرا جـنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ( شکل مشخص کنونی جـنگ خلق ) یگانه راه حل اصولی و انقلابی علیه امپریالیست‌های اشغالگر، رژیم دست نشانده و اشغالگران داعشی میباشد.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 4

**به ادامۀ گذشته:**

**"استقبال"**

**از موضعگیری های "جدید" سازمان رهایی افغانستان**

**ملاحظات دیگری در مورد رویزیونیزم مسلط بر سازمان رهایی:**

**1 -- رهبران کنونی سازمان رهایی ادعا دارند که داکتر فیض در زمان حیاتش در شمارۀ دوم "مشعل رهایی" علیه "اشتباهات" شمارۀ اول مشعل رهایی موضع‌گیری نموده و نوشتۀ مفصلی را ترتیب نموده بود که متاسفانه فرصت نیافت آن را منتشر سازد. این ادعا در اسناد منتشره توسط "سازمان انقلابی..." نیز مطرح گردیده است. درین‌مورد باید گفت که: رهبران کنونی سازمان رهایی نمی توانند ادعا کنند – و ادعا هم نمی کنند-که مسوده یا متن تصویب شدۀ شمارۀ دوم مشعل رهایی یکجا با مرگ داکتر فیض در سال 1365 (سال 1986) از بین رفته است. بنابرین باید پرسید که اگر چیزی بنام شمارۀ دوم مشعل رهایی و آنهم به عنوان یک نقد از شمارۀ اول مشعل رهایی موجود بوده باشد، چرا این نقد تا حال حتی بصورت درون سازمانی منتشر نگردیده است، چه رسد به این‌که بصورت وسیع منتشر گردیده باشد؟ از دو حالت بیرون نیست. یا این نقد اصلاً وجود نداشته است و یا رهبری جدید سازمان رهایی بنا به دلایل خاصی آن را نه تنها از انظار عمومی منسوبین جنبش چپ کشور، بلکه از دید صفوف و کادرهای خود سازمان رهایی نیز مخفی نگه داشته است و ممکن هم هست که از بین برده باشد.**

**اگر نقد مذکور اصلاً وجود نداشته بوده باشد، در آن صورت واضح است که رهبران کنونی سازمان رهایی مواضع کنونی کم و بیش انتقادی شان از شمارۀ اول مشعل رهایی را بنام داکتر فیض جا می زنند تا گویا در نزد صفوف سازمان رهایی، که مدام در گوش های شان از بزرگی شخصیت داکتر فیض از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی زمزمه شده است، حیثیت و اعتبار مواضع متذکره بالا برود. اما اگر آن نقد وجود داشته بوده باشد و توسط رهبران فعلی سازمان رهایی مخفی شده باشد یا از بین برده شده باشد، باید دید که دلیل این مخفی سازی یا نابود سازی چه بوده است؟ در واقع هیچ دلیل دیگری نمی توانسته وجود داشته بوده باشد، جز اینکه رهبران جدید و در قدم اول فرد اول رهبری جدید با مواضع مطرح شده در آن نقد یا حداقل بخش‌های مهمی از آن مخالفت داشته است و به همین دلیل یا آن را تا حال مخفی نگه داشته و یا کلاً از بین برده است. در چنین صورتی می توان گفت که این شخص و اشخاص دور و بر نزدیکش جفای بزرگتر از جفای خان محمد سمیع در حق داکتر فیض مرتکب گردیده اند. به این معنا که خان محمد سمیع داکتر فیض را از لحاظ فزیکی از طریق حزب اسلامی از بین برد، اما رهبران کنونی سازمان رهایی داکتر فیض را از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی از بین برده اند.**

**بطور مشخص، داکتر فیض، سایر رهبران سازمان رهایی و سازمان تحت رهبری شان در شمارۀ اول مشعل رهایی بصورت بسیار روشن رویزیونیست هستند و آشکارا از رویزیونیزم سه جهانی تین هسیائوپینگی دفاع کرده اند. در واقع بخش های مختلف اساسی مشی مطرح شده در شمارۀ اول مشعل رهایی از قبیل اسلام بازی های مبتنی بر خواست انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، یکی گرفتن تضاد عمده و تضاد اساسی، استقلال طلبی صرف در جنگ مقاومت ضد "شوروی" و حتی انتخاب نام صرفاً استقلال طلبانه برای سازمان شان (سازمان رهایی افغانستان)، کودتا بازی، پوشش گیری مطلق در قالب جبهات تنظیم های اسلامی و خودداری از برآمد و شرکت مستقل در جنگ مقاومت ضد "شوروی"، تنظیم روابط بین المللی مبتنی بر تیوری سه جهانو.. اساس ایدیولوژیکی خود را در تیوری رویزیونیستی سه جهان یافت و همه در مجموع در یک بافت منطقی درونی و ذاتی قرار گرفتند. حالا چگونه می توان توقع داشت که منسوبین جنبش چپ افغانستان صرفاً براساس ادعاهای غیر مستند رهبران کنونی سازمان رهایی، موضعگیری داکتر فیض علیه کلیت خط و مشی رویزیونیستی شمارۀ اول مشعل رهایی را بپذیرند.؟**

**2 -- سازمان رهایی پس از سرکوب شدن قهری اعتراضات توده یی وسیع چند میلیونی سال 1989 در پیکنگ مرکز چین توسط قوای مسلح سرکوبگر رویزیونیست های حاکم بر چین ، به دفاع از سرکوبگری های آن ها پرداخته و در جزوه ای تحت عنوان "در چین چه گذشت؟" به تقدیس از دستان خون آلود آن ها پرداخت. آنها چه کسانی بودند؟ آن ها کسانی بودند که:انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی چین را خاتمه یافته اعلام کردند و سپس آن را یک فاجعه و بزرگترین اشتباه مائوتسه دون دانستند، علیه چیان چین همسر مائوتسه دون و چان چون چیائو و یاران شان بطور آشکار به توطئۀ نظامی و کودتا دست زدند، آن ها و همرزمان دیگر شان را به زندان انداختند و سپس در واقع آن ها را در زندان کشتند، میلیون ها رزمندۀ انقلابی شامل در گاردهای سرخ چین را خلع سلاح کردند و هزاران تن شان را به قتل رساندند، کمون های زراعتی را در سراسر روستاهای چین از بین بردند، تحت عنوان "یک کشور دو سیستم" آشکارا به مالکیت های شخصی سرمایه دارانه در چین اجازۀ شکل گیری و رشد دادند، سرمایه گذاری های امپریالیستی به داخل چین را ترویج کردند و ... خلاصه سوسیالیزم را در چین سرنگون کرده و نظام استثمارگرانه و ستمگرانه را مجدداً بر چین مسلط ساختند.**

**این موضعگیری حمایت گرانۀسازمان رهایی از رویزیونیست های بر سر قدرت در چین تقریباً سه سال بعد از به اجرا درآمدن توطئۀ قتل داکتر فیض توسط خان محمد سمیع صورت گرفت. اگر داکتر فیض در مسودۀ شمارۀ دوم مشعل رهایی علیه رویزیونیست های حاکم بر چین و تیوری رویزیونیستی سه جهان آن‌ها در سال 1365 موضعگیری کرده بود، چرا رهبران سازمان رهایی چند سال بعد یعنی در سال 1368 (سال 1989) به دفاع از سرکوبگری های ضد انقلابی آن ها پرداختند؟ ولی اگر مخالفت داکتر فیض با رویزیونیست های چینی در سال 1365 راست بوده باشد، بخوبی روشن است که موضعگیری سال 1368 سازمان رهایی در دفاع از حاکمان رویزیونیست چینی در جهت مخالف آن موضعگیری داکتر فیض قرار داشته است. چنانچه موضعگیری سال 1368 سازمان رهایی ادامۀ موضعگیری های زمان داکتر فیض بوده باشد، درانصورت مخالفت داکتر فیض با رویزیونیزم چینی فقط می تواند یک داستان تلقی گردد.**

**3 –سازمان رهایی در زمان حیات داکتر فیض بطور کلی در مورد انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی چین ساکت بود، ولی موضعگیری موافق با آن نیز نداشت و بطور کلی آن را به عنوان دلیلی مبنی بر درست بودن "اندیشۀ مائوتسه دون" مطرح نمی کرد و حتی بالاتر از آن، "اندیشۀ مائوتسه دون" را هیچگاهی سومین مرحلۀ تکاملی علم و ایدیولوژی انقلابی پرولتری ندانست. اما پس از حیات داکتر فیض، سازمان رهایی نه تنها بطور رسمی و مستند به تخطئۀ انقلاب فرهنگی پرداخت، آن را یک فاجعه و یک اشتباه بزرگ مائوتسه دون اعلام کرد، بلکه در بعضی از نوشته هایش، مثلاً در نوشتۀ "برخی مفاهیم حزبی و تشکیلاتی"بطور کلی عبارت "اندیشۀ مائوتسه دون" را از اسنادش حذف کرد و تا کنون نیز تا حد زیادی این کار را ادامه می دهد.**

**این موضعگیری های جدیدِ بعد از داکتر فیض، ادامۀ موضعگیری های "جدید" ادعایی داکتر فیض علیه رویزیونیزم چینی نیست، بلکه در ضدیت با آن قرار دارد. به عبارت دیگر موضعگیری های "جدید" مذکور در واقع موضعگیری های جدید نیست، بلکه تعمیق بیشتر رویزیونیزم چینی در اسناد سازمان رهایی است.**

**4 -- در سال 1364 که تلاش های قیوم رهبر و رفقایش برای تحکیم ارتباط با رویزیونیست های حاکم چینی در اوج خود قرار داشت و فرمولبندی قیوم رهبر درینمورد از "قاطعیت ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی" تصویب شده در کنفرانس سرتاسری سال 1362 "ساما" به "انعطاف ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی" در قبال آن ها تغییر یافته بود و همین موضوع یکی از دلایل اصلی انشعاب بخش غرجستان ساما و سپس شکلگیری هستۀ انقلابی کمونیست های افغانستان از متن این انشعاب بود، سازمان رهایی افغانستان با شدت تمام و حتی از طریق زمینه سازی های توطئه گرانۀ شخصی علیه شخص "قیوم رهبر" در صدد جلوگیری از برقراری رابطۀ نزدیک میان ساما و حاکمان رویزیونیست چینی بود. سازمان رهایی در آن زمان سه مسئله را به عنوان دلایل مضر بودن این رابطه برای حاکمان چینی علم کرده بود:**

**دلیل اول این بود که در ساما مخالفت هایی علیه تیوری سه جهان و بطور کل علیه رویزیونیزم چینی وجود دارد.**

**دلیل دوم این بود که ساما از لحاظ تشکیلاتی منسجم و منضبط نیست و موضوعِ رابطه داشتن ساما با حاکمان چینی به زودی از طریق روابط آن سازمان در سطح وسیع افشا خواهد شد.**

**و دلیل سوم هم این بود که همسر قیوم رهبر یک زن خارجی آلمانی تبار است.**

**دلیل اول قبل از همه به این خاطر علم شده بود که قیوم "رهبر" به عنوان یکی از اعضای هیئت دونفرۀ اعزامی به چین در خزان سال 1357 شخصاً از پذیرش تیوری سه جهان به عنوان استراتژی و تاکتیک پرولتاریای بین المللی انکار کرده بود و درینمورد بحث هایی با مقامات حزبی چین براه انداخته بود. در واقع همین موضوعِ ایدیولوژیک- سیاسی یعنی پذیرش تیوری رویزیونیستی سه جهان توسط نمایندۀ گروه انقلابی و عدم پذیرش آن توسط نمایندۀ جناح زنده یاد مجید، اساس و پایۀ انشعاب میان جناح های متذکره را تشکیل داد و سپس با ضمیمه شدن مسایل مورد اختلاف دیگری بر آن، انشعاب مذکور در زمستان سال 1357 به وقوع پیوست.**

**دلیل دوم به این خاطر توسط سازمان رهایی علم شده بود که رویزیونیست های بر سر قدرت در چین براساس تیوری سه جهان خواهان روابط نزدیک با تمامی دولت های ارتجاعی کشورهای به اصطلاح جهان سوم بودند و از افشا شدن رابطۀ شان با نیروهای چپ کشورهای مذکور بطور کل می ترسیدند و آن افشا شدن را به ضرر روابط نزدیک با دولت های ارتجاعی مذکور می دانستند.**

**دلیل سوم در واقع به این خاطر علم شده بود که چینی ها بطور سنتی با آن سیاسیون چینی و غیر چینی که دارای همسران خارجی و بخصوص غربی باشند، میانۀ خوبی ندارند. یکی از پرسش های اصلی ای که مقامات چینی در جریان سفر هیئت ساما به چین در سال 1364 از افراد هیئت مذکور داشتند این بود که آنها شنیده اند که قیوم رهبر همسر خارجی آلمانی تبار دارد و آن ها ازین بابت تشویش دارند. دختری که عکس هایش به عنوان همسر خارجی تبار قیوم رهبر نزد مقامات چینی وجود داشت،دختر آلمانی ای بود بنام"لینا" که با هواداران ساما در آلمان غربی همکاری داشت. یکی از "موفقیت های" هیئت اعزامی ساما به چین آن بود که این تشویش مقامات چینی در مورد خارجی بودن همسر قیوم رهبر رفع گردید. در هرحال "چغلی" کردن هایی از قبیل "چغلی" کردن سازمان رهایی به مقامات چینی و تلاش موفقیت آمیز هیئت سامایی برای "رفعتشویشات" مقامات مذکور، در ارتباطگیری هایی که در ضدیت با اصول انترناسیونالیزم پرولتری قرار داشته باشد، یکی از جلوه های زشت تسلیمی به احزاب رویزیونیست بر سر قدرت و "انعطاف ایدیولوژیک" در قبال آن ها است.**

**پس از آن‌که اسناد انشعاب بخش غرجستان ساما و سپس اسناد هستۀ انقلابی کمونیست های افغانستان منتشر گردید و در آن اسناد ارتباطگیری ساما با حاکمان رویزیونیست چینی افشا شد، سازمان رهایی بازهم نزد مقامات چینی "چغلی" کرده و اسناد افشاگری مذکور را در اختیار مقامات چینی قرار دادند و آن را به عنوان دلیلی مبنی بر متشتت بودن تشکیلاتی ساما و مخالفت علیه حاکمان چینی در میان سامایی ها و اثبات نظر شان در مورد مضر بودن رابطه گیری ساما با آن ها، ارائه کردند. نتیجه آن بود که تلاش های ساما در نهایت به ناکامی منجر گردید.**

**سوال اینجاست که اگر داکتر فیض در سال 1365 علیه رویزیونیزم چینی موضعگیری کرده باشد، چرا در همین سال و یک سالِ قبل از آن،سازمان رهایی تحکیم ارتباط میان ساما و حاکمان چینی را به شدت به ضرر خود ببیند و با تلاش های "پیگیر" سرانجام ارتباط مذکور را بکلی درهم و برهم بسازد؟ حتی قطع ارتباط میان رویزیونیست های بر قدرت در چین و سازمان رهایی توسط خود این سازمان در سال های بعد از داکتر فیض نیز غیرقابل پذیرش است. سازمانی که برای ناکام ساختن تلاش های بوردرهبری"ساما" برای تأمین ارتباط با رویزیونیست های بر قدرت در چین تا حد "چغلی" کردن مسایل شخصی و خصوصی "رهبر" آن سازمان پیش رفت، چگونه راضی به قطع ارتباط خودش با چینی ها گردید، آنهم داوطلبانه و بنا به خواست خودش.**

**5 -- کسی که برای اولین بار در "گروه انقلابی"- گروه سلف سازمان رهایی- در دفاع از تیوری رویزیونیستی سه جهان موضعگیری نمود، داکتر فیض نبود، بلکه عبید بود که بعد از داکتر فیض در موقعیت جانشین او در رأس سازمان رهایی قرار گرفت.**

**همین شخص به عنوان نمایندۀ "گروه انقلابی..." همراه با قیوم رهبر به عنوان نمایندۀ جناح زنده یاد مجید در خزان سال 1357 به چین سفر کرد و در آنجا به ادامۀ موضعگیری قبلی اش یکبار دیگر به نفع تیوری سه جهان موضعگیری نمود و به مخالفت های عضو دیگر هیئت هیچ ارزشی نداد. این موضوع را قیوم رهبر در یکی از جلسات بحثی پر مشاجرۀ کمیتۀ مرکزی "ساما" مدتی قبل از انشعاب سال 1364 در "ساما" به گونۀ ذیل مطرح نموده بود:**

**«تیوری سه جهان در جنبش تاریخ و ریشه ای دارد. در سال 1978 تازه چند ماه از طرح آن گذشته بودو توسط اخگر تبلیغات ضد آن دامن زده می شد. رفیقِ شهید آن وقت با گروه کار می کردند. مقالۀ "تیوری سه جهان" از شمارۀ 45 سال 1975 پکن ریویو ترجمه شده بود و بحث وجود داشت. قبلاً در خارج هم بحث در مورد آن وجود داشت. افراد گروه انقلابی در ابتدا در آلمان علیه تیوری سه جهان موضع گرفتند و این یک تاکتیک بود. آلبانی در کنگرۀ هفت از این تیوری انتقاد کرد.من برای گروه گفتم که شما عجله کرده اید. نقاط ضعف و نقاط قوت این تیوری از نظر من عبارت بود از اینکه این طرح به عنوان یک طرح کلیدی و به عنوان استراتژی پرولتاریای بین المللی نادرست است. تقسیم بندی آن درست است. بخاطر مسایل تاکتیکی لنین و استالین هم جهان را به صورت های گوناگون تقسیم کرده اند. این تیوری در سطح استراتژی قابل قبول نیست. جلد پنجم تازه برآمده بود. من و رفیق درین مورد بحث داشتیم. بعد در میان گروه مطرح شد. رفیق نظرات خود را بیان کرد. عبید (\*) از مقاله دفاع می کرد، فیض بیطرف بود و سرمد و شریف از مجید پشتیبانی می کردند. این مسایل قبل از مسافرت به خارج به میان آمد. البته فرمولبندی نظرات مختلف بود و نباید به عنوان پیش شرط وحدت روی آن تکیه می شد. برای نیروهای دیگر وحدت هنوز این مسئلۀ شان نبود. در جنبش وحت طلبانه تیوری سه جهان مورد بحث نبود.**

**با توافق قبلی به سفر رفتیم. عبید در اروپا بعد از تماس با رفقایش گفت که دو خط با هم همزیستی کرده نمی تواند. بعد روی همان خط خود را جدا کردند. بعد از آمدن از افغانستان من متهم بودم که نظر مجید را تغییر داده ام، در حالی که اینطور نبود. البته من برایش گزارش داده ام. درین موقع از طرف فیض به عنوان تروتسکیست کوبیده می شوم. من راست روی رفقای ایرانی شان را مورد انتقاد قرار داده بودم. آن ها بعد از جلسۀ مرکزیت مرا خواستند و صحبت کردم.در سفر زیاده روی کردم. عبید موضعگیری کرد و من او را بیست بار مورد انتقاد قرار دادم. من باالاخره نظرات خود را از خلال سوالات مطرح می نمایم: موضع تدافعی امریکا چه معنا دارد؟ این تیوری چگونه استراتژی پرولتاریای بین المللی است؟ در مورد نه تفسیر چه می گویید؟ استراتژی شما چیست؟ ... من برای شان گفتم که قبول نظرات شما خط کشیدن روی تمامی معلومات سیاسی ما است. من در مورد "تین" و "لیوشاوچی" و مثال پشک سیاه سفید توسط "تین" از ایشان پرسیدم... روز آخر آزردگی من آن ها گفتند که شما می خواهید ما را تعجیز نمایید.»**

**(\*) – در صحبت های قیوم رهبر نام اصلی عبید گرفته شده است.**

**احتمال داردموضعگیری عبید در جریان سفر هیئت مشترک به چین به نفع تیوری سه جهان طبق موافقت قبلی داکتر فیض صورت گرفته باشد، ولی با توجه به بیطرفی اولیۀ داکتر فیض در قبال تیوری سه جهان احتمال بیشتر این است که داکتر فیض بعد از سفر هیئت مشترک به چین با موضعگیری مذکور توافق کرده باشد؛ اما در هر حال اولین موضعگیری کنندۀ مستقیم به نفع تیوری رویزیونیستی سه جهان در "گروه انقلابی..." عبید بوده است نه داکتر فیض.**

**با توجه به این مسئله و با توجه به حساسیت شدید حاکمان چینی در مورد افشا شدن روابط شان با سازمان ها و احزاب کشورهای دیگر، قاطعانه می توان گفت که فقط یک موضعگیری اصلی روشن و همه جانبه علیه رویزیونیزم چینی و تطبیق عملی آن در فعالیت های سیاسی می تواند دلیل استوار و روشنی باشد مبنی بر قطع رابطۀ حقیقی رهبری کنونی سازمان رهایی با رویزیونیست های حاکم بر چین. موضعگیری غیر قاطع و متزلزل کنونی آنها که در بخش قبلی این نوشته مورد ارزیابی قرار گرفت، نمی تواند دلیل استوار و روشن این قطع رابطه باشد، بلکه تا حد معینی، قطع رابطۀ مذکور را مشکوک جلوه می دهد. ممکن است موضعگیری غیر قاطع و متزلزل کنونی روپوشی باشد برای مخفی ساختن این رابطه، نه تنها از سایرین بلکه حتی از اکثریت قریب به اتفاق صفوف و کادرهای خود سازمان رهایی و محدود کردن معلومات در مورد آن در حد چند نفر.**

**6 – طبق گفته های یکی از اعضای سابق کمیتۀ مرکزی سازمان رهایی که رهبری یک گروپ انشعابی از آن سازمان را به عهده داشت، داکتر فیض در زمان حیاتش روابط نزدیکی با کمونیست های کارگری ایران پیدا نموده بود.**

**منظور از بخش انشعابی مذکور همان بخشی است که بعد از انشعاب از سازمان رهایی گروپی بنام "اتحاد راه زحمتکش" را به وجود آورد و سندی بنام "خودمختاری هزاره جات" را بیرون داد. "اتحاد راه زحمتکش" پس از مدتی دچار انشعاب گردید و عضو سابق کمیتۀ مرکزی سازمان رهایی پس از عزیمت به اروپا به "کمیتۀ افغانستان حزب کمونیست کارگری ایران" پیوست و سپس درانجا او و کسان دیگری تشکیلاتی بنام "سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان" را تشکیل دادند.**

**گروپ مذکور ادعا داشت که این نزدیکی میان سازمان رهایی و کمونیست های کارگری ایران به این دلیل صورت گرفته بود که گویا داکتر فیض تلاش داشت در زمان لازم به یک "برآمد کمونیستی وزین و پرقدرت" دست بزند. در همان زمان به مسئولین این گروپ از طرف مارکسیست- لنینیست- مائوئیست ها گوشزد گردید که این نزدیکی میان سازمان رهایی و رویزیونیست های شبه تروتسکیت به اصطلاح "کمونیست های کارگری ایران" را نباید به عنوان دلیلی در جهت اثبات تمایل داکتر فیض به "برآمد کمونیستی وزین و پرقدرت" اصولی بدانند زیرا که این نزدیکی، نزدیکی اکونومیست ها و رویزیونیست های راستبا اکونومیست ها و رویزیونیست های "چپ" و متمایل شدن اکونومیزم و رویزیونیزم راست سازمان رهایی به اکونومیزم و رویزیونیزم "چپ" به اصطلاح کمونیست های کارگری ایران است.**

**ارتباط میان سازمان رهایی و کمونیست های کارگری ایران بعد از داکتر فیض نیز ادامه یافته و تا حال نیز ادامه دارد و در میان روابط سازمان رهایی باعث افتخار محسوب می‌گردد. راز این‌که سازمان رهایی رویزیونیست و مبتلا به راست‌روی استراتژیک انقلاب‌اسلامی‌خواهی و جمهوری‌اسلامی‌خواهی در سطح کشوری و راست روی استراتژیک سه جهانی در سطح بین المللی، چگونه در سال های اخیر حیات داکتر فیض به چپ‌روی تاکتیکی و برخوردهای تند جنگی ضد‌اخوانی افتاد،نه تنها باید در عکس العمل های اجباری سازمان رهایی علیه سیاست های تروریستی حزب اسلامی در قبال منسوبین آن سازمانو منسوبین سایر سازمان های برخاسته از میان منسوبین سابق جریان شعلۀ جاوید، جستجو گردد، بلکه تا حد معینی به تأثیر پذیری سازمان رهایی از سیاست های تند ضد بنیاد گرایی اسلامی "حزب کمونیست کارگری ایران" نیز ربط داشته است.در واقع این "چپ روی" تاکتیکی ضد اخوانی، راست روی استراتژیک این سازمان یعنی انقلاب اسلامی خواهی و جمهوری اسلامی خواهی را می پوشاند.**

**اما این چپ‌روی تاکتیکی ضد اخوانی رفته رفته در خدمت به استراتژِی مبارزاتی مرحله یی یا زیر مرحله یی راست روانۀ دیگر سازمان رهایی قرار گرفت و در نتیجه بنیادگرایان و اخوانی ها به دشمن عمده در نزد این سازمان مبدل گردید. اما خواست استراتژیک این سازمان کماکان خواست پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین نبود، بلکه خواست برقراری حکومتی از تیپ حکومت ظاهرشاهی و حتی قدرتگیری شخص ظاهرشاه بود و همکاری نزدیکی میان سازمان مذکور و دفتر ظاهرشاه در کویته که توسط پدر حامد کرزی اداره می شد وجود داشت. درین مرحله بازهم راست روی ظاهرشاه خواهی و چپ روی ضد اخوانی سازمان رهایی دو روی سکۀ استراتژی و تاکتیک های مبارزاتی این سازمان بود.**

**خواست قدرتگیری ظاهرشاه و پس زده شدن اخوان توسط آن قدرت، آنچنان در نزد سازمان رهایی قوی و نیرومند بود که در طول چند سال اول روی صحنه آمدن و گسترش تحریک اسلامی طالبان، به دلیل اینکه تا حد معینی طالبان، لشکریان ظاهرشاه قلمداد می شدند و آن ها نیز نیت شان مبنی بر تشکیل امارت اسلامی را آشکارا مطرح نکرده بودند و در نتیجه همکاری ظاهرشاهیان و بطور مشخص دفتر ظاهرشاه در کویته و پدر حامد کرزی را با خود داشتند، سازمان رهایی با تحریک مذکور تا حد معین و سطوح مشخص به همکاری پرداخت. اما پس از آنکه طالبان کابل را تصرف کردند و با اعلام امارت اسلامی، ظاهرشاه و طرفدارانش را از صحنه کنار زدند، یکبار دیگر شعارهای ضد بنیادگرایی سازمان رهایی گل کرد و تبلیغات ضد طالبان توسط منسوبین به اصطلاح دموکراتیک آن سازمان پیش برده شد.**

**لازم به تذکر است که درین زمان و سال های قبل از آن در زمان حکومت جهادی ها و خانه جنگی های خانمانسوز میان آنها، سیاست رسمی خود سازمان رهایی "سیاست موشمردگی" بود و به موضعگیری و مبارزۀ فعالضد حکومت جهادی ها و خانه جنگی های خانمانسوز آنها و یا موضعگیری فعال موافق یا مخالف طالبان دست نزد.**

**جلوۀ سیاسی عمدۀ کنونی رویزیونیزم مسلط بر سازمان رهایی:**

**وقتی افغانستان مورد تهاجم و اشغالگری امپریالیست ها به رهبری امپریالیست های امریکایی قرار گرفت، از یکطرف سازمان رهایی در سطح سازمانی همچنان به "سیاست موشمردگی" در قبال وضعیت اشغال امپریالیستی کشور و قدرتگیری پوشالی رژیم دست نشانده ادامه داد و از طرف دیگر، در سطوح غیر سازمانی و به اصطلاح دموکراتیک سیاست ضد طالبانی خود را همچنان ادامه دادو ظاهرشاهی خواهی سابقش را در شکل حمایت از رژیم دست نشاندۀ حامد کرزی ومقدم بر آن اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدین شان پیش برد و به این ترتیب حتی نه سیاست تسلیم طلبی بلکه سیاست تسلیمی این سازمان در قبال اشغالگران امریکایی و متحدینش و رژیم دست نشاندۀ آن‌ها شکل گرفت.**

**سازمان رهایی افغانستان در مبارزه و مقاومت علیه رژیم کودتای هفت ثور و تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیزم شوروی سهم گرفت و بصورت جدی و بصورت نسبتاً وسیع فعال بود و در همان حد نیز قربانی داد. اما این سهمگیری از لحاظ ایدیولوژیک مبتنی بر تیوری رویزیونیستی سه جهان و از لحاظ سیاسی مبتنی بر خواست انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی در افغانستان بود و این خط و مشی در مشعل رهایی بصورت بسیار روشن تیوریزه شد.**

**ولی حتی همین خط و مشی در ابتدای رژیم کودتا توسط "گروه انقلابی خلق های افغانستان" یعنی گروهسلف سازمان رهایی در پیش گرفته نشد. نظر "گروه..." در ابتدا راجع به رژیم کودتا این بود که ریفورم های آن رژیم روحیات مبارزاتی توده ها را می خواباند و لذا ما باید برای یک دورۀ نسبتاً طولانی فروکش مبارزاتی آمادگی بگیریم. به همین جهت رهبران آن نظر دادند که حالت "یاغیگری" زنده یاد مجید باید خاتمه یابد و او باید تاکتیک مصالحه با رژیم را در پیش بگیرد. براساس همین نظر، کمیتۀ مرکزی مشترک "گروه انقلابی..." و جناح تحت رهبری زنده یاد مجید فیصله کرد که باید وی به ملاقات سران رژیم برود و با آن ها آشتی نماید. به این ترتیب جریان ملاقات زنده یاد مجید با دستگیر پنجشیری و سپس حفیظ الله امین، یا بنا به گفتۀ سازمان انقلابینورمحمد تره‌کی،پیش آمد و پس از آن وی از حالت مخفی بیرون گردید و زندگی قانونی را در پیش گرفت. اما این زندگی قانونی فقط مدت سه ماه دوام کرد و پس از آن زنده یاد مجید با خطر دستگیری توسط رژیم مواجه گردید و ناچار شد مجدداً راه زندگی مخفی را در پیش بگیرد.**

**بهر حال جریان بعدی وقایع، و از جمله پیدا شدن خطر دستگیری برای زنده یاد مجید و مخفی شدن مجددش، عملاًثابت ساخت که رژیم کودتا نه تنها قادر نیست روحیات مبارزاتی توده ها را بخواباند، بلکه آن را بیشتر از پیش و بطور روزافزون بر می انگیزاند و مشتعل می سازد.بر این اساس بود که خط و مشی ضد رژیم کودتا در "گروه انقلابی..." شکل گرفت و در فعالیت های سیاسی سازمانی و دموکراتیک آن و مهم تر از همه در کودتای بالاحصار کابل در سال 1358 تبارز یافت. سپس زمانی که قوت های نظامی شوروی سوسیال امپریالیستی در ششم جدی سال 1358 به افغانستان حمله و تجاوز نموده و کشور را اشغال کردند و موضوع مقاومت و مشخصاً جنگ مقاومت علیه قوای اشغالگر و رژیم دست نشاندۀ اشغالگران مطرح گردید، خط و مشی مشعل رهایی، با همان صفاتی که فوقاً بر شمردیم، در سازمان رهایی به وجود آمد و مورد عمل قرار گرفت.**

**اما سازمان رهایی در قبال اشغالگران امپریالیست کنونی و رژیم دست نشاندۀ شان در طول چندین سال یک سیاست تسلیمی محض را در پیش گرفت. در جریان این سال ها منسوبین این سازمان بخشی از رژیم دست نشانده بودند، در لویه جرگه های رژیم شرکت کردند، در تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان سهم گرفتند و با حمایت از این قانون اساسی، حزب یا احزاب قانونی تشکیل دادند و آن حزب یا احزاب را در وزارت عدلیۀ رژیم راجستر کردند، به هر دو مجلس پارلمان مرکزی رژیم نمایندگان شان را فرستادند و در شوراهای ولایتی رژیم نیز سهم گرفتند، در انتخابات ریاست جمهوری رژیم از حامد کرزی پشتیبانی کردند و برایش کارزار انتخاباتی براه انداختند و ... .منسوبین به اصطلاح دموکراتیک سازمان رهایی از همان اولین گام شکل گیری رژِیم دست نشانده در «تجمع خاینین ملی در بن در زیر بال و پر امپریالیست های اشغالگر" سعی کردند بخشی از آن باشند، ولی نتوانستند نقش مستقیمی در آن "تجمع" بگیرند. در طول این مدت سازمان رهایی و منسوبین به اصطلاح دموکراتیک آن نه علیه کلیت رژیم دست نشانده بلکه علیه بنیادگرایان و جنگ سالاران جنایتکار شامل در آن فریاد سر می دادند و خواهان آن بودند که امپریالیست های اشغالگر در مطابقت با "نورم های دموکراتیک جهانی" آن جنایتکاران را از رژیم تصفیه نمایند و به دموکرات های حقیقی، که در واقع بخودشان اشاره داشتند، چانس شرکت وسیع در حکومت را بدهند.**

**به این ترتیب همان گونه که "گروه انقلابی" در ابتدای روی کار آمدن رژیم کودتای 7 ثور فکر می کرد که ریفورم های اقتصادی آن رژیم برای یک دورۀ طولانی تحرکات مبارزاتی ضد اشغالگران و ضد رژیم در میان توده ها را می خواباند و یا حداقل به حالت فروکش دچار می سازد؛سازمان رهایی نیز در ابتدای شکلدهی رژیم دست نشاندۀ کنونی توسط اشغالگران امپریالیست فکر می کرد که "دموکراسی طلبی" های سیاسی اشغالگران امپریالیست و رژِیم دست نشاندۀ آنان تحرکات مبارزاتی ضد اشغالگران و ضد رژیم در میان توده ها را برای یک دورۀ نسبتاً طولانی به حالت مفلوج خواهد انداخت. لهذا کل هم و غمش را متوجۀ فعالیت های قانونی در چهارچوب قانون اساسی رژیم کرد و سالیان متمادی به این سیاست تسلیمی محض ادامه داد. اما تحت فشار عوامل عینی داخلی، منطقه یی و بین المللی، از جمله راه نیافتن و دست نیافتن به موقعیت ها و امتیازات دلخواه در رژیم دست نشانده، و عوامل ذهنی داخلی، منطقه یی و بین المللی، از جمله مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی مائوئیستی داخلی، منطقه یی و بین المللی علیه تسلیم شدگان و تسلیم طلبانِ سابقاً منسوب به جنبش چپ کشور، ناچار گردید کم و بیش از وضعیت تسلیمی محض بیرون بخزدو در سطوح به اصطلاح دموکراتیک و غیر سازمانی به موضعگیری های نوسانی و متزلزلی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده دست بزند؛ موضعگیری هایی که گویا تا هم اکنون نیز بصورت "کج‌دار و مریز" ادامه دارد.**

**دلیل این موضعگیری های نوسانی و متزلزل علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده روشن است. سازمان رهایی در طول مدت 15 سال گذشته، از زمان اشغال افغانستان توسط امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در سال 2001 تا حال، حتی در سطح یک اعلامیه و حتی در سطح یک شعار، علیه اشغالگران امپریالیست و خاینین ملی دست نشاندۀ شان در رژیم پوشالی به موضعگیری نپرداخته و کماکان به این سکوت تسلیم طلبانه ادامه می دهد. در چنین وضعیتی طبیعی است که موضعگیری های به اصطلاح دموکراتیک و توده یی تحت رهبری چنین سازمانی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی غیر از موضعگیری های نوسانی و متزلزل چیز دیگری نباشد.**

**اما همان طوری که در سطور قبلی گفتیم، جنبۀ دیگر این موضعگیری متزلزل و نوسانی ضد اشغال و رژیم پوشالی در سطح دموکراتیک این است که سازمان رهایی از موقف تسلیمی محض در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده بیرون خزیده و به یک موقف متزلزل ضد آن ها افتاده است، یا به عبارت دیگر در موقعیت تسلیم طلبی نوسانی در قبال آن ها قرار گرفته است. اما رهبران و کادرهای سازمان رهایی ادعا دارند که سازمان شان تضاد با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشاندۀ آنها را تضاد عمدۀ کنونی جامعۀ افغانستان می داند و مبارزاتش را بر این مبنا عیار کرده است. با توجه به چنین وضعیتی بود که در اوایل امسالنمایندگان سازمان رهایی افغانستان و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستاندر دو جلسۀ رسمی بحثی باهم نشستند و روی دو موضوع مهم، یکی در مورد تضاد عمدۀ کنونی در جامعۀ افغانستان و دیگری در مورد وظایف مبارزاتی دموکراتیک با هم به جروبحث پرداختند.**

**نمایندگان سازمان رهایی در این جلسات، ضمن "انتقاد" از عدم موضعگیری رسمی سازمان شان در مورد تضاد عمدۀ کنونی جامعۀ افغانستان در طول چندین سال گذشته و اظهار "تشویش" از دیر شدن این موضعگیری، رسماً پذیرفتند که سازمان شان تضاد عمده در افغانستان را تضاد با اشغالگران امپریالیست می داند و آمادگی می گیرد کههرچه زودتر بصورت رسمی و تحریریاین موضعگیری را اتخاذ نموده و آن را در اختیار حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و کل جنبش چپ کشور قرار دهد.اما در مورد وظایف مبارزاتی دموکراتیک و مرتبط با آن آغاز همکاری های عملی مبارزاتی میان دو طرف، توافقی حاصل نگردید.**

**گرچه نمایندگان سازمان رهایی نادرستی راه اندازی کارزار انتخاباتی برای حامد کرزی را در انتخابات اول ریاست جمهوری رژیم دست نشانده پذیرفتند و ادعا کردند که سازمان شان قبلاً درینمورد از خود انتقاد کرده است، اما در مجموع شرکت در انتخاباتگوناگون رژیم دست نشانده و سهمگیری در مجامع به اصطلاح انتخابی رژیم را درست خواندند و آن را یک ضرورت مبارزاتی دانستند و حاضر نشدند تحریم استراتژیک شرکت در انتخابات یک رژیم دست نشانده و پوشالی آلت دست اشغالگران امپریالیست را بپذیرند.**

**ادامۀ بحث و همچنان آغاز همکاری های عملی مبارزاتی میان دو طرف که پیشنهاد نمایندگان سازمان رهایی بود، از طرف نمایندگان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مشروط به موضعگیری رسمی و تحریری سازمان رهایی در مورد عمده دانستن تضاد با اشغالگران و رژیم دست نشانده گردید. برعلاوه تمامی مطالب مطرح شده در جلسات بحثی مذکور طبق توافق دو طرف تدوین گردید و مشترکاً قرار گذاشته شد که در میان صفوف حزب و سازمان رهایی پخش گردد.**

**ولی همان زمانی که دو جلسۀ بحثی رسمی میان دو طرف به پایان رسید و سند مشترک تدوین گردید، ما در مورد اتخاذ موضعگیری رسمی اصولی سازمان رهایی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده به عنوان دشمن عمدۀ کنونی کشور و مردمان کشور، قویاً شک داشتیم. در واقع کل استدلالات نمایندگان سازمان رهایی در جلسات بحثی با نمایندگان حزب در مورد عدم موضعگیری رسمی سازمان شان علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی به روشنی نشان می داد که این سکوت مبتنی بر خط و مشی تسلیم طلبانۀ ملی و طبقاتی رویزیونیستی تغییر شکل یافته ای است که در سال 2007 توسط آن سازمان اتخاذ شده و تا هنوز ادامه دارد و تا زمانی که با این خط و مشی بصورت اصولی و بنیادی تصفیه حساب صورت نگیرد، سازمان مذکور قادر به اتخاذ موضعگیری و عملکرد اصولی ملی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده نخواهد بود. ولی فکر می کردیم که ممکن است سازمان مذکور درینمورد حداقل یک موضعگیری رسمی نوسانی و متزلزل، شبیه به موضعگری های متزلزل و نوسانی اش در سطوح به اصطلاح دموکراتیک اتخاذ نماید.**

**ولی سازمان رهایی پس از گذشت تقریباً 10 ماه از آن جلسات بحثی رسمی، همچنان به سکوت رسمی خود درمورد تضاد عمده در کشور ادامه داده و همچنان به موضعگیری های متزلزل و نوسانی شفاهی بصورت درون سازمانی اکتفا کرده است. برعلاوه در سطوحبه اصطلاح ملی و دموکراتیکنیز روی خط مخالفت متزلزل و نوسانی در قبال آنها،حرکت کرده است. به این ترتیب سازمان رهایی افغانستان یکبار دیگر در طی 10ماه گذشته در عمل نشان داد که حتی حاضر نیست یک موضعگیری رسمی نوسانی و متزلزل نیز در قبال تضاد عمده در کشور اتخاذ نماید، چه رسد به اینکه قاطعانه از خط ضدملی، ضد مردمی و ضد انقلابی تقریباً یک و نیم دهۀ گذشته اش در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی دست برداشته و از لحاظ نظری و عملی علیه آن ها به عنوان دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور به موضعگیری رسمی و مبارزۀ عملی بپردازد.**

**برعلاوه، قراین نشان می دهد که سازمان رهایی تعهد نمایندگان شان در مورد پخش سند مشترک در میان صفوفش را نیز عملی نکرده اسـت، در حالی که حزب سـند مذکور را در اختیار تمامی اعضا و هوادارانش قرار داده اسـت.درینمورد نیز از همان ابتدا شک داشتیم. به همین جهت در مقدمۀ سند مشترک، که بصورت درونی در میان حزب پخش گردید، نوشتیم که:**

**«... سند ذیل به عنوان یک سند درونی در نشریۀ درونی حزب منتشر نمی گردد، زیرا این سند یک سند درونی صرفاً حزبی نیست، بلکه یک سند مشترک درونی میان حزب... و سازمان ... است. طبق توافق، طرف سازمان... مکلف است که این سند را در اختیار صفوفش قرار دهد. اما تا حد معینی می توان گفت که طرف سازمان... این کار را انجام نخواهد داد....»**

**از آنجایی که تعهدات نمایندگان سازمان رهایی در جلسات مشترک در هر دو مورد یعنی موضعگیری رسمی روی تضاد عمده و پخش سند مشترک در درون سازمان شان توسط آنها نقض گردیده و این نقض تعهدات در طی ده ماه گذشته ادامه یافته است،تعهدات مذکور از نظر ما دیگر پایان یافته تلقی می گردد. ازینجهت تدویر جلسات مشترک، موضوعات مورد بحث در آن جلسات، توافقات و عدم توافقات در آن و نقض تعهدات در طی ده ماه گذشته از طرف سازمان رهایی، دیگر نمی تواند موضوعات درونی میان حزب و سازمان مذکور محسوب گردد و باید در سطح کل جنبش چپ کشور مطرح گردد و بدین طریق کل مبارزۀ ایدیولوژیک- سیاسی جاری علیه رویزیونیزم و تسلیم طلبی سازمان رهایی بیشتر از پیش تشدید گردد.**

**نمایندگان سازمان رهایی در جلسات بحثی، موضعگیری های اتخاذ شده علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده در یک تعداد اسناد و فعالیت های عملی به اصطلاح دموکراتیک را به عنوان مدارکی در اثبات موضعگیری شان در مورد تضاد عمدۀ کنونی در افغانستان ذکر می کردند و تلاش داشتند طرفِ حزب را قانع سازند که سازمان شان در مورد تضاد عمده با حزب اختلاف ندارد.**

**واضح بود که تلاش آنها یک تلاش بی اساس، غیر مستدل و غیر منطقی بود. قبل از همه به این دلیل که موضعگیری های متذکره، موضعگیری های سازمان رهایی نیستند، بلکه موضعگیری های نهادهای مربوطۀ خود هستند، ولو اینکه آن نهادها تحت رهبری سازمان رهایی قرار داشته باشند. وقتی موضعگیری در مورد یک موضوع سیاسی برای یک سازمان سیاسی مدعی مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه بودن اهمیت عمده داشته باشد، قبل از همه باید خود آن سازمان در مورد آن به موضعگیری بپردازد و سپس نهادهای دموکراتیک تحت رهبری خود را در مسیر مذکور رهبری نماید. ولی زمانی که سازمان مذکور در مورد موضوع متذکره رسماً خاموش باشد، سکوت کامل در پیش گرفته باشد و حاضر نباشد در آن مورد بطور مستند موضعگیری نماید و عملاً مبارزه نماید، خود می رساند که آن موضوع برایش دارای اهمیت عمده نمی باشد.**

**برعلاوه، آن موضعگیری ها و مبارزات به اصطلاح دموکراتیک ضد اشغالگران و ضد رژیم دست نشانده که نمایندگان سازمان رهایی در جلسات بحثی روی آن تکیه می کردند، کلاً موضعگیری ها و مبارزاتی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده محسوب می گردد، اما نه موضعگیری ها و مبارزاتی علیه دشمن عمده و هیچگاهی هم به عنوان وظیفۀ مبارزاتی عمده معین و مشخص نگردیده است.**

**پذیرش یک تضاد به عنوان تضاد عمده در جامعه، در قدم اول مستلزم آن است که تضاد مذکور بصورت روشن به عنوان تضاد عمده به رسمیت شناخته شود و مشخص و معین گردد. اما این چیزی نیست که در موضعگیری ها و مبارزات به اصطلاخ دموکراتیک فوق الذکر وجود داشته باشد. وقتی تضاد عمده مشخص و واضح شده می تواند که دشمن عمده بصورت روشن شناسایی گردد و مرتبط با آن وظیفۀ عمدۀمبارزاتی یعنی وظیفۀ مبارزه علیه دشمن عمده نظراً و عملاً تثبیت گردد. در واقع در موضعگیری ها و مبارزات به اصطلاح دموکراتیک مورد ادعا، نه تضاد عمده به رسمیت شناخته شده و مشخص و معین گردیده است، نه دشمن عمده بصورت روشن شناسایی گردیده است و نه وظیفۀ مبارزه و مشخصاً وظیفۀ مقاومت علیه دشمن عمده به عنوان وظیفۀ مبارزاتی عمده نظراَ و عملاً تثبیت گردیده است. تصادفی نیست که در تمامی این موضعگیری ها و مبارزات به اصطلاح دموکراتیک، وظیفۀ"مقاومت علیه دشمن اشغالگر و خاینین ملی دست نشاندۀ آنها" به عنوان وظیفۀ مبارزاتی عمدۀ کنونی و حتی وظیفۀ عادی مبارزاتی بطور کلی غایب است. در واقع کلمۀ "مقاومت" چیزی است که در ادبیات سازمان رهایی و نهادهای دموکراتیک تحت رهبری اش کاملاً غایب است.**

**به این ترتیب، موضعگیری ها و مبارزات به اصطلاح دموکراتیک مورد ادعای سازمان رهایی، گرچه از یکطرف نوعی موضعگیری ها و مبارزات متزلزل، نوسانی و نیم بند در مورد اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ آنها تلقی می گردد، اما در عین حال یک نوع بدآموزی اپورتونیستی در مورد تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفۀ مبارزاتی عمده را تبلیغ و ترویج می نماید.**

**از آن جایی که درین نوشته جای بحث تفصیلی روی این تبلیغ و ترویج و بدآموزی اپورتونیستی در سطح موضعگیری ها و مبارزات به اصطلاح دموکراتیک تحت رهبری سازمان رهایی وجود ندارد؛ به همین خاطر روی این موضوع بیشتر از این صحبت نمی کنیم.**

**اما سازمان رهایی افغانستان بدآموزی های اپورتونیستی و رویزیونیستی در مورد تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفۀ مبارزاتی عمده را در سطح فعالیت های تبلیغی و ترویجی ظاهراً کمونیستی ولی از لحاظ ماهیت ضد کمونیستی یعنی رویزیونیستی سازمانی و غیر سازمانی خود نیز کشانده است، آنهم در حالی که خود در مورد تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفۀ مبارزاتی عمده حتی یک سطر هم ننوشته است و حتی رهبران آن قبل از جلسات بحثی نمایندگان شان با نمایندگان حزب، یکبار بصورت شفاهی نیز درینمورد چیزی نگفته بودند. وقتی هم در جلسات بحثی متذکره نمایندگان شان در بارۀ تضاد عمده صحبت کردند آن بحث را با موضوع دشمن عمده و وظیفۀ مبارزاتی عمده ربط ندادند و بعداً هم تعهد شان در جلسات بحثی در مورد موضعگیری رسمی تحریری پیرامون تضاد عمده را نتوانستند و نخواستند در طول ده ماه گذشته عملی سازند. بنابرین لازم است در مورد بدآموزی های ضد کمونیستی و رویزیونیستی متذکره بصورت مشخص صحبت نماییم و آن را حتی الامکان بصورت نسبتاً مفصل باز نماییم.**

**درینمورد بصورت مشخص روی دو سند به اصطلاح کمونیستی مکث می نماییم: یکی کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" و مقدمۀ نوشته شده در ابتدای آن کتاب توسط "انتشارات محسن" و دیگری یک نوشتۀ بی عنوان در بارۀ بنیادگرایان اسلامی، به شمول طالبان، که در سایت سازمان رهایی منتشر گردیده است.**

**در مورد کتاب " از کمون اولیه تا کمونیزم" و مقدمۀ آن:**

**نمایندگان سازمان رهایی در جلسات بحثی با نمایندگان حزب ادعا کردند که آن ها برای اولین بار در مقدمۀ کتاب " از کمون اولیه تا کمونیزم" در مورد تضاد عمده یعنی تضاد با اشغالگران امپریالیست و دست نشاندگان شان موضعگیری نموده اند. این ادعا حتی توسط بعضی از روابط ناراضی سازمان رهایی نیز مطرح می گردد. کتاب مذکور از طرف نمایندگان سازمان رهایی به عنوان یک کتاب آموزشی در حلقات آموزشی سازمان شان معرفی گردید. برعلاوه طبق ادعای آن ها کتاب مذکور در سطح بیرون از سازمان رهایی نیز بصورت نسبتاً وسیع پخش گردیده است. کل متن مقدمۀ کتاب قرار ذیل است:**

**« این کتاب را مارکسیست- لنینیست های ایرانی در سالهای خفقان هولناک محمد رضا شاهی فراهم آورده بودند تا به مثابه خود آموز جامع، فشرده و به زبان ساده، مورد استفادۀ رفقای مبتدی و جوانتر قرار گیرد. همان طوریکه خود رفقای مولف متذکر شده بودند، کتاب حاوی کمبودهایی است که کاش می توانستیم لااقل مهمترین آنها را اصلاح می کردیم. ولی ما تایپ و چاپ مجدد آن در اسرع وقت را به تاخیر در این امر به علت رفع کمبودها ترجیح دادیم.**

**در شرایطی که در افغانستان تحت اشغال امپریالیزم امریکا و سگ‌های بنیادگرا و غیر بنیادگرایش، نسل قدیم مارکسیست- لنینیست‌ها دسته دسته به ارتداد، فحشای سیاسی خاینانه و پوزه مالیدن مقابل امپریالیزم و سگ‌هایش رو آورده و جوانان دیوانه‌وار، آسان و ارزان از سوی اینجوها و دولت پوشالی امریکایی حقنه‌ی ضد مارکسیزم و ضد هر گونه سیاست انقلابی می‌شوند، امید تکثیر « از کمون اولیه تا کمونیزم» و نظایر آن گام هرچند کوچکی در راه اشاعۀ علم مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون و بلند نگه داشتن درفش کبیر آن باشد.**

**انتشارات محسن**

**جدی 1385 »**

**ماهیت این کتاب و ماهیت مقدمۀ "انتشارات محسن" وقتی می تواند به درستی درک گردد که مسایل دیگر مربوط به این کتاب و نیز متن آن بصورت دقیق مورد توجه قرار بگیرد.**

**این کتاب در زمان استبداد سلطنتی در ایران در سال‌های 48 و 49 خورشیدی به رشتۀ تحریر درآمده است و اولین چاپ آن در سال 1359 یعنی در سال های آغازین سرنگونی سلطنت و قدرتگیری خمینی در ایران صورت گرفته است. در مقدمۀ چاپ نخست کتاب گفته شده است که:**

**« [در] این اثر نسبت به اصل آن که مربوط به سال‌های 48 و 49 است تغییراتی داده شده لیکن ترکیب کلی آن کم و بیش حفظ شده و حاوی کمبودها و نواقص متعددی است که ما به کمک سایر رفقا در صددیم در چاپ‌های بعدی تا حد امکان آن‌ها را مرتفع سازیم.»**

**تکثیر مجدد این کتاب در سال 1385 توسط "انتشارات محسن" صورت گرفته است. با توجه به این مسایل، مقدمه و متن کتاب را مورد دقت قرار می دهیم:**

**1 – تکثیر مجدد کتاب توسط "انتشارات محسن" در ماه جدی سال 1385 یا جنوری 2007 یعنی پس از سپری شدن مدت پنج سال و چند ماه از آغاز تهاجم نیروهای امپریالیست امریکایی و متحدین امپریالیست شان بر افغانستان، اشغال کشور توسط آنها و شکلدهی رژیم دست نشانده توسط آنها، صورت گرفته است. بنا به اعتراف صریح نمایندگان سازمان رهایی در جلسات بحثی با نمایندگان حزب، سازمان مذکوربرای اولین بار در مقدمۀ کتاب باز تکثیر شدۀ متذکره، با استفاده از نام یک بنیاد نشراتی و بصورت غیر مستقیم، علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشاندۀ آنها موضعگیری نموده است، یعنی قبل از آن حتی در این سطح نیز موضعگیری نداشته است.می توان پرسید که در طی این پنج سال و چند ماه که نیروهای اشغالگر امپریالیستی بر سراسر کشور و در تمامی شهرها، روستاها، دشت ها، کوهستان ها، راه ها و بزرگ راه های کشور جولان می‌دادند و سراسر کشور از یلغارهای امپریالیستی آنها می سوخت، سازمان رهایی در کجا تشریف داشت و مصروف کدام فعالیت‌ها بود؟ در یک کلام باید گفت که در یک وضعیت تسلیمی محض در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشاندۀ آنان، در درون کثافات رژیم دست نشانده و انجوهای دارای منابع تمویل امپریالیستی.**

**سازمان رهایی در طی این سال ها آن‌چنان در یک وضعیت تسلیمی محض در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشاندۀ آنان قرار داشت که در انتخابات اول ریاست جمهوری رژیم دست نشانده به هیچ چیز دیگری جز آن انتخابات نمی اندیشید. طبیعی بود که در چوکات این اندیشۀ محدود تسلیمی محض فقط بتواند به این موضوع فکر کند که از میان کرزی و بنیادگرایان درون رژیم کدام یکی را انتخاب نماید و سرانجام کرزی را انتخاب نماید و برایش کارزار انتخاباتی براه اندازد.**

**توجیهی که نمایندگان سازمان رهایی از این عمل ضدملی، ضد مردمی و ضد انقلابی سازمان شان، در جلسات بحثی با نمایندگان حزب ارائه کردند این بود که: سازمان شان در انتخاب میان "بد" و "بدتر" گیر کرده بود و چون فکر می کرد که کرزی "بد" و بنیادگرایان درون رژیم "بدتر" هستند، یعنی کرزی با بنیادگرایان فرق دارد، برای کرزی کارزار انتخاباتی براه انداخت. اما تجربه نشان داد که میان کرزی و بنیادگرایان درون رژیم فرقی وجود ندارد و کرزی یک فریبکار و شارلاتان است. بناءً ما در کارزار براه انداختن برای کرزی اشتباه کردیم و این اشتباه خود را مورد انتقاد قرار دادیم.**

**به خوبی روشن است که این توجیه یک توجیه غیر اصولی و انتقاد از خودِ مربوطۀ آن توسط سازمان رهایی نیز یک انتقاد از خودِ غیر اساسی است. واقعیت آن بود که در همان زمان یک حرکت عمدتاً خودبخودی مبارزاتی "خوب" و آنهم یک حرکت مبارزاتی "خوب" وسیع و سرتاسری توده یی، که اکثریت تقریباً دوسوم نفوس کشور را در بر می گرفت، وجود داشت و آن تحریم انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده بود. در چنین حالتی چرا سازمان رهایی نتوانست در طرفِ اکثریت "خوب" توده های مردم کشور بایستد و با تحریم انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده در میان انتخاب "بد" و "بدتر" گیر نکند؟ دلایل آن واضح است. سازمان رهایی نظراً و عملاً در طرف اشغالگران و رژیم دست نشانده قرار داشت و بنا بر همین موقعیت فقط می توانست از میان دو جناح "بد" و "بدتر" رژیم یکی را انتخاب نماید. به همین خاطر بود که سازمان مذکور اصلاً قادر نبود طرفِ "خوبِ" اکثریت توده های مردم کشور را ببیند و اگر می دید قادر نبود خوبی کار آن ها را بداند و انتخاب کند. بدین جهت آن "انتقاد از خود" در مورد عدم شناخت درست از کرزی نیز یک انتقاد از خود بی پایه و غیر اصولی بود، چرا که موضوع بر سر عدم شناخت درست از کرزی نبود بلکه بر سر عدم شناخت درست از رژیم دست نشانده و حالت تحت اشغال کشور بود. در واقع به همین خاطر است که سازمان رهایی تا حال نیز موفق نشده است تا بصورت قاطع و پیگیر علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده موضعگیری نماید و علیه آن ها دست به مبارزه و مقاومت بزند.**

**2 -- انتشارات محسن را در نظر بگیریم. محسن کی بود؟ محسن "شهید بزرگ" کودتای ناکام بالاحصار کابل در تابستان سال 1358 بود. محسن در جریان کودتا توسط کودتاچیان هفت ثوری رویزیونیست و مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی دستگیر و زندانی گردید و در زیر شکنجه های ددمنشانۀ دژخیمان "خلقی" جان‌باخت. ناگفته پیداست که کودتای بالاحصار یک حرکت انحرافی و پاگذاشتن در جای پای کودتاچیان رویزیونیست و مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی، آنهم در اتحاد با جناح های معینی از اسلامگرایان یعنی نیروهای وابسته و مزدور امپریالیست های غربی و ارتجاع منطقه، و به تمام معنا یک حرکت انحرافی متناقض با استراتژِی جنگ خلق مائوئیستی بود.اگر سازمان رهایی بنا به ادعای خودش علیه کودتابازی آن وقت خود موضعگیری قاطع کرده است، چرا امر تبلیغ و ترویج به اصطلاح کمونیستی خود را تحت نام "شهید بزرگ کودتا" پیش می برد. آیا این تجلیل از "شهید بزرگ کودتا" به نوعی تجلیل از خود کودتا و تجلیل از کودتاگری های سازمان رهایی نیست؟ چرا بجای استفاده از نام "انتشارات محسن"،از یک نام دیگر استفاده نمی شود، نامی که حداقل متضمن تجلیل مشخص از کودتا و شخصیت سازی کودتاگران و بطور مشخص "شهید بزرگ کودتای بالاحصار" نباشد؟**

**3 -- در مقدمۀ کتاب، از کمبودهای کتاب صحبت می گردد، ولی تایپ و چاپ مجدد کتاب در اسرع وقت نسبت به رفع کمبودها ترجیح داده می شود. این یک دروغ رویزیونیستی بزرگ است. اولاً به این خاطر که این کتاب یک کتاب کمونیستی دربرگیرندۀ برخی کمبودها نیست، بلکه در موارد بسیاری یک کتاب رویزیونیستی تمام عیار است و استفاده از آن بخصوص در کارهای آموزشی مبتدیان و همچنان پخش وسیع آن از طریق کتابخانه ها بسیارخطرناک و گمراه کننده.**

**بطور مثال چاپ نخسـت کتاب در سال 1359 خورشیدی ( سال 1980 میلادی) یعنی دوونیم دهه بعد از قدرتگیری رویزیونیسـت های مدرن در شوروی و سرنگون شدن سوسیالیزم و احیای سرمایه داری در آن کشور و بصورت مشخص در رابطه با افغانستان حداقل دوسال پس از کودتای 7 ثور و حداقل چند ماه بعد از تجاوز قوای سوسیال امپریالستی بر کشور و اشغال آن، صورت گرفته است. با وجود این، کتاب در صفحۀ 193 ازین صحبت می کند که:**

**« تا کنون سیستم ظالمانۀ بهره کشی فرد از فرد در بیش از یک بر سوم کرۀ زمین رسماً برافتاده است... »**

**یعنی نه در شوروی سوسیالیزم سرنگون شده، نه سرمایه داری احیاء گردیده و نه آن کشور به یک کشور سوسیال امپریالیستی مبدل شده و نه در کشورهای اروپای شرقی و حتی چین سرمایه داری احیاء گردیده است، بلکه کماکان اردوگاه سوسیالیستی که یک بر سوم کرۀ زمین را در بر می گیرد موجود می باشد. کتاب کل عقبگردهای به وقوع پیوسته در اتحاد جماهیر شوروی سابق، کشورهای اروپای شرقی و چین را به گونۀ ذیل به تصویر می کشد:**

**« دوران تاریخی انقلابات سوسیالیستی، علیرغم انحرافات و تشتت هایی که در کشورهای سوسیالیستی مشاهده می شود....»**

**بدین ترتیب کتاب صرفاً انحرافات و تشتت هایی را در کشورهای سوسیالیستی مشاهده می کند، نه سرنگونی سوسیالیزم و احیای سرمایه داری در شوروی و کشورهای اروپای شرقی و چین و مبدل شدن شوروی به یک قدرت سوسیال امپریالیستی را.**

**بخوبی روشن است که این احکام مندرج در کتاب مبتنی بر دید رویزیونیستی حزب تودۀ ایران در زمان بعد از قدرتگیری رویزیونیست های خروشچفی در شوروی است. برعلاوه به نظر می رسد که منظور از «انحرافات و تشتت هایی در کشورهای سوسیالیستی» بیشتر متوجۀ چین انقلابی به رهبری مائوتسه دون در موضعگیری علیه رویزیونیزم مدرن و سوسیال امپریالیزم شوروی است تا متوجۀ رویزیونیزم خروشچفی در "شوروی" و دنباله روانش در کشورهای اروپای شرقی.**

**برای سازمانی که مدام از افتخارات خود در مبارزه علیه کودتاچیان رویزیونیست و مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی و مقاومت در برابر اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی می بالد، خجالت‌آور و مایۀ شرم است که این‌گونه انحرافات رویزیونیستی آشکار کتاب را نبیندو فقط از کمبودهای آن صحبت نماید، آنهم کمبودهایی که تایپ و چاپ کتاب در اسرع وقت نسبت به رفع آن‌ها ترجیح داده شود. واقعیت این است که تبلیغ و ترویج اینگونه انحرافات رویزیونیستی توسط یک سازمان سیاسی مدعی کمونیزم را نمی توان ناشی از کمبود معرفت رهبران آن تلقی کرد، بلکه باید تبلیغ و ترویج آگاهانۀ رویزیونیستی دانست و نه هیچ چیز دیگری. کسانی که موجودیت احکام رویزیونیستی را در یک کتاب "کمبود" آن کتاب بداند و نه "انحرافات رویزیونیستی" آن، واضح است که آگاهانه "انحراف و ارتداد" را "غسل تعمید" می دهد تا "پاکیزه" جلوه نماید و قباحت آن پوشانده شود.**

**4 – "انتشـارات محسـن" در ماه جدی سـال 1385 (جنوری 2007) کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" را چاپ مجدد کرده و به نحـو بسیار تعجب برانگیزی ابراز امیدواری کرده است که تکثیر کتاب مذکور و نظایر آنگام هرچند کوچکی در راه اشاعۀ علم مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون و بلند نگه داشتن درفش کبیر آن باشد.**

**در سال 2007 مدت بیشتر از 60 سال از زمان تدویر کنگرۀ هفتم حزب کمونیست چین، که برای اولین بار در آن، اندیشۀ مائوتسه دون به عنوان اندیشۀ تلفیق دهندۀ تیوری های مارکسیزم- لنینیزم و شرایط مشخص چین و تطبیق آن تیوری ها در پراتیک مشخص انقلاب چین فرمولبندی گردید، گذشته بود.**

**در سال 2007 مدت تقریباً چهل سال از زمان تدویر کنگرۀ نهم حزب کمونیست چین، که در آن اندیشۀ مائوتسه دون به عنوان مرحلۀ نوین تکامل مارکسیزم- لنینیزم اعلام گردید، گذشته بود.**

**در سال 2007 (اواخر سال 1385) مدت بیشتر از 40 سال از زمانی گذشته بود که با تاسیس سازمان جوانان مترقی در سال 1344 خورشیدی، جنبش مائوئیستی افغانستان پا به عرصۀ وجود گذاشت.**

**در سال 2007 (اواخر سال 1385) مدت تقریباً 33 سال از زمانی گذشته بود که "گروه انقلابی خلق های افغانستان" یعنی گروه سلف سازمان رهایی افغانستان با ادعای پذیرش مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه دون از طریق تدوین، تصویب و انتشار سند "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم!" اعلام موجودیت کرد.**

**در سال 2007 (اواخر سال 1385) مدت بیشتر از 17 سال از زمان اعلام موجودیت "سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان"، که برای اولین بار در جنبش کمونیستی افغانستان مائوئیزم را پذیرفت و اعلام کرد که ایدیولوژی رهنمای اندیشه و عمل خود را "مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" می داند، گذشته بود. همچنان در اواخر سال 1385 سال ها از زمانی گذشته بود که "کمیتۀ تبلیغ و ترویج م ل م افغانستان"، "سازمان پیکار برای نجات افغانستان"،"کمیتۀ وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" و"اتحاد انقلابی کارگران افغانستان"، مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم را به عنوان ایدیولوژی رهنمای شان پذیرفته بودند.**

**در سال 2007 مدت تقریباً 14 سال از زمانی گذشته بود که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در یک نشست کمونیستی بین المللی در سال 1993، "مائوئیزم" را بجای اندیشۀ مائوتسه دون پذیرفت و اعلام کرد که "مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" سومین مرحلۀ تکامل ایدیولوژی علمی پرولتاریا و قلۀ رفیع تکامل آن تا کنون می باشد.**

**و**

**در سال 2007 (اواخر سال 1385) مدت بیشتر از 6 سال از زمان شکلگیری "پروسۀ وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان و مدت سه و نیم سال از زمان تدویر کنگرۀ وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان و تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بر مبنای اساسات ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم گذشته بود.**

**بلی! در چنین سالی کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" توسط "انتشارات محسن" مجدداً منتشر می گردد. اما در سـراسـر این کتابِ حتی برای یک‌بار از مائوتسه دون، "اندیشۀ مائوتسه دون" یا "مائوئیزم" نام گرفته نشده است.کتاب نه تنها صرفاً از "مارکسیزم- لنینیزم" صحبت کرده، بلکه در متن خود بصورت نسبتاً مفصل مرحلۀ دوم تکامل ایدیولوژی علمی پرولتاریا یعنی "مرحلۀ لنینیزم" را توضیح و تشریح کرده است، بدون اینکه حتی یک کلمه در مورد "اندیشۀ مائوتسه دون" یا "مائوئیزم" گفته باشد. این وضع نشاندهندۀ چه چیزی است؟ قبل از همه نشاندهندۀ عدم اهمیت یا حداقل اهمیت بسیار اندک "اندیشۀ مائوتسه دون" در نزد سازمان رهایی است.**

**در واقع این سازمان تا حال بصورت روشن توضیح نداده است که منظورش از "اندیشۀ مائوتسه دون" که گاهگاهی، و نه همیشه، در اسناد و بیانات منسوبینش بکار می رود، بطور دقیق چه چیزی است؟ اگر منظور از "اندیشۀ مائوتسه دون" تلفیقتیوری های مارکسیزم- لنینیزم با شرایط مشخص چین و تطبیق آن تیوری ها در پراتیک مشخص انقلاب چین باشد، در آن صورت این "اندیشه" یک موضوع مربوط به چین خواهد بود و با شرایط مشخص افغانستان و با تطبیق در پراتیک مشخص انقلاب افغانستان ربطی نخواهد داشت. ولی اگر این "اندیشه" مرحلۀ سوم تکامل ایدیولوژی علمی پرولتاریا است و دارای اهمیت جهانی و بین المللی می باشد، در آن صورت باید مدام نظراً و عملاً و لفظاً روی آن تاکید صورت بگیرد و باید به عنوان "مائوئیزم" به رسمیت شناخته شود.**

**در زمانی که ایدیولوژی علمی پرولتاریا در سطح جهانی در هرسه جزء از تیوری های فلسفی، اقتصادی و سیاسی به مرحلۀ سوم تکامل خود رسیده است، بی توجهی به این تکاملات و چسپیدن به آن تیوری ها و فرمولبندی های سابق که کمبودات یا نادرستی های آن در این مرحله رفع گردیده است، نشاندهندۀ انحراف ایدیولوژیک- سیاسی دگمارویزیونیستی است.**

**پس چگونه می توان امیدوار بود که چاپ و پخش مجدد کتابی که از مائوتسه دون و اندیشۀ مائوتسه دون حتی یکبار هم که شده نام نمی برد، چه رسد به اینکه بهعنوان مرحلۀ سوم تکامل ایدیولوژی علمی پرولتاریای بین المللی بر آن از لحاظ تیوریکی و پراتیکی تکیۀ استوار داشته باشد، گام کوچکی باشد در راه اشاعۀ علم "مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه دون" و بلند نگه داشتن درفش کبیر آن؟ طرح موضوع به این صورت در مقدمۀ نوشته شده توسط "انتشارات محسن" برای کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" صرفاً می تواند یک فریبکاری باشد و نه چیز دیگری.**

**5 –حتی اگر زمان تهیۀ و ترتیب اولیۀ کتاب (سال‌های 48 و 49) را در نظر بگیریم، می بینیم که در آن زمان، یعنی زمانی که سال‌ها از مبارزات حزب کمونیست چین، حزب کار البانیه و سایر احزاب کمونیست اصیل علیه رویزیونیزم مدرن شوروی و سوسیال امپریالیزم شورویمی گذشت و این مبارزات در سطح بین المللی عمیقاً و وسیعاً پیش برده شده بود، نیز دفاع از موجودیت اردوگاه سـوسـیالیسـتی در یک بر سوم کرۀ زمین یعنی دفاع از شوروی سوسـیال امپریالیسـتی و بلوک و اردوگاه تحت رهبری اش چیزی جز دفاع از رویزیونیزم مدرن شوروی و سوسیال امپریالیزم شوروی نبوده است.**

**برعلاوه سال‌های 48 و 49 خورشیدی همزمان با سال ‌69 و 70 میلادی یعنی سال‌هایی بود که جمعبندی تیوریک انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی چین در کنگرۀ نهم حزب کمونیست چین با فرمولبندی تیوری "ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" صورت‌ گرفت و "اندیشۀ مائوتسه دون" به عنوان سومین مرحلۀ تکامل ایدیولوژی علمی پرولتاریا در کنگرۀ مذکور به رسمیت شناخته شد و در سطح بین المللی نیز وسیعاً اشاعه یافت.**

**بطور مشخص اگر وضعیت جنبش چپ افغانستان را درین سال‌ها در نظر بگیریم، می بینیم که ‌درین سال‌ها چهار- پنج سال از زمان تشکیل سازمان جوانان مترقی و دو- سهسال از زمان تدویر نشست عمومی آن سازمان، که در آن موضعگیری علیه رویزیونیزم مدرن شوروی و سوسیال امپریالیزم شوروی رسمیت یافت، می گذشت و جریان شعلۀ جاوید در اوج فعالیت‌های مبارزاتی خود قرار داشت.**

**در چنین زمانی صرفاً صحبت کردن از مرحلۀ دوم تکامل ایدیولوژی علمی پرولتاریا و نادیده گرفتن کلی مرحلۀ تکاملی سوم آن (اندیشۀ مائوتسه دون) دقیقاً مرتبط با عدم موضعگیری علیه رویزیونیزم مدرن و سوسیال امپریالیزم شوروی بوده است و نه چیز دیگری.**

**اینها را نمی توان "کمبودها و نواقص" نامگذاری نمود، آنهم آن "کمبودها و نواقص" غیر مهمی که لزومی برای اصلاح آن‌ها دیده نشده است.**

**6 -- « در شرایطی که در افغانستان‌‌ تحت اشغال امپریالیزم امریکا و سگ‌های بنیادگرا و غیر بنیادگرایش، نسل قدیم مارکسیست- لنینیست‌ها دسته دسته به ارتداد، فحشای سیاسی خاینانه و پوزه مالیدن مقابل امپریالیزم و سگ‌هایش رو آورده و جوانان دیوانه‌وار، آسان و ارزان از سوی اینجوها و دولت پوشالی امریکایی حقنه‌ی ضد مارکسیزم و ضد هر گونه سیاست انقلابی می‌شوند، امید تکثیر « از کمون اولیه تا کمونیزم» و نظایر آن گام هرچند کوچکی در راه اشاعۀ علم مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون و بلند نگه داشتن درفش کبیر آن باشد. »**

**در واقع در جملۀ نقل شدۀ فوق، نظر کلی نویسنده یا نویسندگان مقدمه بر کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم"، در مورد اوضاع افغانستان و وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی کنونی در کشور بیان گردیده است. این بیانِ مختصر در مورد اوضاع کشور و تعیین وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی در کشور در چند مورد قابل دقت است:**

**یک -- طبق این نظر کلی: « افغانستان تحت اشغال امپریالیزم امریکا و سگ های بنیادگرا و غیربنیادگرایش» قرار دارد. اینچنین شناختی از اوضاع کنونی افغانستان از چندین جهت نادرست است.**

**اول اینکه افغانستان صرفاً تحت اشغال امپریالیزم امریکا قرار ندارد، بلکه تحت اشغال امپریالیزم امریکا و متحدین امپریالیستش قرار دارد، یا به عبارت دیگر تحت اشغال امپریالیست ها به رهبری امپریالیست های امریکایی قرار دارد.**

**دوم اینکه بنیادگرایان و غیر بنیادگرایان رژیم دست نشانده صرفاً مزدور و دست نشاندۀ امپریالیست های امریکایی نیستند بلکه مزدور و دست نشاندۀ امپریالیست های امریکایی و متحدین شان یا مزدور و دست نشادۀ امپریالیست های اشغالگر به رهبری امپریالیست های اشغالگر امریکایی هستند.**

**سوم اینکه بنیادگرایان و غیر بنیادگرایان رژیم دست نشانده، جزء نیروهای اشغالگر خارجی نیستند بلکه دست نشاندگان داخلی نیروهای اشغالگر خارجی یا خاینین ملی هستند.**

**بنابرین آنچه واقعیت دارد این اسـت که: افغانسـتان تحت اشـغال امپریالیسـت هایامریکایی و متحدین امپریالیسـت شـان در "ناتو" و بیرون از "ناتو" قرار دارند و اشغالگران امپریالیست یک رژیم دست نشانده و متشکل از خاینین ملی بنیادگرا و غیر بنیادگرا را در کشور شکل داده و پرورش می دهند. بدین ترتیب اشغالگران امپریالیست در افغانستان فقط نیروهای امریکایی نیستند، بلکه نیروهای انگلیسی، آلمانی، کانادایی، استرالیایی، ایتالیایی، فرانسوی و غیره نیز نیروهای اشغالگر هستند.**

**درینجا به وضوح دید رویزیونیستی سه جهانی و آنهم خلاف واقعیت های روشن و انکار ناپذیر در کشور، به مشاهده می رسد. اگر به زبان تیوری رویزیونیستی سه جهان صحبت نماییم می توانیم بگوییم که در افغانستان کنونی فقط نیروهای مربوط به یکی از ابرقدرت های امپریالیستی مربوط به جهان اول اشغالگر نیستند، بلکه نیروهای مربوط به چندین قدرت امپریالیستی مربوط به جهان دوم نیز اشغالگر هستند.**

**برعلاوه، آنچه در افغانستان کنونی واقعیت دارد، حاکمیت پوشالی دست نشاندگان اشغالگران امپریالیست یعنی حاکمیت پوشالی خاینین**

**ملی است. سازمان رهایی هیچگاه این رژیم دست نشانده را یک رژیم خاین ملی نگفته است و برای اینکه از گفتن چنین واقعیتی درینجا طفره روی کرده باشد، مشمولین رژیم را «بنیادگرایان و غیر بنیادگرایان اشغالگر" خوانده است.**

**دو – وقتی کشور تحت اشغال نیروهای امپریالیستی و حاکمیت پوشالی خاینین ملی قرار دارد، تضاد عمده تضاد ملی با اشغالگران و خاینین ملی است. وقتی تضاد عمده تضاد ملی با اشغالگران و خاینین ملی است، وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی نیز مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و خاینین ملی است. در فرمولبندی مقدمۀ مورد بحث نه تضاد عمده مشخص گردیده است و نه هم وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی. بطور مشخص سازمان رهایی نه تنها قبل از انتشار کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" بلکه بعد از آن و در طول 9 سال گذشته نیز چه در سطح سازمانی و چه در سطح فعالیت های به اصطلاح دموکراتیک خود، نه تضاد با اشغالگران و رژیم دست نشانده را به عنوان تضاد عمده مشخص کرده و نه مبارزه و مقاومت علیه آنها را به عنوان وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی به رسمیت شناخته است.**

**سه --آنچه در سطور بعدی مقدمۀ مورد بحث وجود دارد، به مراتب بدتر و انحرافی تر و طبق بیان صریح کمونیستی، رویزیونیستی تر از آنچه است که در سطور فوق گفتیم. منظور از نسل قدیم مارکسیست- لنینیست ها در افغانستان چه کسانی اند؟ چرا درینجا عمداً از نسل قدیم مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه ها صحبت به عمل نمی آید. دقیقاً باید بخاطر داشت که اولین وجه تمایز میان کمونیست های مربوط به جریان شعلۀ جاوید و رویزیونیست های مربوط به جریان دموکراتیک خلق افغانستان در این بود و هست که کمونیست ها خود را مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه می خواندند وحالا مارکسیست- لنینیست- مائوئیست می خوانند و در مورد مائوتسه دون اندیشه بودن و مائوئیست بودن شان اصرار داشتند و اصرار دارند. برعکس رویزیونیست ها به دروغ ادعا داشتند و دارند که مارکسیست- لنینیست هستند. چرا چنین است و باید چنین باشد؟ زیرا ایدیولوژی علمی پرولتاریای بین المللی به مرحلۀ سوم تکاملی خود رسیده است. نادیده گرفتن این مرحلۀ تکاملی و رجعت به مرحلۀ مارکسیزم- لنینیزم توسط سازمان رهایی،بجای پیشرفت به مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم، یک عقبگرد رویزیونیستی، حتی عقبگرد نسبت به گروه انقلابی مدعی مارکسیست- لنینست- مائوتسه دون اندیشه بودن، و یک حرکت مرززدایانه با رویزیونیست های سابقِ مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان است.**

**چهار --در شرایط اشغال امپریالیستی و حاکمیت پوشالی خاینین ملی،باز تکثیر کنندگان کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم"بجای بلند کردن شعار مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و خاینین ملی به عنوان وظیفۀ مبارزاتی عمدۀ کنونی، در واقع کار فرهنگی برای «اشاعۀ علم مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه دون» را بصورت تلویحی به عنوان وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی تعیین کرده اند و به همین جهت موضعگیری علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده را، آنهم به همان شکل و صورت ناقص و متزلزل و نوسانی که قبلاً گفتیم و پس از چندین سال سکوت مطلق در مورد آن، در جریان پیشبرد وظیفۀ به اصطلاح مبارزاتی فرهنگی مذکور اتخاذ کرده اند؛ در حالی که درست باید عکس آن باشد.**

**کار و پیکار کمونیستی در شرایطی مثل شرایط افغانستان، که مرحلۀ انقلاب در آن مرحلۀ دموکراتیک نوین است، در عین حالی که مهم است و نقش رهبری کننده بالای کل مبارزات بازی می نماید، اما این کار و پیکار ملی- دموکراتیک نوین یا کار و پیکار برای انقلاب دموکراتیک نوین است که از عمدگی برخوردار می باشد.**

**برعلاوه در شرایطی که کشور تحت اشغال مستقیم امپریالیست های خارجی باشد، جنبۀ ملی کاروپیکار ملی- دموکراتیک نوین عمدگی کسب می کند و جنبۀ دموکراتیک آن غیر عمده است. اما در شرایطی که مرتجعین داخلی در وابستگی به امپریالزم حاکمیت را در دست می گیرند، جنبۀ دموکراتیک کاروپیکار ملی- دموکراتیک نوین عمدگی کسب می کند و جنبۀ ملی آن غیر عمده خواهد بود. بنابرین وظیفۀ مهم اشاعۀ مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم و بلند نگه داشتن درفش کبیر آن، که بخش مهمی از مبارزه برای تثبیت و توسعۀ نقش رهبری کنندۀ کاروپیکار کمونیستی در انقلاب دموکراتیک نوین است، باید در جریان کاروپیکار ملی- دموکراتیک نوین پیش برده شود؛ دقیقاً در پیوند و انطباق با نقش طبقۀ کارگر به عنوان طبقۀ رهبری کننده و نقش دهقانان به عنوان طبقۀ عمده در انقلاب دموکراتیک نوین.**

**پنج --خیلی جالب است که باز تکثیر کنندگان کتاب از این شکایت می کنند که در افغانستان تحت اشغال«جوانان دیوانه‌وار، آسان و ارزان از سوی اینجوها و دولت پوشالی امریکایی حقنه‌ی ضد مارکسیزم و ضد هر گونه سیاست انقلابی می‌شوند»**

**ادامه دارد**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 5

**نقد مرامنامۀ"نهضت آیندۀ افغانستان"**

**هر گاه ما نتوانیم آن دیدگا های انحرافی ای را که در سطح بین المللی و داخلی تشتت، پراگندگی، درهم اندیشی سیاسی وایدئولوژیک وتسلیم طلبی را دامن می زند نقد وطرد نمائیم درآنصورت ارائۀ دیدگاه ما بسیارنارساوناقص خواهد ماند.**

**مارکسیزم – لنینیزم –مائوئیزم همواره درمبارزه باانواع واقسام تئوری های انحرافی( انواع رویزیونیزم، اکونومیزم و اپورتونیزم…) که جنبش کمونیستی وجنبش کارگری را تهدید می نماید، رشدنموده، تحکیم یافته و آبدیده شده است ودرهمین مبارزهحقانیت خویش را تثبیت نموده، درتوده ها نفوذ کرده و به نیروی تغییردهندۀ واقعیات موجودو سازندۀ واقعیات فرداتبدیل گردیده است.**

**حزب ما در طول دوران حیات خویش با این دیدگاه های انحرافی در سطح بین المللی وداخلی مبارزات جدی خویش را بطور احسن پیش برده است.**

**در شرایط خاص افغانستان که جامعه مستعمره ونیمه فیودالی است، برداشت روشنفکرانِ بسیاری که هنوز نام شعله یی را با خود یدک می کشند از مسایل انقلاب ومارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزمکاملاً ناقص است. به همین لحاظ کار آن ها به انحرافات جدی ای کشیده شده که نه تنها باعث خرده کاری شده، بلکه به تشتت وتسلیم طلبی نیز دامن زده است.**

**رویزیونیست های مدرن روسی که نمایندۀ آنها در افغانستان" حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود کاملاً به منافع پرولتاریا خیانت نموده ودر صف ضد انقلاب جای گرفته اند.**

**در شرایط کنونی که افغانستان مورد تجاوز واشغالگری امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم امریکا قرار گرفته است، خلقی ـ پرچمی ها بنام های گوناگون به حزب سازی وسازمان سازی شروع نموده اند وتا حال چندین حزب و تشکیلات ساخته اند که یکی از آنها حزب متحد ملی است که برنامه اش مدتی قبلدر ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یا جریدۀ شعله جاوید نقد گردید.**

**امروز تعداد زیادی از خلقی ـ پرچمی هایسابقِمتشکلدر احزابی مانند حزب متحد ملی وهمچنان منفردین آن ها برای کسب جاه ومقام زیر بیرق اشغالگران خزیده و در جهت منافع اشغالگران گام بر می دارند.**

**امروز ما در افغانستان با ناب ترین شکل خود فریبی بورژوایی و آنهم از نوع بورژواکمپرادوری و خزیدن آن ها زیر درفش اشغالگران و رژیم دست نشانده روبرو هستیم. این تشکلات بورژوازکمپرادوریادعا دارند که "چپ دموکرات" و انقلابی اند. اما در واقع آنهاعملا ضد مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم گام برداشته و با تبلیغ وترویج خویش توده ها را فریفته وبه انقیاد وتسلیم طلبی سوق داده ومی دهندو به این ترتیب در صف ضد انقلاب جای گرفته اند. تمامی تشکلات تسلیم طلب از دیدگاه مبتنی بر ضرورت مبارزۀ مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم پوشالی انصراف کرده اند و توده ها را نیز از عواقب چنین کاری می ترسانند وسعی دارند تا از مبارزات انقلابیون مائوئیست نیز جلوگیری به عمل آورند.**

**تسلیم طلبان بخاطر" امتیازاتی" که اشغالگران زیر لوای دموکراسی کذایی به ایشان عطا نموده، از شعار جنگ مقاومت ملی مردمی وانقلابی که شکل مشخص جنگ خلق در شرایط کنونی استمنصرف گردیده اند، یا به عبارت دیگر از دیدگاه مبتنی بر ضرورت انقلاب قهری دست کشیده وبه مبارزات کاملاً مسالمت آمیز وپارلمانی روی آورده اند. این تشکلات بورژواکمپرادوی وظیفه خود می دانند تا توده ها را وادار به تبعیت از سیاست اشغالگران ورژیم پوشالی نمایند.ولی آیا این وضعیت برای مدت طولانی دوام خواهد کرد؟**

**نه، هر گز نه. توده ها همین اکنون در یافته اند که سیاست اشغالگران ورژیم پوشالی سیاستی است ارتجاعی وبر ضد منافع ملی مردمان کشور. این سیاست افغانستان را در بحران عمیقی غرق نموده وفقر وبیکاری را بطور وسیعی دامن زده است. تجربه بخوبی نشان داده که رشد وپیشروی احزاب مائوئیست منجر به سقوط احزاب وتشکلات اپورتونیست وتسلیم طلب گردیده است. ما بزودی شاهد این مدعا در افغانستان خواهیم بود.**

**وظیفۀ مائوئیست هاست که قبل از همه به توده های زحمتکش بطور اعم وبه روشنفکران متعلق به طبقات زحمتکش بطور اخص کمک نمایند که به این تجارب پی برده واز آن استفاده کامل نمایند وخود را برای سقوط احزاب رویزیونیستوتسلیم طلب و مقدم بر آن بیرون راندن اشغالگران امپریالیست و سرنگونی رژیم پوشالی آماده سازند.**

 **امروز در افغانستان رژیم دست نشانده تحت حمایت مستقیم اشغالگران امپریالیست قدرت سیاسی پوشالی را در دست دارد؛ در حالیکه احزاب وسازمانهای رویزیونیست، تسلیم طلببورژواکمپرادور به مبلغین پروپاقرص اشغالگران ورژیم پوشالی مبدل گردیده اند. سیاست این تشکلات اساساً تسلیم بودن به اشغالگران ورژیم پوشالی است. همین حالا هم اعضای این تشکلات از چوکی های وزارت و وکالت گرفته تا چوکی های ولایت، ریاست وقوماندانی های وزارت دفاع و داخلۀ رژِیم را در دست دارند و همیشه سعی می کنند بطرف بالا بدوند. این به اصطلاح دموکرات های بورژواکمپرادور سعی دارند تا در رژیم پوشالی سهم به سزایی داشته باشند و سر نگونی رژیم پوشالی و بیرون راندن اشغالگران اصلاً در مخیله شان دور نمی زند.این "دموکرات های" بورژواکمپرادورکه به اشغالگران تسلیم اند و بخش مهمی از رژیم پوشالی را تشکیل می دهند، از لحاظ طبقاتی بخش نسبتاً مهمی از نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور و بیروکرات در کشور را تشکیل می دهند و همانند بخش های دیگر آن ها در ضدیت اساسی با منافع طبقات زحمتکش کشور، مشخصاً کارگران ودهقانان قرار دارند و به منافع کشور و مردمان کشور خیانت می کنند.**

**اشـغـالـگـران امـپـریـالـیـسـت خلـق هـای زحمتکش افغانستان را تحت فشار قرار داده و سعی می نمایندآنها را کاملاً خرد نمایند. با آنهم بورژواکمپرادورهای "دموکرات" سعی دارند تا با وعده های دروغین توده ها را بفریبند وهمیش به این تبلیغات کذایی پرداخته و می پردازند که مصیبت های کنونی موقتی است وآنرا با" کمک جامعه جهانی" از سر راه توده ها بر می دارند. آنها می خواهند با این تبلیغات کذایی ذهنیت توده ها را منحرف نموده و سمت وسوی تسلیم طلبانه دهند و بدین طریق توده را به انقیاد کامل اشغالگران و رژیم پوشالی در آورند. اما این وعده های دروغین هیچگاه جامه عمل نخواهد پوشید. یگانه راه بیرون رفت از این مصیبت ها، بیرون راندن قهری اشغالگران وسرنگونی رژیم دست نشانده واستقرار جامعه دموکراتیک نوین می باشد. نیرو ای که می تواند از عهده این کار بر آید فقط پرولتاریا وحزب پیشآهنگش می باشد.**

**در این اواخر سندی بنام "مرامنامۀ نهضت آینده افغانستان" منتشر شده است. طوریکه از متن مرامنامه بر می آید نویسندگان مرامنامه نیزاز جمله اعضای" حزب دموکراتیک خلق افغانستان"می باشند.مسایلی که در این مرامنامه به بحث گرفته شده عین مسایل بحثی است که در جریده "خلق"و "پرچم" در دهه چهل خورشیدی به نشر رسیده بود. این مرامنامه دقیقاً ادامۀ برنامۀ هر دو شاخۀ "خلق" و "پرچم" حزب دموکراتیک خلق افغانستان"می باشد.**

**"مرامنامه نهضت آینده افغانستان" قبل از هر چیز به تعریف وتمجید " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" پرداخته، "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" وجریان دموکراتیک نوین( شعله جاوید) را در یک ردیف قرار داده واز هر دوبعنوان انقلابیون آن دوره یاد می کند وبعد تمامی بحثش برمحور کارکرد ح.د.خ.ا دور می زند. دورۀ مبارزاتی دهۀ چهل این حزب را تمجید نموده واز آن بعنوان «نمونه هایبارز کار بزرگ حزب دموکراتیک خلق افغانستان» ستایش می نماید. به این بحث " مرامنامه نهضت آینده افغانستان" توجه فرمائید.**

**«چهار دهه پیش، چپ بنیادی افغانستان، به ویژه جریان دموکراتیک خلق وجریان دموکراتیک نوین برای نخست مسایل بنیادی عقبمانی جامعه افغانی را از دیدگاه جامعه شناسی علمی مطرح کردند. انقلابیون آن روزگار با تکیه بر بینش ایدیا لوژِی رسمی طبقه کارگر ـ هر دو خط ( خط شوری وخط چین) ـ تضاد های اساسی زندگی اجتماعی را نشان دادند ودگرگونی جامعه را به حیث وظیفه تاریخی خود مطرح کردند. در کلیت، طرحی از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای تحقق این دگرگونی انقلابی شکل گرفت که منطبق به رهنمودهای قدیم انترناسیونال سوم و تحلیل های کنفراسهای احزاب کمونیستی وکارگری جهان در زمینه به سر رسانی انقلاب ملی دموکراتیک از طریق جبهه گسترده نیروهای انقلابی وملی وگزینش راه رشد غیر سرمایه داری بود. چنین جبهه ای در افغانستان شکل نگرفت.» ( مرامنامه نهضت آینده افغانستان ـ دیباچه صفحه اول)**

**« ح. د. خ . ا . از کنگره نخست( اول جنوری 1965 م) تا " هفتم ثور1357 خ." در بسا گستره های زندگی اجتماعی افغانستان به حیث یک سازمان پیش گام ودگرگون ساز تبارز کرد. نمایاندن فقر، بیعدالتی وعقبمانی وحشتناک جامعه افغانی، افشای گسترده مناسبات خانسالاری وبهره کشی بیرحمانه از دهقانان ودیگر زحمتکشان، ترویج شیوه های جدید مبارزه اندیشه یی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ومطرح کردن جایگاه شایسته زن در زندگی اجتماعی، مبارزه در راه دموکراسی واقعی و آزادی بیان، پیش کشیدن شعار برادری خلقها وملیتهای ساکن در افغانستان ومطرح کردن راه حل عادلانه مساله ملی، نمونه های بارز کار بزرگ تاریخی حزب دموکراتیک خلق افغانستان اند.» همانجا صفحه 2**

**از اینکه " نهضت آینده افغانستان" جریان دموکراتیک نوین و" حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را از لحاظ ایدئولوژی ـ سیاسی یکی می داند بزرگترین اشتباه است. زیرا جریان دموکراتیک نوین رهنمای اندیشه وعملش مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم( در آن زمان اندیشه مائوبسته دون) بود، اما "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" از این اندیشه بری بود. مبارزات " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" دردهه چهل خورشید بر پایه مبارزات ریفورمیستی ( مبارزات کاملا علنی، قانونی وپارلمانی) استوار بود. این حزب « دگرگونی جامعه را به حیث وظیفه تاریخی خود» از این دیدگاه قرار داده بود نه از دیدگاه انقلابی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی.**

**به همین ترتیب باید یاد آور گردید که شوروی سوسیالیستی بعد از مرگ رفیق استالین به رویزیونیزم غلطید وبه یک کشور سوسیال امپریالیستی تبدیل گشت. بدین اساس در دهه چهل خورشیدی خط چین کاملاً در مقابل خط رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی شوروی قرار داشت. " نهضت آینده افغانستان" با این کلی گویی ودرهم برهمی می خواهد تا تاریخچه جعلی انقلابی برای حزبش و خلقی ـ پرچمی های جنایتکار بسازد.**

**هر گاه تبلیغات فراوانی را که دار ودسته " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در دهه چهل خورشیدی به نفع رژیم ستم شاهی ظاهر خان براه انداخته بود بیاد بیاوریم، بطور صریح وروشن دیده می شود که اگر کسی آن دوران را بخاطر نداشته باشد ویا اینکه یک نفر غیر افغانستانی باشد وآن مداحی را بخواند ونخواهد که زحمت تحقیق به خود بدهد وتنها به نوشتجات آن زمان " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" قناعت نماید قبول می کند که رژیم ستم شاهی ظاهر خان بهترین رژیم بوده که منافع توده های زحمتکش را نمایندگی می کرده است.**

**در این جا ضرورت است که چند نمونه از شاه پرستی و مبارزات دهه چهل خورشیدی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را یاد آوری نماییم تا خواننده بداند که این حزب در آن دوره چقدر شاه پرست ومبارزاتش ضد انقلابی بوده است.**

**حزب دموکراتیک خلق افغانستان در شماره های 1 و2، صفحه هفتم جریده خلق، مرامنامه اش را به نشر رسانده است که در آن شماره ها از شاه وقانون اساسی آن دورهچنین توصیف گردیده است: « ماده هفتم ویازدهم قانون اساسی کشور که جریده خلق آنرا احترام می نماید، می گوید" شاه غیر مسئول و واجب الاحترام" است... و از حقوق مردم حفاظت و حراست می نماید.»« به منظور اینکه دستگاه اداری دولت طبق منافع یکی دو طبقه و قشرهای ممتاز کوچک جامعه بکار برده نشود، مصالح عالیه طبقات عظیم خلقهای دهات وشهر های کوچک کشور ایجاب می نماید که این دستگاه اداری روی واقعیت های اجتماعی وعلمی اصلاح گردد» ، « در راه تعدیل وتعویض قوانین ومقرراتی که ضد منافع خلقها وضد دموکراتیک باشد مبارزه قانونی به عمل آید.»**

**« برای حل اختلافات میان کارگران و کارفرمایان ومراقبت در اجرای صحیح قانون کار محاکم بی طرف تشکیل گردد که در آن نمایندگان کارگران اشتراک داشته باشند. » ( همانجا صفحه 6)**

**این است « نمونه های بارز کار بزرگ تاریخی حزب دموکراتیک خلق افغانستان» دردهه چهل خورشیدی. این مطلب به خوبی بیانگر آنست که این بینش هیچگاه « ایدیالوژی رسمی طبقه کارگر» که « منطبق به رهنمودهای قدیم انترناسیونال وتحلیل کنفرانسهای کمونیستی» باشد،نبوده بلکه ایدئولوژِی ضد انقلابی بوده وهست که منطبق به رهنمودهای رسمی رویزیونیزم مدرن روسی طی طرق می نموده است.**

**" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در آن زمان کوشید جلو مبارزات آزادیبخش خلق های افغانستان را بگیرد و قانون اساسی را مظهر عدالت و انصاف وانمود سازد. بدین ملحوظ جریده " خلق " در شماره ششم صفحه 3 می نویسد : « در ماده هفتم قانون اساسی : « پادشاه نگهبان قانون اساسی می باشد » و در ماده پانزدهم : « پادشاه .... از قانون اساسی حراست و حقوق مردم را حفاظت می نماید، ما هنوز بدین نصوص قانون اساسی اعتماد داریم. »**

**آیا ادعاهای " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در مورد شاه وقانون اساسی اش درست وحقیقی است؟ هر انقلابی ومیهن پرست افغانستانی وغیر افغانستانی که در مورد تاریخ افغانستان چیزی بداند بصراحت دست رد به سینه دارودسته " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می زند و می گوید که این ها همه جز چرندیات و دروغ وجعلیات چیز دیگری نیستند. تمام این دروغ وجعلیات بمنظور دگرگون جلوه دادن ماهیت ارتجاعی رژیم ستم شاهی در آن زمان بوده است.**

**امروز " نهضت آینده افغانستان" این بقایای خلف " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می خواهد با دروغ های شاخدارماهیت ضد انقلابی وضد مردمی خود و اسلافش را دگرگون جلوه دهد تا نسل جوانیکه از ماهیت ضد مردمی وضد انقلابی این باند نا آگاه است فریب بخورد و در خدمت امپریالیست های اشغالگر و رژِیم پوشالی دست نشاندۀ آن ها قرار بگیرد.**

**بیائید ببینیم که هدف " نهضت آینده افغانستان" از " انقلاب ملی دموکراتیک " و راه رشد غیر سرمایه داری تحت رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " چیست واین حزب چه هدفی را با این شعار دنبال می نمود.شعار" انقلاب ملی دموکراتیک ویا نهضت دموکراتیک وملی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " هماناقبول رهبری هر یک از طبقات ونفی رهبری طبقه کارگر بر مبارزات ضد امپریالیستی وضد فیودالی بود. بر مبنای همین تیوری بود که هر یک از طبقات غیر پرولتری می توانستند رهبری مبارزات توده ها رابدست گیرند.**

**در این جا ضرورت می افتد سری به جریده "پرچم" بزنیم تا بوضوح معلوم شود که هدف از این شعار شان چه بوده است: « ما علما معتقدیم که جامعه ما از لحاظ عینی و ذهنی امکانات دارد که حرکت خود را در راه رشد نهضت دموکراتیک و ملی و ایجاد جبهه متحد و حکومت دموکراسی ملیو راه رشد غیر سرمایه داری تحت رهبری هر یک از طبقات ( تاکید ازمن است ) شروع كند » ( شماره اول ـ صفحه 1) ،« ... جامعه افغانستان امکان دارد که حرکت خود را در استقرار یک حکومت دموکراسی ملی و راه رشد غیر سرمایه داری تحت رهبری هر یک از طبقات دموکراتیک و مترقی شروع کند و حتی با توجه به شرایط امروزی جهان چنین حکومتی نیز امکان دارد در صورت گرایش روز افزون به سمت چپ ، جنبش را بسط و توسعه دهد و بسوی " هدف غائی " رود » ( شماره پنجم ـ صفحه 3)**

**تمام این بحث ها به معنی رسیدن به یک دموکراسی ناب وغیر طبقاتی است. این بحث ها برای بورژوازی کاملا پذیرفتنی است. بر مبنای همین استدلالات است که جریده خلق در شماره ششم صفحه چهارمش نوشت: « دموکراسی برای همه ـ نه برای یک طبقه خاص»**

**مارکس وانگلس در باره جنبش دموکراتیک وپیکار انقلابی کارگران صفحه 348 می نویسند: « چیزیکه برای یکی نعمت است، برای دیگری لعنت، هر رهایی جدید یک طبقه، همیشه در حکم سر کوب جدی طبقه دیگر است.» مارکس وانگلس به خوبی نشان دادند که در جامعه طبقاتی " دموکراسی برای همه" چیزی بی معنی است. بحث « دموکراسی برای همه –نهبراییکطبقهخاص » به معنی آنست که دموکراسی را از مضمون تاریخی و طبقاتی اش جدا کرده و مبارزه را در سطح سیاسی تامین حقوق بورژوازی پائین آورد. دموکراسی " ناب" بورژوائی بنا به قول لنین به شکل پاک و پاکیزه و عاری ازتعفن سلطنت نه ممکن است و نه مطلوب. بر همین مبنا بود که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به مبارزات کاملا علنی قانونی وپارلمانی روی آورده بود. چیزیکه امروز رهنمای عمل " نهضت آینده افغانستان" و تمامی تسلیم طلبان می باشد.**

**همان طوریکه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با شعار " دموکراسی ملی " رهبری پرولتاریا را در مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فیودالی نفی نمود و بیان نمود که " هر یک از طبقات می توانند رهبری را بدست گیرند " به همان شکلش دیکتاتوری پرولتاریا را نیز نفی نموده و خواهان "دموکراسی برای همه طبقات " شد. چیزی که مائوتسه دون همیش روی آن تاکید داشت و تاریخ و انقلابات جهان نیز آنرا ثابت ساخته است این بود که در عصر حاضر فقط و فقط پرولتاریا می تواند رهبر یک انقلاب و دگرگونی واقعی و ریشه ای در همه جوامع باشد. دیگر دوره ایکه بورژوازی رسالت رهبری انقلاب را بر عهده داشت سر آمده است. مائوتسه دون می نویسد : « این حکم تاریخ است که انقلاب دموکراتیک بورژوازی بر علیه امپریالیزم و فیودالیزم ، وظیفه ایست که باید تحت رهبری پرولتاریا ایفا گردد و نه بورژوازی » ( مائوتسه دون ـ منتخب آثار ـ جلد اول صفحه 356 )اما برای لیبرالها صحبت از " دموکراسی " بطور عام و مبارزه علیه فیودالیزم و امپریالیزم بدون رهبری طبقه کارگر امری عادی است. این تیوری در حقیقت از یک سو نفی رهبری پرولتاریا در مبارزات آزادیبخش ملی است واز سوی دیگر مبارزات قهری ومسلحانه توده های زحمتکش را نفی نموده وآنها را به سمت مبارزات مسالمت آمیز"کاملا علنی، قانونی وپارلمانی" سوق می دهد. کاری که دیروز رهنمای عمل " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود وامروز رهنمای عمل" نهضت آینده افغانستان" وبقیه تسلیم طلبان می باشد.**

**لنین در مورد " دموکراسی خالص" کائو تسکی را به باد استهزاء گرفته و می نویسد : « کائوتسکی به ناستوده ترین طرزی مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را تحریف نموده و مارکس را به یک لیبرال متعارفی بدل کرده است یعنی خودش به مرحله لیبرالی سقوط کرده است که عبارات مبتذلی درباره " دموکراسی خالص " به هم می بافد و مضمون طبقاتی دموکراسی بورژوائی را زیب و آرایش می دهد وروي آن سایه می زند و بیش از هر چیز از اعمال قهر انقلابی طبقه ستمکش حذر دارد . هنگامیکه کائوتسکی مفهوم " دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا " را به نحوی " تفسیر کرد " که اعمال قهر انقلابی طبقه ستمکش علیه ستمگران ناپدید شد، آنوقت رکورد جهانی تحریف لیبرالی در گقته های مارکس شکسته شد. برنشتین مرتد در مقایسه با کائوتسکی مرتد حکم توله سگی را پیدا کرده است... اگر فکر سلیم تاریخ را مورد تمسخر قرار ندهیم آنگاه روشن است تازمانیکه طبقات گوناگون وجود دارند، نمی توان از" دموکراسی خالص" سخن به میان آورد، بلکه فقط می توان از دموکراسی طبقاتی سخن گفت . ( ضمنا بطور حاشیه باید بگویم که "دموکراسی خالص" نه تنها عبارت ابلهانه ایست که عدم درک مطلب را خواه در مورد مبارزه طبقاتی و خواه در مورد ماهیت دولت آشکار می سازد، بلکه عبارتیست سه كرت پوچ و میان تهی، زیرا در شرایط جامعه کمونیستی دموکراسی، ضمن تغییر ماهیت، جزء عادت گردیده زوال خواهد یافت، ولی هرگز دموکراسی خالص نخواهد بود."دموکراسی خالص" عبارت کاذبانه فردلیبرال است که کارگران را تحمیق می نماید. آنچه در تاریخ سابقه دارد دموکراسی بورژوائی است که جایگزین فیودالیزم می گردد و دموکراسی پرولتری است که جایگزین بورژوازی می گردد ... کائوتسکی از مارکسیسم آن چیزی را می گزیند که برای لیبرال ها، برای بورژوازی پذیرفتنی است،انتقاد از قرون وسطی، نقش مترقی سرمایه داری بطور اعم و دموکراسی سرمایه داری بطور اخص ) ولی آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است ( یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای نابودی آن ) بدورمي اندازد، مسکوت می گذارد و روی آن سایه می زند. به این جهت است که کائوتسکی ناگزیر و به حکم وضع عینی خود، اعم از اینکه دارای هر نوع اعتقاد سوبژکتیف هم باشد، چاکر بورژوازی از آب در می آید.**

**«دموکراسی بورژوائی در عین اینکه نسبت به نظامات قرون وسطائی پیشرفت تاریخی عظیمی بشمار می رود، همواراه دموکراسی محدود، سرو دم بریده، جعلی و سالوسانه باقی می ماند ( و در شرایط سرمایه داری نمی تواند باقی نماند ) که برای توانگران در حکم فردوس برین و برای استثمار شوندگان و تهیدستان در حکم دام فریب است. » ( لنین ـ کلیات در یک جلد- انقلاب پرولتری وکائوتسکی مرتد ـ 633) ، ( همه جا تاکیدات از لنین است )**

**"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در آن شرایط از دموکراسی چیزی را بر گزیده بود که برای رژیم ستم شاهی وامپریالیزم پذیرفتنی بود: دفاع از قانون اساسی رژیم شاهی و مافوق طبقات قرار دادن شاه واو را« غیر مسئول وواجب الاحترام» دانستن به معنی چاکر منشی به در گاه ار تجاع بود و هست.**

**" حزب دموکراتیک خلق افغانستان" آنقدر به قانون اساسی شاه احترام داشت که هر کس این قانون را برسمیت نمی شناخت او را خاین خطاب می نمود. تاریخ به خوبی ثابت ساخته که در جامعه طبقاتی قانونی که بدست مرتجعین وضع شود، قانون ظالمانه و کمر شکن ودر خدمت طبقات ارتجاعی قرار داشته و بر مردم ستمدیده تحمیل خواهد شد. مرتجعین همیشه از مردم توقع دارند که چنین قوانینی را مقدس بشمرند و از آن اطاعت کنند. " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بر حسب احترامی که به قانون اساسی و رژیم شاهی داشت، چنین توقعی از توده های زحمتکش داشت. بر مبنای همین توقع بود که در جریده خلق ارگان نشراتیش نوشت: « هر کس و هر قدرتیکه دست به تشدد و توطئه خلاف قانون اساسی بزند »ضد منافع ملی بوده وصریحا حکم نموده بودکه « بطور قطع عمال ارتجاع » محسوب می گردند. این است « نمونه های بارز کار بزرگ تاریخی حزب دموکراتیک خلق افغانستان»!؟**

**آنچه که برای امپریالیست ها مهم بوده وهست تربیه یک نیروی تسلیم طلب و درعین حال فوق العاده میهن فروش، بی اراده ومزدور منش وجاه طلب است. این نیروعموما از میان قشر روشنفکرو تحصیل کرده سربلند میکند. این نیرو، نیرویی است کاملا ارتجاعی وخادم امپریالیزم که به اشکال وافکار گوناگون قد برافراشته است.یک بخش از این نیرو، رویزیونیست ها است که زیر لوای مارکسیزم لم داده، واندیشه های زهرآگین شانرا بنام اندیشه های علمی ومترقی به جامعه ارائه مینمایند واز این طریق، توده ها و نسل جوان را به سازش و انقیاد ملی میکشانند. امروز در افغانستان ما شاهد چنین نیروهایی هستیم.**

**" نهضت آینده افغانستان" در مرامنامه اش تلاش می ورزد تا " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را " چپ انقلابی" جلوه دهد وتمام جنایات وخیانت هایش را به پای دیگران ختم نماید. به این متن مرامنامه توجه نمائید: «امپریالیزم وقدرت های محافظه کار منطقه ـ که از یک دهه بیشتر جدا ناظر حوادث بودند ـ رویداد ثور را تکان دهنده ترین حادثه در برچیده شدن منافع استراتیژیک شان در منطقه پنداشتند وخواستند تا قدرت اطرافی را به یک اپوزیسیون سازمانیافته نظامی ـ سیاسی ـ مذهبی در برابر قدرت جدید مرکزی ـ که دیگر محمل منافع ونفوذ اتحاد شوروی تلقی می گردید ـ مبدل سازند. بدین گونه مقاومت مسلحانه ارتجاعی ضد ثور بنام جهاد زیر شعار عوامفریبانۀ دفاع از دین، وطن وعنعنه های افغانی عرض وجود کرد. جهاد سازمانداده شده از بیرون، محمل تجمع اکثریت قاطع نیروهای ارتجاعی افغانی وبرخی از گروهای وابسته به دموکراسی نوین وبه حیث میانجی مداخله های مستقیم ارتجاع منطقه، ارتجاع عرب وامپریالیزم جهانی تبارز کرد.**

**با ورود قوای شوروی به افغانستان، تضاد های داخلی ابعاد عظیم جهانی کسب کردند. جنگ تحمیلی ویرانگر ومداخله های ابر قدرت ها در امور کشور، انحرافها واشتباهات جبران ناپذیر رهبران حزب ـ دولت، زمینه های تحقق برنامه های مترقی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را برچیدند. حزب ـ دولتدموکراتیک با توافق اکثریت رهبران آن به عامل سیاست های شوروی مبدل شد وهویت ملی ومستقل دولت افغانستان زایل گردید.»**

**بعد از مرگ رفیق استالین وبقدرت رسیدن خروشچف کشور سوسیالیستی اتحاد شوروی به یک کشور رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی تبدیل گردید. از این به بعد رقابت بین امپریالیزم وسوسیال امپریالیزم بر سر تقسیم جهان به شدت بالا گرفت. افغانستان نمی توانست از این معرکه مستثنی باشد.کودتای 26 سرطان 1352 به حمایت سوسیال امپریالیزم شوروی بر حسب منافعش طراحی گردید. اما مسافرت و گرایش داود در سال های 55 و56 به کشورهای وابسته به امپریالیزم غرب، خشم سوسیال امپریالیزم را مشتعل نمود. روسها برای تامین منافع خود در افغانستان جز کودتای ننگین 7 ثور چاره ای دیگری نداشتند. کودتای ننگین 7 ثور افغانستان را از لحاظ اقتصادی، سیاسی، نظامی وفرهنگی کاملاً وابسته به شوروی رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی ساخت. چنانچه در ظرف 45 روز مزدوران "شوروی" که تازه بقدرت رسیده بودند 13 قرارداد با بادار شان بستند.از همه بدتر توافقنامه عدم مداخله در امور داخلی افغانستان که در سال 1921 بین لنین رهبر انقلاب شوروی سوسیالیستی وامیر امان الله خان منعقد گردیده بود تغییر داده شد و به روسها اجازه مداخله در امور داخلی افغانستان داده شد. بر حسب این توافق بود که روسها در شش جدی 1358 به افغانستان تجاوز نظامی نموده وافغانستان را به مستعمره خود تبدیل نمودند.**

**کودتای ننگین 7 ثور نه تنها برای امپریالیست ها « تکاندهنده ترین حادثه » بود، بلکه برای خلق زحمتکش افغانستان نیز جنایت بارترین حادثه به شمار می رفت زیرا زمینه ساز به انقیاد در آمدن خلق افغانستان بود و لشکر کشی اشغالگرانۀ سوسیال امپریالیست ها به افغانستان را در پی داشت.**

**"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" از همان ابتدای قدرتگیری اش دست به قلع وقمع نیروهای انقلابی، ملی و دموکرات زد و از کشته ها پشته ها ساخت. گورهای دستجمعی ولیست 12 هزار نفری ای که بعد از سرنگونی رژیم امین به دروازه پل چرخی زده شد گوشه ای از این حقیقت و گویای این حقیقت است.**

**زمانی که دارودسته " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نیروهای انقلابی وشخصیت های ملی دموکرات افغانستان رابه منظور تامین منافع آزمندانه سوسیال امپریالیزم شوروی به گلوله می بست و در گورهای دستجمعی دفن می نمود، کادرهای کنونی " نهضت آینده افغانستان" در آنزمان اعضای این باند را تشکیل می دادند ودر این جنایت شریک بودند و به تبلیغات زهر آگین علیه نیروهای انقلابی مائوئیست و عناصر و شخصیت های ملی ـ دموکراتمصروف بودند واز هیچگونه توهین ونا سزا گویی در باره شان اباء نمی ورزیدند.**

**" نهضت آینده افغانستان" جنایات " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را انحراف و اشتباه می خواند. به این موضوع توجه نمائید:«جنگ تحمیلی ویرانگر ومداخله های ابر قدرت ها در امور کشور، انحرافها واشتباهات جبران ناپذیر رهبران حزب ـ دولت، زمینه های تحقق برنامه های مترقی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را برچیدند.»**

**" نهضت آینده افغانستان" تا دیروز در خدمت سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داشت وحسب منافعش قلم فرسایی می نمود، امروز مانند دیگر برادران تنی اش در خدمت اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدینش درآمده وبر حسب منافع آزمندانه اشغالگران کنونی قلمفرسایی می کند.**

 **نهضت آینده افغانستان جای اینکه گذشتۀ ننگین خود و"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را نقد نماید، به تحسین و تمجید از این گذشته برآمده ومی خواهد تا جنایتکاران دیروزی را تبرئه نماید.**

**" نهضت آِینده افغانستان" سعی می ورزد تا از یک سو ماهیت مقاومت ملی شعله یی ها وتوده های زحمتکش علیه سوسیال امپریالیزم را زیر سوال ببرد واز سوی دیگر می خواهد تا آب تطهیر بر جنایات بی شمار رژیم دست نشانده روس ها بریزد و آنها را " دموکرات و انقلابی" معرفی نماید. این دار ودسته ( نهضت آینده افغانستان) که دست شان همراه برادران تنی شان به خون هزاران هزار شعله یی وعناصر ملی ـ دموکرات وتوده های زحمتکش آلوده است طوری از رژیم دست نشانده روسها تعریف وتمجید می نمایدکه اگر کسی به اوضاع افغانستان ( سالهای 1357 ـ 1371) آشنائی نداشته باشد یقین می کند که کودتای سال 1357 خورشیدی انقلاب بوده ورژیم دست نشاندۀ روسها یک رژیم انقلابی!**

**" نهضت آبنده افغانستان" آگاهانه به جعلتاریخ می پردازد تا ذهنیت نسل جوان کشور را، که بتاریخ گذشته آشنایی ندارند و از سوابق "حزب دموکراتیک افغانستان" بی خبر اند، به گمراهی سوق دهند.**

**شرکت شعله ای ها در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی درست وعادلانه بود، اما پذیرفتنن رهبری احزاب ارتجاعی جهادی نادرست وغیر اصولی بود. این حرکت باید مستقلانه به پیش می رفت که نرفت. حزب کمونیست( مائوئیست) افغانستان در شمارۀ چهارم شعله جاوید دور چهارم نکات مثبت ومنفی این حرکت را دقیقاً بررسی نموده است. برای معلومات بیشتر به این شمارۀ شعله جاوید مراجعه شود.**

**" نهضت آینده افغانستان" تجاوز واشغالگری سوسیال امپریالیزم را در افغانستان جنگ تحمیلی و ویرانگر نمیداند، بر عکس مقاومت توده ها را « جنگ تحمیلی وویرانگر» می خواند. همانطوریکه امروز نیروهای ارتجاعی میهن فروش وتسلیم طلب مسبب عمدۀ ویرانگری ها، خانه خرابی ها وناامنی های کنونی را نیروهای اشغالگر نمی دانند و کاسه و کوزه را به سر مقاومت ارتجاع علیه آن ها می شکنانند. از یک نیروی ارتجاعی، تسلیم طلب ومیهن فروش بیش از این توقعی نمی رود. اگر میهن فروشی، زنده به گور کردن نیروهای انقلابی وتوده های زحمتکش... اشتباه وانحراف است، پس جنایت وخیانت چیست؟**

**همکاری و تسلیمی با اشغالگران یا پیکار علیه آنها:**

**کسانیکه نقاب " چپ دموکرات" را به رخ کشیده وزیر این لفافه به تبلیغ وترویج تسلیم طلبی می پردازند بزرگترین دشمن خلق ها و طبقه پرولتاریا هستند. خطر چنین کسانی کمتر از خطر بورژوازی امپریالیستی ویا بعبارت دیگر خطر اشغالگران نیست.**

**وظیفه هرنیروی انقلابی ومیهن پرست است تاعلیه کسانیکه نقاب " چپ دموکرات" را به رخ کشیده ودر حقیقت خادم اشغالگران امپریالیست اند به مبارزه جدی وپیگیربه پردازند. از طریق جنین مبارزاتی است که می توان چهره های شان را افشاء نمود و آنها را از صف خلق تجرید وطرد نمود. هرگونه کم بها دادن به امر چنین مبارزه ای ویا هر گونه همکاری وائتلاف با آنها و پرده پوشی ماهیت ضد انقلابی شان در آخرین امر ضرر رساندن به مقاومت ملی مردمی وانقلابی علیه اشغالگران امپریالیست ورژیم پوشالی است. گذشت در مقابل خادمین امپریالیزم اشغالگر، گذشت وهمکاری با اشغالگران است.**

**تنهامبارزه علیه تسلیم طلبان و حامیان اشغالگران وکسانیکه نقاب " چپ دموکرات" را به رخ کشیده و از جملۀ مبلغین آزمندانه اشغالگران اند، صرفاً وظیفه انقلابیون متعهد به منافع طبقه کارگر نیست، بلکه وظیفۀ تمامی گروه ها وعناصر ملی ـ دموکرات پیگیر ضد اشغالگران امپریالیست است که باید بطور قطع با آنها مبارزه قاطع نموده وآنها را از صفوف خود و توده های زحمتکش تجرید وطرد نمایند.**

**جنبش"چپ" ودموکراتی که " نهضت آینده افغانستان " مطرح می نماید از نوع جنبش " چپ دموکرات " لیبرالیزم میان پوسیده است که خواستها و نظرات شان ناگزیر بیش از خواستها ونظرات بورژوا ـ دموکرات کهن نمی باشد، زیرا " چپ دموکراتی" که مورد نظر" نهضت آینده افغانستان" است یک چپ ریفورمیستوتسلیم طلب است.**

**زمانیکه جنبش های آزادیبخش خلقهای آسیا، افریقا وامریکای لاتیندر برابر امپریالیزم صف آرایی می نمودند، نقاب داران بورژوازی زیر نام " چپ انقلابی " که به تجدید نظر در اصول م ـ ل ـ م پرداخته بودند با حیله ونیرنگ تعداد زیادی از کارگران را فریب داده واز راه درست واصولی منحرف ساختند وبه این ترتیب ضربات سنگینی به جنبش های آزادیبخش وارد ساختند که تا کنون این جنبشها آن ضربات را در پیکر خود حس می کنند.**

**این دارودسته برای ممانعت از انقلاب به تبلیغ وترویج" راه پارلمانی" وگذار مسالمت آمیز پرداختند وبه حمایت از "دولت عموم خلقی" و " حزب عموم خلقی" برخاستند، به این ترتیب صف انقلاب وضد انقلاب را مخدوش ساختند.**

**این دارودستۀ حامی منافع بورژوازی به تبلیغ و ترویج این ایده پرداختند که دیگر ضرور نیست به جنگ وزور علیه طبقه حاکمه متوسل شد، بلکه میتوان قدرت را از طریق احراز اکثریت در پارلمان بدست آورد وطبقه حاکمه را از قدرت به زیر کشید وجامعه ایده آل را بوجود آورد!**

**تا دیروز " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به تبلیغ وترویج این ایده پرداخته بود ونیروهای انقلابی را که معتقد یه قهر انقلابی بودند " ماجراجو" می خواند. امروزاعضا وکادرهای سابق این باند زیر نام " نهضت آینده افغانستان"چنین نغمه های را سر می دهد.**

**امروز " نهضت آینده افغانستان" جهت جلوگیری از استقلال اقتصادی، سیاسی وفرهنگی کشور از زیر سلطه اشغالگران امپریالیست به تبلیغ " مبارزه مسالمت آمیز"، " تقویه سکتور دولتی " و" راه پارلمانی" می پردازد واز طرحات وپلان های اقتصادی، سیاسی ونظامی اشغالگران ورژیم دست نشانده حمایت می نماید وهر گونه مبارزات قهری وانقلابی علیه اشغالگران ورژیم پوشالی را " انقلابیگری ماجراجویانه" می خواند. به این موضوع توجه نمائید:**

**«نهضت آینده افغانستان از رفورمهای حمایت می کند که در عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی وفرهنگی زمینه های وسیع بهشد زندگی مردم واعتلای جنبش چپ دموکراتیک را فراهم می کنند وفاصله گذار به یک نظام عالیتر اجتماعی ـ اقتصادی را کوتاه تر می سازند. نهضت آِینده افغانستان با " انقلابیگری ما جراجویانه" وسوبژکتویزم بیگانه است.»**

**" نهضت آینده افغانستان" تجارب مبارزات خلقهای جهان را که از طریق انقلاب بدست آمده نفی می نماید. با تبلیغ مبارزات مسالمت آمیز " کاملا علنی، قانونی وپارلمانی" توده های زحمتکش را از جنگهای انقلابی ترسانده وبدین ترتیب آنها را از راه درست واصولی انقلاب منحرف می نمایند.**

**سیاستی که همین اکنون " نهضت آینده افغانستان" در پیش گرفته ادامه سیاست " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در دهه چهل خورشیدی است که مبتنی بر سیاست رویزیونستی خروشچف و برژنف بود، منتها با یک تفاوت و آن اینکه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" زمانیکه جریده "خلق" را بیرون نمود وراه مبارزات کاملا علنی، قانونی وپارلمانی را ارائه داد، کشور نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی بود. اما اینک این طرح از طرف " نهضت آینده افغانستان" در شرایطی مطرح می شود که کشوراشغال شده وپیمان ننگین امنیتی با اشغالگران امریکایی به امضا رسیده است. تمام تلاش " نهضت آینده افغانستان" و همۀ تبلیغ وترویجشبه جز کوششی در راه طولانی ساختن عمر رژیم دست نشانده واشغال کشور چیز دیگری نمی تواند باشد. ولی این تلاش ها به جایی نمیرسد،همانطوریکه دیروز " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به تحسین وتمجید رژیم داود خان پرداخته بود ورژیمش را در حال حرکت به سوی سوسیالیزم می خواند وسعی می نمود تا واقعیات را دیگرگون جلوه دهد، امروز با دیگرگون نشان دادن واقعیات، " نهضت آینده افغانستان"می خواهد به اشغال کشور مشروعیت بخشیده وبا برادران تنی خویش توده های زحمتکش را در انقیاد کامل اشغالگران نگهدارند وآنها را به بردگان بدون میهن تبدیل نمایند.بدین ملحوظ به مبارزات کاملاً علنی، قانونی ومسالمت آمیز روی آورده واز توده های زحمتکش نیز می طلبد که این شیوه مبارزه را بر گزینند. از این دیدگاه این دار ودسته مبارزات اصولی وانقلابی( مبارزات مخفی وقهر آمیز) را « انقلابیگری ماجراجویانه و سوبژکتویزم» می خوانند. این موضع ضد انقلابی بدان حد روشن است که ضرورت به تفسیر ندارد. مداحی، جعل تاریخ ودگرگون نشاندادن واقعیات وظیفه نیروهای ارتجاعی ومیهن فروش بوده وهست.**

**جنگهای جهانی، مسابقات تسلیحاتی وناگزیر بودن جنگ از خصایص عمده امپریالیزم می باشد. امپریالیست ها جنگ را بخاطر توسعه مستعمرات براه می اندازند. این جنگ ها بخاطر بدست آوردن بازار جدید و غارت وچپاول منابع خام کشورهای تحت سلطه صورت می گیرد. جنگ برای امپریالیست ها آخرین پناهگاه از قید بحرانها، مشکلات اقتصادی ومبارزات آزادیبخش خلقها است.**

**تاریخ یک مساله را بخوبی ثابت ساخته که جنگها، تجاوز واشغالگری و اشغالگری امپریالیستی شان به هیچوجه مشکل امپریالیست ها را حل نکرده ونخواهد کرد، بلکه وی را به سوی نابودی سوق می دهد.**

**امپریالیزم یعنی جنگ. این مطلب را لنین بدرستی در کتاب امپریالیزم به مثابه بالاتری مرحله سرمایه داری تشریح نموده است. او در چنین شرایطی جنگهای امپریالیستی را ناگزیر می داند:« انتقال سرمایه داری به مرحله سرمایه داری انحصاری وسرمایه مالی با تشدید مبارزه بر سر تقسیم جهان مربوط است» ، « هر اندازه تکامل سرمایه داری عالی تر باشد، هر اندازه کمبود مواد خام شدید تر احساس شود، هر اندازه رقابت وتلاش برای دست یابی به منابع مواد خام تمام جهان حاد تر باشد، به همان اندازه نیز مبارزه در راه بدست آوردن مستعمرات شدید تر است.»، « جنگ های امپریالیستی مادامیکه بر یک چنین بنیاد اقتصادی استوار باشد یعنی مادامیکه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود دارد، مطلقاً نا گزیر است.»**

**امپریالیست ها مجبور اند برای حفظ بازار ومستعمرات وانحصار مواد خام وفروش کالاهای شان به مستعمرات دست به تسلیحات نظامی بزنند ودیوانه وار تولید اسلحه را افزایش دهندوسپس به جنگ علیه یکدیگر( مانند جنگهای اول ودوم جهانی ) ویا اینکه به تجاوز واشغالگری برای توسعه مستعمرات به کشور های تحت سلطه( مانند افغانستان وعراق...) به پردازند. جنگ بدین سبب ناگزیر است.**

**از آنجائیکه هیچ اشغالگری به رضا ورغبت حاضر نیست که مستعمرات خود را از دست دهد و سبعانه از آن ها دفاع می نماید، لذا جنگ به توده های زحمتکش ونیروی های انقلابی تحمیل می شود، به همین ترتیب هیچ رژیم ارتجاعی حاضر نیست که به رضا ورغبت جایش را به توده های زحمتکش وطبقه کارگر خالی نماید. لذا برای از بین بردن ستم وسر نگونی رژیم های ارتجاعی باز هم جنگ امر نا گزیر است. ابلهی می خواهد که در چنین شرایطی از مبارزات کاملاً علنی، قانونی و مسالمت آمیز صحبت نماید و مبارزات انقلابی و قهری « انقلابیکری ماجراجویانه و سوبژکتوییزم» خواند. خلاصه « میلیتاریزم مدون محصول سرمایه داری است.»، و«"جنگ مدون" از ماهیت امپریالیزم سر چشمه می گیرد.»**

**بلی طور دیگری ممکن نیست.بدون جنگ مقاومت ملی مردمی وانقلابی، اخراج قهری اشغالگران وسرنگونی رژیم دست نشانده وایجاد جامعه دموکراتیک نوین که به تمامی ستم های امپریالیستی، فیودالی و بورژوازی بروکرات خاتمه دهد غیر ممکن است. کم بها دادن به چنین مقاومت ومبارزه ای در حقیقت امر سلطه اشغالگران ورژیم پوشالی را دیر پا گردانیده وخدمت به اشغالگران ورژیم پوشالی است.**

**« از خصایص عمده سرمایه داری بیکاری وبوجود آمدن ارتش بیکاران است» امروز در افغانستان این امر بوضوح دیده می شود که یک ارتش بزرگی از بیکاران بوجود آمده است. فقر وبد بختی، بلند رفتن مواد استهلاکی، بروز اختلاس، دزدی، قتل وفساد از خصایص جامعه سرمایه داری است که امروز بطور وسیع دامنگیر جوامع امپریالیستی گردیده است.این خصایص بطور دقیق ومتمرکز توسط اشغالگران در افغانستان بوجود آمده است. حل این معضل را بدون مقابله با اشغالگران ورژیم پوشالی از طریق جنگ مقاومت ملی مردمی وانقلابی غیر ممکن است.**

**هر گاه در جامعه هدف تولید از سود حد اکثر باشد، و معاش بر اساس مقدار کار سنجیده نشود بلکه براساس سود عاید شده تادیه گردد، واضحست که در چنین جامعه ای هدف تولید نه رفع احتیاجات نعم مادی جامعه بلکه به کف آوردن حد اکثر سود است. در چنین جامعه ای سخن از عدالت اجتماعی سخن پوچ وبی محتوا است. در چنین حالتی جنگ وبخصوص جنگ های انقلابی اجتناب نا پذیر است. کسانی که در چنین شرایطی از جنگ های انقلابی وآزادیبخش علیه اشغالگران ورژیم پوشالی منکر می شوند وآنرا « انقلابیگری ماجراجویانه» می خوانند جز چاکری به درگاه اشغالگران ورژیم پوشالی کار دیگری ندارند.**

**آنچیزیکه در شرایط کنونی مشخص است، آنست که " نهضت آینده افغانستان" حتی زمانیکه می خواهد به موضوعات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی افغانستان بپردازدخیلی زیرکانه مباحث ارتجاعی تسلیم طلبانه را همچو مباحث زیررا به میان می کشد.**

**« عدم وجود یک الترناتیف دموکراتیک وموجودیت انبوه سلاح های کشنده در دست نیروهای عقب گرا و بر خورداری آنها از حمایت بیرونی وامکان های مالی سرشار، بخصوص عواید ناشی از مواد مخدر وغیره موجب گردیده تا وضع سیاسی در بست در اختیار ارتجاع داخلی قرار داشته باشد.» صفحه 8 مرامنامه.«تحقق یک الترناتیف دموکراتیک یگانه راه بیرون رفت از وضعیت فاجعه بار کنونی کشور است. ولی اشغال وضعیت سیاسی توسط ارتجاع قرون وسطایی وارتجاع نوین ( در حاکمیت ودر اپوزیسیون) روند پیروزی این الترناتیف را کند ساخته است.» صفحه 5 مرامنامه.**

**این کلمات شامل ارتجاعی ترین و تسلیم طلبانه ترین دروغ ها، توهمات و جعلیات در مورد مهمترین مسئله تضاد عمده( تضاد ملی) در شرایط کنونی است. این بحث کاملا تسلیم طلبانه وبه انقیاد در آوردن توده های زحمتکش افغانستان و چاکری به در گاه امپریالیستهای اشغالگر می باشد.**

**آیا واقعا در افغانستان« وضعیت سیاسی توسط ارتجاع قرون وسطایی وارتجاع نوین( در حاکمیت واپوزیسیون) اشغال » شده است؟ از این بحث این نتیجه بدست می آید که وضعیت اقتصادی و نظامی نیز در «اشغال نیروهای قرون وسطایی وارتجاع نوین» است و امپریالیست نه اشغالگر بلکه برای دفع اشغال کشور آمده اند!؟ چه چاکری ظریفی به در گاه اشغالگران امپریالیست.**

**تسلیم طلبی بورژواکمپرادوری ای که امروز " نهضت آینده افغانستان" دامن می زند، در حقیقت امرادامه همان فعالیت هایبورژواکمپرادورانۀ " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در دهه چهل خورشیدی است. دامن زدن به چنین طرحات و فعالیت ها مصیبت بزرگی در راه بیرون راندن نیروهای اشغالگر از افغانستان است. زیرا آنها خیلی زیرکانه ذهنیت توده ها وبخصوص نسل جوان را در این مورد مغشوش می سازند.**

**" نهضت آینده افغانستان" از « موجودیت انبوه سلاح های کشنده » در دست اشغالگران چشم پوشی می نماید، موجودیت این سلاح ها را فقط « در دست نیروهای عقب گرا» یعنی طالبان و مرتجعین مربوط به رژیم می داند. در حالی که آن ها یک صدم سلاح های که در دست اشغالگران ورژیم دست نشانده قرار دارد در اختیار ندارند. به همین ترتیب بالاترین« عواید ناشی از مواد مخدر» به جیب اشغالگران می رود، زیرا ساحات عمده کشت مواد مخدر زیر چتر اشغالگران قرار دارد و عموما در ساحاتی که پایگاه های شان مستقر است کشت می گردد. اما " نهضت آینده افغانستان" با سرهمبندی این جعلیات می خواهد که اشغالگران را از قاچاق مواد مخدر وجنایاتی که در حق توده ها می نمایند برائت دهد.این نهضت«یگانه راه بیرون رفت از وضعیت فاجعه بار کنونی کشور» را در « تحقق یک الترناتیف دموکراتیک» می داند و تحقق این الترناتیف را از نیروهای انقلابی وطبقه زحمتکش جامعه نمی خواهد، بلکه خواهان پیاده کردن آن از طرف اشغالگران است. آنها معتقد اند که اشغالگران خواهان پیاده نمودن این الترناتیف می باشند، اما« اشغال وضعیت سیاسی توسط قرون وسطایی وارتجاع نوین( در حاکمیت ودر اپوزیسیون) روند پیروزی این الترناتیف را کند ساخته است» در این جا بوضوح مشخص میشود که چه نیات شومی در پشت این جملات نهفته است. جای اینکه از وضعیت اشغال توسط اشغالگران امپریالیست صحبت به میان آید معکوسا صحبت متوجه بنیاد گرایان( طالبان معارض و نیروهای بنیاد گرادردرون رژیم وتسلیم شدگان) می باشد. در حقیقت از صحبت های شان این نتیجه به دست می آید که ایشان از اشغالگران می خواهند که اگر خواهان پیروزی الترناتیف شان هستند، با پیش گرفتن سیاست روشن، بنیادگرایان را کنا ر گذاشته وجای شان را به ایشان و هم کیشان خلقی ـ پرچمی شان بدهند. به این موضوع توجه نمائید: «کشور را بحران مزمن وهمه جانبه فرا گرفته است.وضع سیاسی امنیتی کشور روز تا روز بدتر می شود، جنگ ونا امنی در بسیاری از مناطق کشور بخصوص در شرق وجنوب ابعاد گسترده تری کسب می کند. نیروهای طالبی در اثر مداخله های دوامدار از خارج ـ بخصوص پاکستان ـ نا کارآیی اداره دولتو نبود سیاست روشن و شفاف نیروهای خارجی مستقر در کشور، از توانمندی جنگی ـ تبلیغاتی بهتری بهره مند می شوند.» صفحه 6 مرامنامه**

**« علی الرغم هزینه های فراوان، اردو ـپلیس به صورتی که جوابگوی نیازهای امنیتی ـ نظامی کشور باشند شکل نگرفته وجا نیفتاده اند. در صفوف نیروهای انتظامی ونظامی کشور عمدتا آن افراد تنظیم های جهادی سابق شامل می باشند که بیش از مصالح امنیتی ـ نظامی کشور به تعلقات تنظیمی وپیوند های تباری خویش وفادار اند. در بسیاری موارد آن ها پیش از این که حافظ وتامین کننده نظم باشند خود باعث بی امنیتی وبرهم زدن نظم می گردند. علیرغم کمک های صد ها ملیونی، اردو وپلیس کشور در سطح نازل تجهیزات نظامی، کارایی، مورال جنگی وکمبود پرسونل مسلکی قرار دارند. در تقرر و جا بجایی کادر های مسلکی از تعصب کار گرفته می شود. همین اکنون هزاران تن از افسران با تجربه ومسلکی وطن پرست اردوی سابق در حالت بی سرنوشتی قرار داده شده اند.»(صفحه 7و8 مرامنامه)**

**بحث بالا مملو از تسلیم طلبی های بورژواکمپرادوری است. وقتیکه به مجموعه این توهمات می اندیشید، مشخص می شود که این مسئله ابدا اتفاقی نیست. " نهضت آینده افغانستان" واجد "شرایط" برای کابینه وپارلمان رژیم دست نشانده است. این ها می خواهند که در کنار برادران تنی خود همچو حنیف اتمر، علومی و... قرار بگیرند وبه اشغالگران خدمت نمایند.**

**نقل قول فوق بیانگر این مدعا است که مسبب اصلی جنگ ونا امنی در کشور نیروهای طالبان اند و این نا امنی ناشی از « مداخله های دوامدار از خارج ـ بخصوص پاکستان ـ، ناکارآیی دولت ونبود سیاست روشن نیروهای خارجی مستقر در کشور» می باشد.ایشان نه امپریالیست ها را اشغالگر می دانند ونه مسبب اصلی این همه نا امنی وجنگ!! به همین علت است که از اشغالگران می خواهند که « یک الترناتیف دموکراتیک و سیاست روشن» را در پیش گیرند و« هزاران تن از افسران با تجربه ومسلکی وطنپرست ( بخوان میهن فروش) اردوی سابق» که « در حالت بی سرنوشتی قرار داده شده اند» در خدمت خویش بکار گیرند.**

**به نظر " نهضت آینده افغانستان" یگانه راه بیرون رفت از این معضل گماشتن افسران با تجربه ومسلکی اردوی سابق به جای جهادی ها می باشد. از نظر این "نهضت" این راه بهترین الترناتیف برای جمع وجور نمودن وضعیت درهم وبرهم افغانستان می باشد. یا بعبارت دیگر هر گاه جای افسران جهادی را افسران با تجربه اردوی سابق بگیرد، کمک های کشورهای اشغالگر امپریالیستی حیف ومیل نمی شود، فعالیت های موثری صورت می گیرد، می تواند « صنایع جوان ونو بنیاد را از ورشکستگی» نجات دهد. به همین ترتیب« سیاست متوازن وهمه جانبه» به نفع توده ها ایجاد نماید واز « فرار سرمایه ها» به خارج جلو گیری نموده و« روند انباشت سرمایه» را تسریع نماید. خلاصه فقر وبیکاری را از میان بردارد وعدالت اجتماعی را جایگزین آن نماید!؟با تشکیل دولت اشرف غنی دیده می شود که این « تعصب» بر داشته شده و نه تنها اشغالگران، بلکه اشرف غنی و « ارتجاع نوین(در حاکمیت واپوزیسیون) » با در پیش گرفتن « سیاست روشن وشفاف» به ندای " نهضت آینده افغانستان" لبیک گفته اند.از طرف اشرف غنی پست های بلند دولتی از معاون اول رژِیم پوشالی گرفته تا مشاور امنیت ملی ووزارت خانه ها، و از طرف « ارتجاع نوین در حاکمیت » وزارت داخله به یک تعداد از « افسران با تجربه ومسلکی وطنپرست(!؟) اردوی سابق» سپرده شده است. که توسط ایشان « هزاران تن » از هم کیشان شان به پست های امنیتی اردو و پولیس وبخش های جنایی و "امنیت ملی" گمارده شده اند. بنا به ادعای" نهضت آینده افغانستان" حالا باید که تمام « بحران های مزمن، نا امنی وجنگ» از کشور رخت بر بندد. حال که این « الترناتیف » تحقق پذیرفته و«هزاران تن از افسران با تجربه ومسلکی » خلقی - پرچمی ها بر قدرت تکیه زده اند، این دولت بیش از همه در خدمت منافع اشغالگران در آمده است. توسط حنیف اتمر این « افسر با تجربه ومسلکی » توافقنامه ننگین امنیتی به امضا رسید وافغانستان به مدت طولانی به امپریالیزم امریکا فروخته شد. دولت چیزی نیست جز حامی منافع یک طبقه وآله ای برای سر کوب طبقه دیگر. رژیم پوشالی کنونی حامی منافع اشغالگران، بورژوازی بیروکرات وفیودالان بوده ودر خدمت مستقیم اشغالگران قرار دارد و مرتباً توده های ستمدیده را سرکوب می نماید.**

**مگر " نهضت آینده افغانستان" نمیداند که منافع شوم وآزمندانه امپریالیزم جهانی، باعث بی ثباتی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی ونظامی در جهان و بخصوص کشورهای تحت سلطه می گردد؟**

**بیش از سه دهه یعنی از زمان کودتای ننگین هفت ثور واشغال افغانستان توسط اشغالگران سوسیال امپریالیست و هم چنین از یکنیم دهه به این سو بیشتر از همه ائتلاف بین المللی تحت رهبری امپریالیزم امریکا ثبات نسبی کشورهای تحت سلطه را بر اثراشغالگری و تجاوزات بی شرمانۀ شان برهم زده است. در کشورهای اشغال شده مانند افغانستان وعراق رژیم های دست نشانده را بر چوکی دست نشاندگی نشاندند و بسیاری از کشورها را زیر فشار قرار داده ومی دهند تا مطیع و گوش بفرمان باشند ودر صورت نا فرمانی از طرف امپریالیست ها مورد تنبیه قرار می گیرند ودر صورت لزوم جنگ را بر آنها تحمیل می کنند.**

**بحث های " نهضت آینده افغانستان" نمونه ای است از هزاران هزار مباحث مشابه تجدید نظر طلبانه ایکه از زمان برنشتین به این سو پایه گذاری گرد یده است.**

**در این مرامنامه تاریخ احزاب جهان وتجارب گرانبهای انقلابات در جهان نادیده گرفته شده است. نویسندگان مرامنامه به راحتی تاریخ احزاب و تجارب انقلابات در جهان را از ارزیابی خود خارج ساخته اند. آنها جای مشی انقلابی مشی تسلیم طلبانه را موعظه می کنند. همانطوریکه" حزب دموکراتیک خلق افغانستان" از بدو تا سیس در سراشیب تجدید نظر طلبی غلطید ومشی آشتی طبقات را موعظه نمود، به همان میزان " نهضت آینده افغانستان" در شرایط اشغال کشوراین سراشیبی را در پیش گرفته و به قهقرا سوق یافته است. یا بعبارت دیگر مرامنامه " نهضت آینده افغانستان" عامدانه مشی تسلیم طلبی ملی را موعظه می نماید.**

**ریشه مصیبت در این جا است که دیدگاه بورژواکمپرادوری آن هاوادار شان می سازد که مبارزات مسالمت آمیز وپارلمانی را راه رسیدن به عدالت اجتماعی قلمداد کنند و ادعا نمایند که از طریق این مبارزات،می توان بورژوازی امپریالیستی اشغالگر سر عقل آمده را وادار به عقب نشینی نمود.**

**" نهضت آینده افغانستان" در مرامنامه خویش مرتبا از " چپ دموکراتیک" صحبت می نماید. منظور آن ها از " چپ دموکراتیک" نیروهای خلقی ـ پرچمی ها وبقیه "چپ" تسلیم طلب وتسلیم شده می باشد . این "چپ دموکراتیک" نه چپ انقلابی بلکه چپ ترسو وتسلیم طلبی هست که به هر پستی تن می دهد وچاکری وبندگی به درگاه اشغالگران امپریالیست را رنگ وروغن " چپ دموکراتیک" می زند.**

**انقلابیون واقعی بطریقی که شایسته تاریخ شناسانانقلابی است به قضایا نگاه می کنند. آنها دقیقا درک نموده اند، وتاریخ هم این را بارها تثبیت نموده، که سرنگونی قدرت ارتجاعی، برقراری قدرت انقلابی وتامین عدالت اجتماعی به هیچوجه از طریق مبارزات مسالمت آمیز قانونی، علنی وپارلمانی امکان پذیر نیست، بلکه برعکس توسط انقلاب اجتماعی ( در شرایط کنونی افغانستان از طریق جنگ مقاومت ملی مردمی وانقلابی) می توان جامعه دموکراتیک نوین را ایجاد نمود وبه سوی محو کامل ستم به پیش رفت. یا بعبارت دیگر هیچ امکان ندارد چرخش تعیین کننده که توده ها را از بد بختی نجات دهد بدون یک انقلاب صورت پذیر باشد.**

**موجودیت سیاسی ورفتار" نهضت آینده افغانستان" در شرایط کنونی تصادفی نیست. این محصولی از موقعیت اقتصادی ـ اجتماعی بورژواکمپرادوری وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی، و اکنون وابسته به امپریالیزم روسیه و همچنان سایر امپریالیست ها، است که از زمان دموکراسی تاجدار ستم شاهی ایجاد گردیده ودر هفت ثور1357 بصورت کاملا علنی ودر چهره میهن فروشان حقیقی عرض اندام نمود وتا کنون به اشکال متنوع زیر همان لوا به حرکات خویش ادامه می دهد.**

**"نهضتآینده افغانستان" بجای توضیح شرایط عمده تاریخی و تعیین تضاد عمده می خواهد با مزخرفات مشابه کوته فکرانه وجاهلانه کاملا جنایتکارانه و الفاظ فریبکارانه ای همچو اهداف مرامی ارتجاعی خویش،توده را به خواب غفلت فرو برد. "نهضت" در اهداف مرامی خود این چرندیات را سرهمبندی نموده است، توجه نمائید:**

**« دستگاه کنونی دولت عمدتا در اختیار نیروهای ارتجاعی جهادی، بیروکراتهای وابسته به خارج وعناصر نا مرئی مافیای مواد مخدر است، توان حل مسایل سر نوشت ساز کشور را ندارد.»؛ « نهضت آبنده افغانستان با درک بیعدالتیها، نا بسامانیها ومصایب بیشماری که بر کشور تحمیل می گردد، به منظور تکوین نظامی متکی بر اراده واقعی مردم، ایجاد جامعه مبتنی برعدالت اجتماعی، در راه تصویب یک قانوناساسی واقعا دموکراتیک که ضامن آزادیهای دموکراتیک، استقلال وتمامیت ارضی کشور، حاکمیت ملی وبرابری افراد در برابر قانون باشد... مبارزه می کند» صفحه 17**

**« نهضت آینده افغانستان در حالی که از همکاریهای جامعه جهانی به خاطر ختم بحران افغانستان پشتیبا نی می کند، خواهان توظیف اختصاصی قوای خارجی در جهت تامین صلح پایدار، ریشه کن کردن تروریزم و برچیدن کانونهای بنیاد گرای است تا باشد چنان شرایطی در افغانستان ومنطقه بوجود آید که ضرورت حضور نیروهای نظامی خارجی در کشور را مرفوع سازد» صفحه 20**

**«نهضت آینده افغانستان در جهت فراهم آوری شرایط مناسب برای راه اندازی انتخابات آزاد ودموکراتیک مبارزه نموده، با در نظر داشت منافع جنبش، در مبارزات انتخاباتی شرکت می نماید تا خواسته ها ومطالبات زحمتکشان را مطرح نماید و نهادهای حاکمیت را از اختیار انحصاری ارتجاع بیرون کشیده ودر خدمت تحقق خواستهای زحمتکشان ا فغانستان قرار دهد.» صفحه 18**

**« نهضت آینده افغانستان ایجاد، تجهیز، اکمال و ارتقای کارایی ومهارت جنگی اردوی ملی را از وظایف تاخیر ناپذیر دولت شمرده، از چنان اردوی ملی حمایت می نماید که دارای ماهیت تدافعی بوده و ضامن استقلال، تمامیت ارضی ومنافع مردم افغانستان باشد.» صفحه 18**

**سیاست بورژواگمپرادوری که هم اکنون " نهضت آینده افغانستان" پیگیری می کند، یعنی سیاست دامن زدن به ایده های دروغین وکاذب " اصلاح سیستم دولتی جمهوری اسلامی افغانستان" با " اقدامات اصلاحی" مضحکه ای بیش نبوده وروز بروز چهره کاذب چنین فریبکارانی افشاتر می شود.**

**با توجه به مطالب فوق صراحتا می گوئیم: هر تغییری در ترکیب دولت دست نشانده بوجود آید ماهیتش همان رژیم گوش بفرمان امپریالیست ها و میهن فروش است و تغیر در ترکیب دولت به اثر رقابت دار ودسته های خائن ومیهن فروش درون سیستم هم مطابق میل امپریالیزم امریکا و متحدینش بوجود می آید.**

**اقتضای بورژوازی کمپرادور این است که از هر نوع صحبت در باره تضاد عمده و جنگ مقاومت ملی علیه اشغالگران اجتناب نماید و از تجزیه وتحلیل ومبنا قرار دادن تضاد عمده و جنگ مقاومت ملی برای تعیین خط و مشی سیاسیبپرهیزد. اقتضای بورژوازی کمپرادور اینست که نغمه های تسلیم طلبانه مبارزات مسالمت آمیز" قانونی وپارلمانی" وشعار "اتحاد" بینستمگر وستمکش را سر داده وبه انقیاد طلبی در برابر اشغالگران دامن بزند.مثلی معروفی است: از کوزه همان تراود که در اوست.**

**" نهضت آینده افغانستان" تمام نظرات مربوط به تضاد عمده وجنگ مقاومت ملی را بدور افکنده است. این تشکیل هیچ اشاره ای به اشغال کشور و رژیم دست نشانده ندارد و فقط می خواهد زیر بیرق اشغالگران، دولت دست نشانده را به اصطلاح اصلاح نماید.**

**نظر سیاسی " نهضت آینده افغانستان" این است که هر کوششی در مورد جنگ مقاومت ملی علیه اشغالگران ورژیم پوشالی کوشش نومیدانه است و طبق این دیدگاه می خواهد« در مبارزاتانتخاباتی » شرکت نموده واز این طریق « خواسته ها ومطالبات زحمتکشان را مطرح نموده و نهادهای حاکمیت را از اختیار انحصاری ارتجاع بیرون کشیده ودر خدمت تحقق زحمتکشان قرار دهد.»( !؟) این تشکیل از لحاظ طبقاتی هیچ تفاوتی میان طبقات ستمگر وستمکش قایل نیست واگر احیانا حرفی از تفاوت طبقاتی بمیان آید می کوشد تا مسیر اصولی مبارزاتی طبقات زحمتکش را به انحراف سوق داده وبه سازش بکشاند.**

**" نهضت آینده افغانستان" حتی حاضر نیست که یک کلمه در مورد طرد واخراج قهری اشغالگران بر زبان بیاورد، همانطوریکه حاضر نیست بگوید رژیم پوشالی افغانستان یک رژیم دست نشانده است.**

**از فحوای کلام "نهضت آینده افغانستان " بر می آید که این گروه طرفدار قدرت متمرکز رژیم دست نشانده می باشد. به همین دلیل از « ایجاد، تجهیز، اکمال وارتقای کارایی و مهارت جنگی اردوی ملی را از وظایف تاخیر ناپذیر دولت دانسته»و حمایتش را از آن اعلام می دارد واز اشغالگران می خواهد تا رژیم را از لحاظ تسلیحاتی بی نیاز ساخته وکمک نماید تا « قدرت متمرکز» رادر دست گرفته وبه اصطلاح امنیت را در جامعه بر قرار سازد. به این طریق " نهضت آینده افغانستان" طرفدار روشهای کنترولی دیگری است. یا بعبارت دیگر "سیاستمداران" این تشکیل خواهان آنند که اگراشغالگران می خواهند که امنیت در افغانستان بوجود آید باید نیروهای ارتجاعی جهادی را از صفوف دولت، اردو و پولیس کشیده وجای شانرا به ایشان وبرادران تنی شان که همان صاحب منصبان اردوی سابق اند واگذار نماید. به نظر ایشان با این روش می تواند «دولت متمرکز» را ایجاد نموده واز طریق این دولت امنیت وعدالت اجتماعی را در جامعه بر قرار سازند!! آنها معتقد اند که اشغالگران بخاطر« ریشه کن کردن تروریزم وبر چیدن کانون های بنیاد گرایی» به این سر زمین آمده است. ایشان به این ملحوظ « از همکاری های جامعه جهانی بخاطر ختم بحران افغانستان پشتیبانی می نماید وخواهان توظیف اختصاصی قوای خارجی در جهت تامین صلح پایدار، ریشه کن کردن تروریزم وبرچیدن کانون های بنیاد گرایی است.»**

**این در خواست کاملا جاهلانه است، زیرا بزرگترین تروریستان در جهان اشغالگران امپریالیست اند و تمام تروریستان تربیه شده و پرورش یافته دست ایشان اند. برچیدن تروریزم وبنیاد گرایی به معنی مرگ امپریالیزم بوده و هست. در چنین جوامعی عموما امپریالیست ها بر نیروهای فیودال وبنیاد گرا متکی است. چیزی که " نهضت آینده افغانستا ن یا آنرا درک نمی کند ویا اینکه عمدا از آن چشم پوشی می نماید. به نظرم دومی در مورد" نهضت آینده افغانستان" صادق است، زیراایشان نظرات مربوط به مبارزه طبقاتی وجنگ مقاومت ملی مردمی وانقلابی را کاملا بدور افکنده وبه مخالفت با جنگ مقاومت ملی مردمی وانقلابی علیه اشغالگران ورژیم پوشالی بر خاسته و با تبلیغات لجام گسیخته آنرا« انقلابیگری ما جراجویانه» می خواند.در تمام متن مرامنامه " نهضت آینده افغانستان" یک کلمه در باره تضاد عمده، جنگ مقاومت ملی وبیرون راندن اشغالگرانوجود ندارد. تنها چیزیکه در آن به بحث گرفته شده کار دموکراتیک مشترک آنهم به تیپ کهن است که مورد قبول اشغالگران، رژیم دست نشانده وتمامی تسلیم طلبانقرار دارد؛ یعنی با تظاهر به " چپ دموکرات" بودن تامین کننده منافع اشغالگران ورژیم پوشالی است.**

**مشکل اساسی " نهضت آینده افغانستان" این است که تضاد عمده را درک نمی کند ویا اینکه آگاهانه نمی خواهد پیرامون آن بحثی داشته باشد و به این ترتیب خواهان همکاری با اشغالگران است. این "نهضت" عامل عمدۀ بدبختی کنونی کشور و مردمان کشور را در اشغال کشور نمی بیند، بلکه در شرکت بنیاد گرایان جهادی در دستگاه دولتی می بیند. به همین ملحوظ از اشغالگران عاجزانه می خواهد تا آنها را از دم ودستگاه دولتی کنار زنند وجای شان را به ایشان وبرادران تنی شان واگذار نمایند. به این اساس " نهضت آینده افغانستان" نظر به موقعیت طبقاتی ـ سیاسی اش نا گزیر با اشغالگران وارد معامله سیاسی می شود. چنانچه همین اکنون بسیاری از کادرهای سر شناسسابق "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"،که ممکن است تعداد زیادی از آن ها فعلا عضویت " نهضت آینده افغانستان" را دارا باشند، توسط اشغالگران و رژیم پوشالی به دم و دستگاه رژیم دست نشانده شریک ساخته شده اند.**

**منظور " نهضت آینده افغانستان" از "چپ دموکرات" همان بورژواکمپرادور منشان تسلیم طلبی است که زیر بیرق اشغالگران خزیده اند وبر توده های کشور ستم روا میدارند وتوده ها را از عواقب جنگ مقاومت ملی مردمی وانقلابی می ترسانند.**

**آن ها همانطوریکه دیروز در خدمت سوسیال امپریالیزم در آمده بودند ومنافع ملی را فدای منافع سوسیال امپریالیزم نمودند وهزاران هزار نفر از نیروهای انقلابی وتوده های زحمتکش افغانستان را بگورهای دستجمعی سپردند، امروز می خواهند که باز هم چنین جنایتی را به خاطر منافع امپریالیست های اشغالگر کنونی و سایر امپریالیست ها مرتکب شوند. بدین ملحوظ تضاد ملی علیه اشغالگران را قبول ندارند وآنرا بدست فراموشی سپرده اند.**

**رویزیونیست های خروشچفی برای اغفال توده ها وکشاندن شان به دنبال بورژوازی شعار" جلوگیری ازجنگ" را سر دادند. آنها بدین باور اند که هر نوع جنگی امنیت وآرامش توده ها را به هم می زند. به همین مناسبت برای"جلو گیری از جنگ" شعارهای همزیستی مسالمت آمیزبا بورژوازی را مطرح نمودند. در واقع منظور شان ازچنین تبلیغاتی عبارت است از خلع سلاح توده های ستمدیده وعبارت است از حفظ صلح و آرامش جهت تامین منافع امپریالیست ها وایجاد زمینه مساعد برای استثمار خلق ها. به این موضوع توجه نمائید: « نهضت آینده افغانستان خواهان خلع سلاح بدون قید وشرط تمام گروهها وافراد مسلح وملیشای ملکی، جمع آوری سلاح ومهمات جنگی وپاکسازی کشور از کشتزار های ماین می باشد.» صفحه 20**

**« نهضت آبنده افغانستان طرفدار جدی صلح جهانی و منطقه یی ومخالف جنگ وخشونت بوده، از مساعی که بخاطر تامین صلح وامنیت به عمل می آید پشتیبانی و حمایت نموده، همبسته گی خویش را با جنبشهای ضد جنگ ابراز داشته ودر آن ها فعالانه شرکت می ورزد.»؛ « نهضت آینده افغانستان بر آن است که خشونت اجتماعی ـ سیاسی یکی از اشکال افاده خشونت اقتصادیست! قیامهای مردمی ومقاومتهای مسلحانه توده ها ونیروهای تحول طلب، در طول تاریخ عکس العملهای مقطعی وگذرا در برابر خشونت دایمی فرادستان مستبد بوده اند. "نهضت آینده افغانستان" پیوسته ترجیح می دهد تا مطالبات زحمتکشان افغانستان از راههای مسالمت آمیز، با تکیه بر نیروی کتله های وسیع انسانی به سر رسند.» صفحه 35 ( تاکیدات ازمن است)**

**نقل قول های فوق بطور رک وصریح بیان کننده آنست که" نهضت آینده افغانستان" سیاست مبتنی بر تسلیمی وتسلیم طلبی در قبال اشغالگران ورژیم پوشالی را در فعالیت های قانونی وعلنی از طریق پذیرش قانون اساسی رژیم، سهم گیری در ساختار رژیم دست نشانده و پیشبرد سیاست های پارلمانتاریستی در پیش گرفته است.**

**در این جا بوضوح دیده می شود که "نهضت آینده افغانستان" حتی با جنگ های انقلابی هم مخالفت خود را اعلام می دارد و با ابراز چنین مخالفتی از اشغالگران ورژیم پوشالی خواها ن خلع سلاح همگانی است و توده ها را نیز از عواقب سلاح وجنگ با ستمگران واشغالگران می ترساند. به همین ترتیب می خواهد این ایده را به توده ها تلقین نماید که در طول تاریخ تمام قیام های مسلحانه توده ها منجر به شکست شده وهیچ نتایجی برای توده ها به ارمغان نیا ورده است. آفتاب را نمی توان با دو انگشت پنهان نمود. مگر انقلاب 1917 اکتوبر شوروی وانقلاب 1949 چین توده ها را از زیر بار ستم نرهانید؟ این ها با طرح اینگونه مسایل می خواهند توده ها را به فریبند وآنها را از قیام مسلحانه علیه کسانیکه بر آنها ستم روا می دارند باز دارند واز اشغالگران ورژیم پوشالی می خواهند که « بدون قید وشرط» به خلع سلاح همگانی به پردازند.**

**این وعده دهندگان "صلح وامنیت" قادر به اجرای وعده های خود نخواهند بود. این وعده ها در حقیقت امر چیزی جز فریب مردم و چاکری به درگاه اشغالگران چیز دیگری نیست. اشغالگران هیچگاه قادر به ختم بحران افغانستان نیستند. « صلح پایدار» و «ریشه کن کردن تروریزم» از توان اشغالگران بیرون است، زیرا خود شان زاده ناامنی وتروریزم اند. بحران آنقدر دامنگیراشغالگران ورژیم پوشالی گردیده که همگان به شمول دم ودستگاه رژِیم پوشالی وحتی " نهضت آینده افغانستان" اقرار می کنند که کشور به سرعت به سوی فاجعه می رود. با این وصف تمامی آنها علت این فاجعه را پنهان می کنند وبحث در مورد حیاتی ترین مساله یعنی جنگ مقاومت ملی را مسکوت می گذارند.از بین بردن تروریزم وتامین صلح پایداروظیفه ورسالت طبقه کارگر تحت رهبری مائوئیست ها است، که با دست زدن به اقدامات انقلابی علیه اشغالگران ورژیم پوشالی می توانند توده هارا در جنگ مقاومت ملی مردمی وانقلابی که شکل مشخص جنگ خلق در افغانستان می باشد رهبری نموده وبا بیرون راندن قهری اشغالگران وسر نگونی رژیم دست نشانده کشور را از این بحران نجات دهند." نهضت آینده افغانستان" محصول اجتناب نا پذیر خصلت ضد انقلابی نیروهای ارتجاعی در افغنستان است و در ضمن محصول اجتناب ناپذیر بی ثباتی، هراس، تزلزل وتسلیم طلبی کادرهای سابق " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می باشد. " نهضت آینده افغانستان" با چپ نمائی تلاش دارد تا توده ها را به فریبد وبی چون وچرا ایشان را به انقیاد وتسلیم طلبی وادارد. معنی حقیقی همکاری با رژیم پوشالی همین است. رژیم دست نشاندۀ " ع و غ"به شکل بدتر ومضحکتر آن ادامه رژیم دست نشانده حامد کرزی می باشد. امضاء توافقنامه های امنیتی با اشغالگران به معنی تسلیم نمودن افغانستان به اشغالگران برای مدت طولانی است.**

**عبارات میان خالی " نهضت آینده افغانستان" کماکان عبارات میان خالی هستند وعملا در خدمت آرایش نیروهای اشغالگر ورژیم پوشالی قرار دارند. این عبارات مانند زوزه های از سر شوق همه ضد انقلابیون،که بدنبال اشغالگران ورژیم پوشالی براه افتاده اند،می باشد.**

**همانطوریکه در گذشته نقاب خائنانه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" پاره شد و هویت وماهیت ارتجاعی وضد انقلابی اش بر ملا گردید،بزودی چهره ارتجاعی وضد انقلابی خلف شان( نهضت آینده افغانستان)به توده ها فاش گردیده ونقاب شان پاره می شود.**

**" دموکراسی" وپارلمان بازیطبقات مرتج حاکم ونیروهای سیاسی ضد انقلاب که نقاب " چپ دموکرات" به رخ کشیده اند در واقع چیز دیگری نیست جز مشاطه گری وکوشش مذ بوحانه برای فریب توده های زحمتکش. این راهی است که بارها از طرف اپورتونیست ها علم گردیده، اما توده ها به خوبی ماهیت ارتجاعی پارلمان را درک نموده اند. توده ها امروز آگاه اند که وکلای پارلمان رژیم، کاری جز تامین منافع اشغالگران انجام نداده و نمی دهند.**

**اشغالگران امپریالیست ورژیم پوشالی هر چند سال یک بار اجازه می دهند تا مردم به پای صندوق های رای بروند و از طریق تلویزیون ها هیاهو برای کمپاین های انتخاباتی جهت فریب توده ها براه می اندازند. در دهه چهل خورشیدی مبلغ و مروج این ایده ضد انقلابی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود، امروز بازماندگان خلف شان( نهضت آینده افغانستان) این راه را می پیماید واز این طریق می خواهد توده ها وبخصوص نسل جوان را بفریبد وعمر نکبت بار رژیم پوشالی و انقیاد کشور را طولانی تر سازد.**

**دردهه چهل خورشیدی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" ظاهر شاه را « مترقی ترین شاه آسیا» نامید، ضبط احوالات اورا مترقی وحامی منافع ملی جا زد ودیوانه وار جهت احراز کرسی ها در پارلمان دست بکار شد.**

**" نهضت آینده افغانستان" که از بازماندگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان می باشد، امروز توظیف گردیده تا امورات ذیل را برای فریب توده ها در فعالیت های سیاسی اش پیاده نماید:**

**1 ـ اشغالگری امپریالیست ها وغارتگری شان را برای توده ها مفید وسود مند توجیه کند.**

**2 ـ پارلمان را مظهر اراده توده ها جا بزند.**

**3 ـ رژیم پوشالی را یک رژیم مشروع وقانونی جلوه دهد.**

**4 ـ در صف توده ها سر درگمی ایجاد نموده ومبارزات قهری شان را بی ثمر جلوه گر سازد وسدی در مقابل مبارزات انقلابی ایجاد نماید.**

**تصویری که امروز "نهضت آینده افغانستان" از مبارزه بدست می دهد در حقیقت مبتنی بر این است که نیروهای انقلابی قبل از هر چیز در فکر ایجاد سازمان وحزبی باشند که عاری از رهبری مبارزات آزادیبخش پرولتاریا باشد."مرامنامه" فقط فقر، بیکاریو مظالم اجتماعی را بصورت ناقص توضیح داده اما در باره علل وقوع آن ها و راه بیرون رفت از آن ها یک کلمه ننوشته است. این مرامنامه می خواهد "عدالت اجتماعی" را زیر بیرق اشغالگران ورژیم پوشالی مستقر نماید. نوشتن چنین مرامنامه ها به معنی نداشتن خط انقلابی و عدم هیچگونه درکی از وظایف حقیقی انقلابیون کمونیست است. در این مرامنامه کوشش شده است تا یک رشته دائمی از قواعد یکدست، مضحک و نا چیز بوسیله سیستم انتخابات در زیر بیرق اشغالگران به یکدیگر متصل گردد. بدین ترتیب ماهیت بورژواکمپرادوری "نهضت" در آرمانهای غیر واقعی اش متجلی شده وبورژوازی کمپرادور در مخیله خود آنچنان نظامی را می پروراند که با واقعیت عینی جامعه بیگانه است.**

**بورژوازی کمپرادور در چهارچوب ایدیولوژیک رویزیونیزم، جنبه شدیداً طبقاتی کمونیزم علمی را نادیده گرفته، بجای مبارزه طبقاتی به عنوان نیروی محرکه چرخ تاریخ از آشتی طبقات، دولت عموم خلقی و دموکراسی تمام خلقی دم می زند و به این ترتیب کمویزم علمی را از روح ومحتوای انقلابیش تهی می سازد. اینچنین کمونیزم علنی و قانونی( مانند حزب کمونیست انقلابی امریکا به رهبری آواکیان) برای بورژوازی نیز قابل پذیرش است، زیرا در جهت تامین منافعش در حرکت است.دموکراتیزم طبقه کارگرازقاطعیت و پیگیری مبارزه علیه بورژوازی، امپریالیزم وفیودالیزم برخوردار است، اما دموکراتیزم بورژواکمپرادوری کاملاً فاقد این قاطعیت است، زیراهدفش حفظ مناسبات بورژوایی و مالکیت خصوصی است.**

**مرامنامه " نهضت آینده افغانستان" با وضعیت بورژکمپرادوری آن بیان کننده این مدعا است که این به اصطلاح نهضت هیچگاه خواستار شور انقلابی در میان توده ها نیست ویا به عبارت دیگر اصلا توانایی ایجاد شور انقلابی در میان توده ها را ندارد، زیرا وعده و اقداماتش در همکاری با اشغالگران ورژیم پوشالی است. اقدام به همکاری با اشغالگران نمی تواند آفریننده شور انقلابی درمیان توده ها باشد، فقط به وسیله اقدامات مبتنی بر سیاست مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی همه روز در هرجا علیهاشغالگران ورژیم پوشالی می توان شور انقلابی را برانگیخت. این سیاستی است که بهبودی بنیادی در سطح زندگی توده های زحمتکش ایجاد خواهد کرد. سیاست "نهضت آیندۀ افغانستان" کاملاً فاقد این خصلت و دورنما روشن است.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 6

**درگذشت ملامحمدعمرامیر تحریک اسلامی طالبان و تاثیرات آن بالای طالبان**

**مدت زمان اندکی پس از برگزاری اولین دور مذاکرات رویاروی میان نمایندگان رژیم دست‌نشانده و نمایندگان تحریک اسلامی طالبان افغانستان در اسلام آباد پاکستان که با وساطت دولت پاکستان و شرکت نمایندگان دولت‌های امریکا و چین صورت گرفت، روشن گردید که ملا محمدعمر رهبر تحریک اسلامی طالبان افغانستان درگذشه است. در ابتدا شخصی بنام حمزه به عنوان سخن‌گوی یکی از گروه‌های جداشده از طالبان (تحریک اسلامی محاذ فدایی) ادعا کرد که ملا محمدعمر در ماه اپریل سال 2013 توسط ملا اخترمحمدمنصور معاون ملا محمدعمر و گل‌آغامسئول کمسیون مالی طالبان کشته شده است. سپس تمامی رسانه‌های چاپی، صوتی و تصویری در پاکستان شایع ساختند که ملا محمدعمر دو سال قبل در اثر یک مریضی در یکی از شفاخانه‌های شهر کراچی پاکستان درگذشته است. پس از آن دولت‌های پاکستان و امریکا و رژیم پوشالی دست‌نشاندۀ اشغالگران در افغانستان نیز خبر مذکور را تائید کردند.**

**فقط پس از آن بود که طی اعلامیۀ مورخ 8 اسد 1394، به امضای شورای رهبری طالبان و خانوادۀ ملا محمدعمر، خبر درگذشت وی در اثر ابتلا به یک بیماری تائید گردید و این اعلامیه،که به زبان پشتو است،نه تنها در ویب سایت رسمی طالبان بلکه در توویتر شخصی ذبیح‌الله مجاهد یکی از سخن‌گویان طالبان نیز درج شد. در این اعلامیه ادعا گردید که وی در طول 14 سال گذشته هرگز از افغانستان خارج نشده و حتی برای یک‌بار هم به پاکستان نرفته است. برعلاوه در همین اعلامیه ادعا شد که درگذشت وی چند روز قبل رخ‌‌داده است، بدون اینکه تاریخ دقیق آن روشن شود.**

**در همین روز یک اعلامیۀ دیگر به امضای شورای رهبری طالبان نیز در ویب سایت رسمی طالبان درج گردید که در آن ضمن اعلام خبر تعیین ملا اخترمحمدمنصوربحیث امیر طالبان، توسط شورای رهبری طالبان، خبر درگذشت ملا محمدعمرنیز تائیدگردید. در این اعلامیه نیز تاریخ درگذشت وی روشن نشده است. برعلاوه پیام عیدی ملا محمدعمر که بمناسبت فرا رسیدن عید فطر در ویب سایت رسمی طالبان منتشرگردیده بود از ویب سایت برداشته شد و بجای آن اعلامیۀ تعیین ملا اخترمحمدمنصوربحیث امیر جدید طالبان در ویب سایت گنجانده شد.**

**پس از آن بود که خبر درگذشت ملا محمدعمراز زبان ملا حسن والی ولایت قندهار در زمان امارت اسلامی طالبان نیز نقل گردید.ملا حسن این خبر را تائید کرد و گفت که وی دو سال قبل در اثر مریضی در گذشته است. او همچنان مدعی گردید که:**

**«ملا اختر محمد و چند فرد نزدیک به وی "مشر ملا صاحب"را در حالت مریضی در وضعیتی قرار داده بودند که سایرین از وضعیت وی هیچ‌گونه اطلاع دقیق نداشتند.»**

**اخبار بعدی در مورد علت، محل و تاریخ درگذشت و حتی محل دفن جنازۀ ملا محمدعمر، که از زبان افراد خانواده اش و سایر شخصیت های مربوط به تحریک اسلامی طالبان افغانستان نقل گردیده است، نیز یا ضد و نقیض یا گنگ و مبهم بوده است.**

**بنابرینتا حال کاملاً واضح و روشن نگردیده است که:ملا محمدعمر چگونه، در کجا و در چه‌زمانی درگذشته است؟ ممکن است رازهای این درگذشت مرموز در آینده‌های دور یا نزدیک روشن گردد، ولی این نیز ممکن است که گوشه‌هایی از آن هرگز روشن نشود.**

**اما همان‌گونه که مرگ اسامه‌بن‌لادن سرانجام باعث تفرقه در تشکیلات القاعده گردید، درگذشت ملا محمدعمر نیز باعث تشدید تفرقه در میان طالبان و گسیخته شدن وسیع شیرازۀ وحدت در میان نیروهای آن‌هااز لحاظ سیاسی، تشکیلاتی و نظامی خواهد شد. اما گسیخته شدن وسیع شیرازۀ وحدت سیاسی، تشکیلاتی و نظامی نیروهای طالبان نسبت به بروز تفرقه در تشکیلات القاعده چند برابر جدی‌تر و گسترده‌تر خواهد بود.**

**اسامه‌بن‌لادن "موقعیت شرعی" ای مانند امیرالمومنین، خلیفه و غیره نداشت، اما ملا محمدعمرامیر المومنین امارت اسلامی خوانده می‌شد و حتی طالبان پاکستانی و تعدادی از جنگ‌جویان بنیادگرای اسلامی سایر کشورها به وی "بیعت" نموده بودند.**

**زمانی بنی‌صدر رئیس جمهور سابق جمهوری اسلامی ایران گفته بود که:**

**«ردای ولایت فقیه فقط به تن "آقای خمینی" جور در می‌آید.»**

**وقتی پس از مرگ خمینی،ملاهای جمهوری اسلامی ایران یک ملای نارسیده به موقعیت "مرجعیت شرعی" مثل "خامنه یی" را جانشین او انتخاب کردند، گفتۀ بنی صدر در عمل اثبات گردید.**

**اما در مورد ملا محمدعمروضعیت از این هم بدتر بود و بدتر اسـت. او یک ملای معـمـولـی بود و از لحـاظ تحـصیـلات دینـی بـه موقعیت یک "مفتی" شرعی نرسیده بود، از لحاظ صحی سالم نبود و قوۀ نطق و بیانش نیز به شدت ضعیف بود و طالبان حتی در زمان حیاتش در مورد دفاع از موقعیت امیرالمومنین بودن وی مشکل ایدیولوژیکداشتند. "مفتیان" و"مراجع شرعی" تثبیت شده در افغانستان کسانی مثل ربانی، سیاف، پیر گیلانی و حضرت مجددی در میان اهل تسنن، شیخ آصف محسنی و محقق کابلی در میان اهل تشیع جعفریه و پسر بزرگ سید کیان در میان اهل تشیع اسماعیلیۀ افغانستان هستند که همه در موقعیت های تسلیم طلبانه ای مثل موقعیت "آیت الله سیستانی" عراق قرار دارند، در حالی که ملا محمدعمربه‌زحمت می‌توانست حتی در موقعیت مشابه با موقعیت "ملا مقتدا صدر" عراقیقرار داشته باشد، چرا که مثل او دارای نسبت خانوادگی ممتاز مذهبی نبود. ولی از آن‌جاییکه رهبر بنیان‌گذار تحریک اسلامی طالبان بود، سال‌های‌سال در رأس این تحریک قرار داشت و بهرحال در داخل افغانستان توسط سایر رهبران طالبان و ملاهای طرفدار آن ها به موقعیت رسمی "امیر المومنینِ" امارت اسلامی طالبان افغانستان رسیده بود، برای کل جنبش طالبان یک حلقۀ وحدت دهنده محسوب می‌گردید و در میان بزرگان، فرماندهان، جنگ‌جویان و روابط توده‌یی طالبان پرطرفدار بود.**

**بنا به‌همین دلایل بود که انشعابات به‌وجود آمده در میان طالبان در زمان حیات ملا محمد‌عمر و در زمان قبل از افشا شدن درگذشت وی یعنی پیوستن دسته هایی از طالبان به داعش و انشعاب "تحریک اسلامی محاذ فدایی" از طالبان، فقط دسته‌های کوچکی از طالبان را در بر گرفت و وسعت و دامنۀ زیادی نیافت. اما پس از آن‌که درگذشت وی افشا گردید، نه‌تنها نیروهای مرتبط به داعش در افغانستان گسترش یافتند، بلکه گروپ "تحریک اسلامی محاذ فدایی" نیز قوت بیشتر و گستردگی دامنه دارتری یافت و به تازگی در پیوند با داعشیان و به عنوان بخشی از طالبانِ تحت رهبری ملا محمد رسول بیشتر از پیش قوت گرفته است.**

**در تشکلات سیاسی و ساختارهای دولتی مبتنی بر رهبریت فردی، مرگ شخص رهبر چندین برابر نسبت به مرگ رهبر درجه اول از میان کلکتیو رهبری در تشکلات سیاسی و ساختارهای دولتی مبتنی بر رهبریت جمعی، تأثیرات سوء چندین‌جانبه به‌وجود می‌آورد، حتی در صورتی که این مرگ یک مرگ عادی و معمولی ناشی از پیری و یا مریضی غیر قابل علاج باشد. اما در صورتی که این مرگ یک مرگ مرموز و پر از رازورمز باشد؛ حداقل دو سال و چند ماه در مورد زنده بودن چنین رهبری به جنگ‌جویان و توده‌های تحت رهبری تشکل مربوطه و مردمان افغانستان و جهان دروغ گفته شده باشد؛ اسناد و اعلامیه های متعددی در طول حداقل دو سال و چند ماه بنام وی بیرون داده شده باشد؛ علت مرگاو سوء قصد به جان وی توسط "یاران نزدیکش" و یا استخبارات یک دولت خارجی باشد و یا حداقل احتمال آن وجود داشته باشد و بدتر از همه جانشینش نیز شخصی تعیین گردد که حداقل متهم به قتل او گردیده است؛ تاثیرات سوء مذکور به شدت نیرومند و گسترده خواهد بود و می‌تواند برای تشکل سیاسی و ساختار دولتی مربوطه ابعاد وحشتناکی بخود بگیرد.**

**هنوز دو روز از تعیین رهبر جدید طالبان بجای ملا محمد عمر آخوند نگشته بود که ملاحسن والی زمان امارت اسلامی طالبان در قندهار مدعی گردید که ملا اخترمحمد در یک جلسۀ چند نفره و در غیاب اکثریت بزرگان طالبان بحیث امیر جدید طالبان تعیین گردیده است. وی مدعی شد که نه تنها کسانی مثل وی، ملاعبدالرزاق و ملا عبدالقیوم ذاکر و سایر بزرگان طالبان، طرفدار تعیین ملا محمد یعقوب پسر بزرگ ملا محمدعمربحیث جانشین او هستند بلکه بعضی از افراد شرکت کننده در جلسۀ ملا اختر محمد منصور نیز از کار خود پشیمان هستند و اکنون طرفدار تعیین ملا محمد یعقوب بجای پدرش می‌باشند. گفته می‌شود که تعداد تمامی افراد شرکت کننده در جلسۀ تعیین ملا اختر محمد منصور بحیث امیر جدید طالبان 20 نفر بوده اند؛ اما در اعلامیۀ شورای رهبری طالبان راجع به جلسۀ مذکور ادعا گردیده است که:**

**«بعد از وفات ایشان، شورای رهبری امارت اسلامی و علماء کرام جید و مشائخ کشور برای تعیین زعامت جدید دست به‌کار شدند، اعضای شورای رهبری امارت اسلامی، مشائخ و علماء کرام که از اعتبار شرعی اهل الحل و العقد برخوردار هستند در جریان یک نشستی بعد از سلاح [صلاح] مشوره‌های طولانی و عمیق، دوست و شخص نزدیک و قابل اعتماد ملا محمد عمر مجاهد و معاون پیشین امارت اسلامی را بحیث امیر امارت اسلامی تعیین کردند.»**

**می‌توان پرسید که چه تعداد از این مجموعۀ 20 نفری اعضای شورای رهبری طالبان بوده اند و چه تعدادی از آنها از جملۀ «مشایخ و علمای کرام جید و برخوردار از اعتبار شرعی اهل الحل و العقد»؟**

**به‌این ترتیب درگذشت ملا محمدعمر و به بیان مشخص‌تر افشا شدن درگذشت وی، تقریباً بلافاصله باعث تشدید تفرقه در میان طالبان گردید.این تفرقۀ از آن زمان تا حال پیوسته عمیق‌تر و وسیع‌تر گردیده و حداقل تا حال در قسمت‌هایی از ولایات ننگرهار، زابل، فراه و هرات تبارزات خونینی داشته است. بنابریندیگر به نظر نمی‌رسد که درزهای به‌وجود آمدهدر میان طالبان قابل ترمیم باشد. در واقع هم اکنون طالبان بصورت روشن به سه بخش تقسیم شده اند: بخش اصلی یا بخش تحت رهبری ملا اخترمحمدمنصور، بخش تحت رهبری ملا محمد رسول و بخشی که به داعشیان پیوسته اند. این احتمال وجود دارد که افراد مسلح بیشتری از طالبان به داعشیان بپیوندند، داعشیانی که خود در گذشته یا به طالبان پاکستانی و یا به طالبان افغانستانی مربوط بوده اند. برعلاوه افراد خانوادۀ ملا محمد عمر تا حال به هیچ یک از این جناح ها تعلق ندارند زیرا که ملا محمد یعقوب پسر بزرگ ملا محمد عمر به دلیل کم سنی و بی تجربگی سیاسی نتوانست به موقعیت رهبری طالبان برسد. شخصیت مهم نظامی دیگر طالبان یعنی ملا عبدالقیوم ذاکر نیز به هیچ یک از جناح های متذکره نه پیوسته است، ولی گفته می شود که رابطۀ نزدیکی با جناح ملا محمد رسول دارد. بنابرین ممکن است که انشعابات دیگری نیز در رهبری و صفوف طالبان در راه باشد. یقیناً این انشعابات و مقدم بر آن درگذشت ملا محمدعمرمی‌تواند افراد و دسته‌هایی را از فعالیت‌های سیاسی و نظامی دل‌سرد ساخته و باعث کناره‌گیری آن‌ها از این‌گونه فعالیت‌ها گردد.**

**ملاحسـن گفته بود که در مورد صلح با حکومت افغانسـتان و اینکه این صلح مشـروط به تطبیق شـریعت در کشـور باشـد، میان طالبـان**

**توافق نظر عمومی وجود دارد. اما چنانچه هر دو بخشتحت رهبری ملا محمدرسول و ملا اختر محمد منصوربه‌طرف صلح و مصالحه با رژیم دست نشانده کشانده شوند، چه این دو بخش در جریان مصالحه با رژیم دست نشانده با هم یک‌جا شوندو چه جداجدا باقی بمانند، آن دسته‌هایی که طرفدار ادامۀ جنگ با رژیم دست نشانده و نیروهایامریکایی و ناتو هستند و هنوز در صفوف طالبان باقی مانده اند، به احتمال زیاد به داعشیان خواهند پیوست و جنگ توسط آن ها ادامه خواهد یافت.**

**در هرحال درگذشت ملا محمدعمر صرفاً درگذشت رهبر طالبان نیست بلکه درگذشت امیرالمومنین امارت اسلامی و تاریخ تیر شده گشتن امارت اسلامی نیز هست، البته نه به‌آن معنایی که ابوبکر البغدادی می‌گوید. با درگذشتن یا از میان برداشته شدن ملا محمدعمر، به نحویراه برای مصالحه میان رژیم دست‌نشانده و بخش های بزرگی از طالبان هموار گردیده است. اکنون آنها در موقعیتی قرار ندارند که خواهان برقراری مجدد امارت اسلامی شان در افغانستان باشند. بزرگان آنها، حتی قبل از برملاشدن درگذشت ملا محمدعمر، باربار گفته اند که طرفدار انحصار قدرت، یا به عبارت دیگر برقراری مجدد امارت اسلامی، نیستند بلکه طرفدار مشارکت همه در حکومت، به شرط تطبیق شریعت در کشور، هستند. مشخص است که شکل چنین حکومتی امارتی نخواهد بود.**

**قرار بود دور دوم مذاکرات میان نمایندگان رژیم پوشالی و طالبان به تاریخ 31 جولای در اسلام آباد پاکستان دایر گردد. طبق گفتۀ مقامات رژیم دست‌نشانده، مقامات دولتی ذیدخل پاکستانی متعهد گردیده بودند که سعی خواهند کرد در این دور مذاکرات نمایندگان بیشتری از طالبان را سهیم سازند. اما در آخرین لحظات نزدیک به زمان تعیین شده، مذاکرات به تعویق افتاد. طبق گفتۀ مقامات پاکستانی، شورای رهبری طالبان خواستِ به تعویق افتادن مذاکرات را مطرح کرده بودند. ازینقرار ادامۀ مذاکرات براه افتاده میان نمایندگان رژیم دست نشانده و طالبان و چگونگی ادامۀ این مذاکرات و نیز محل آن در هاله ای از ابهام قرار گرفت.**

**به درستی روشن است که طالبان قادر نخواهند شد بحران رهبری در "تحریک" شان را به‌زودی و یا حتی پس از مدتی در سطحی حل و فصل نمایند که آن‌ها را قادر سازد نمایندگان‌شان را به‌میز مذاکرات با رژیم اعزام نمایند. در واقع رهبریت تعیین شدۀ فعلی توسط شورای رهبری طالبان، یا به قول ملا حسن بخش کوچکی از اعضای آن شورا، قبل از هر اقدامی باید به تحکیم پایه‌هایش در میان صفوف طالبان می‌پرداخت و از این طریق تکلیفش را با بخش تحت رهبری ملا محمدرسول معلوم می‌نمود. اما از آن‌جایی که پای اتهام قتل رهبر قبلی و برخوردار از لقب امیرالمومنین توسط فرد اول رهبری تعیین شدۀ فعلی در میان است، تحکیم این رهبری در میان طالبان نهایت مشکل و احتمالاً ناممکن گردید. بدین‌سان احتمال بروز خشونت‌ها و تصفیه‌های خونین بیشتر در میان رده‌های بالای فرماندهان طالبان و صفوف جنگ‌جویان آن‌ها قویاً بیشتر گردید و وضعیت طالبان را بشدت و بصورت روز افزون بطرف وخامت بیشتر سوق داد.**

**رهبری طالبانِ جناح ملا اخترمحمدمنصور، صلاح کارشان را در آن دیدند که پروسۀ مذاکرات صلح با رژیم دست نشانده را به حالت تعلیق درآورند و عملیات نظامی را تشدید و گسترش بخشند تا از این طریق نیروها و مناطق تحت تصرف شان را گسترش دهند و حرکت های مخالفین شان در میان طالبان را خنثی نمایند. آن‌ها امیدوار بودند که با استفاده از وضعیت شدیداً بحرانی رژیم دست نشانده، خروج وسیع نیروهای اشغالگر امریکا و ناتو از افغانستان و باقی ماندن تعداد کمی از آن‌ها در کشور، که گفته می‌شود در حدود بیشتر از دوازده هزار نفر هستند، بتوانند مناطق شان را گسترش دهند و احتمالاً بعضی از مراکز ولایات را تصرف نمایند.**

**گرچه این نقشه تا حدی کار داد و نیروهای تحت رهبری ملا اخترمحمدمنصور بخصوص توانستند در سمت شمال کشور گسترش یابند و حتی توانستند شهر قندوز را تصرف نمایند و آن را برای مدت چند روز نگه دارند. هم‌چنان آن‌ها توانستند از طریق مذاکرات با نیروهایی که در سمت شمال کشور بیرق‌های سیاه داعش را بلند نموده بودند، آن‌ها را وادار ساختند که بیرق‌های سیاه‌شان را پایین بکشند و مجدداً بیرق سفید طالبان را بلند نمایند. اما این تلاش‌های جنگی و غیرجنگی که در اصل بخاطر تثبیت رهبری جدید طالبان و تا حدی برای امتیازگیری های بیشتر در مذاکرات بعدی روی‌دست گرفته شده بود صرفاً تاثیرات سیاسی موقتی داشت.**

**در واقع از مدت‌ها به این‌طرف، یعنی از زمان درگذشت ملا محمد عمر آخوند در سال 2013 و افتادن کنترل رهبری طالبان بدست ملا اخترمحمدمنصور تا زمان افشا شدن درگذشت امیر سابق طالبان، فعالیت‌های نظامی طالبان روی حرکت‌های جنگی برای امتیازگیری‌های سیاسی از اشغالگران و رژیم دست نشانده متمرکز بود. اما بعد از افشا شدن در گذشت ملا محمدعمر، این فعالیت‌ها، به شمول تصرف موقتی شهر قندوز، بنا به گفته‌های جناحِ طالبان تحت رهبر ملا محمدرسول، بیشتر از آن که اهمیت و ارزش حقیقی داشته باشد، یک نوع نمایشات جنگی بخاطر تثبیت رهبری جدید طالبان محسوب می‌گردد.**

**در واقع تمامی فعالیت‌های طالبان در راستای صلح با اشغالگران و رژیم دست نشانده، از گشایش دفتر سیاسی قطر گرفته تا فعالیت‌های این دفتر، تا شرکت نمایندگان طالبان در چندین کنفرانس و سیمینار منطقه یی و بین المللی در پهلوی نمایندگان رژیم دست‌نشانده و تا آخرین مذاکرات رویاروی میان نمایندگان دوطرف در اسلام آباد، بنام ملا محمد عمر آخوند صورت گرفت و در پهلوی آن فعالیت‌های نظامی برای امتیازگیری‌های سیاسی در مذاکرات مستقیم و غیر مستقیم نیز ادامه یافت. به‌همین جهت بود که بعد از افشا شدن درگذشت ملا محمدعمر، ادامۀ مذاکرات با رژیم برای طالبان، حداقل بصورت موقتی، ناممکن گردید و تثبیت رهبری جدید اولویت یافت.**

**در واقع بخاطر نمایشـی بودن فعـالیت‌های نظامی چند ماه اخیـر طالبان بود که این فعـالیـت‌ها بجـای تثـبیـت رهـبـری جدیـد (رهبری ملا اخترمحمدمنصور)، این رهبری را بیشتر از پیش با چلنج‌ها و تفرقه‌های بیشتر در صفوف طالبان و مهم تر از آن در رده‌های بالای مسئولین و فرماندهان طالبان مواجه ساخته است.**

**اخیراً طالبانِ جدا شده از جناح ملا اخترمحمدمنصور رسماً اعلام کردند که ملا محمد رسول، والی ولایت نیمروز در زمان امارت اسلامی، را به‌عنوان رهبرشان و ملا شیر محمد منصور، ملا منصور دادالله و ملا عبدالمنان نیازی را بحیث معاونین رهبرشان تعیین کرده اند. اخیراً مسئولین رده های بالای این جناح، به‌شمول ملا محمدرسول،در مناطق مختلف کشور به فعالیت پرداخته و بنا به گفتۀ طرفداران شان ولایت‌به‌ولایت و ولسوالی‌به‌ولسوالی سفر می‌کنند و طالبان را به‌طرف خودشان دعوت می‌کنند.**

**از جانب دیگر علیرغم تسلیم طلبی‌های جناحِ طالبان تحت رهبری ملا اخترمحمدمنصور در قبال داعشیان، نه تنها در ولایت ننگرهار بلکه در ولایات زابل، فراه و هرات نیز درگیری های خونینی میان آن ها بروز کرده و کشیدگی‌ها میان‌شان روز بروز تشدید می‌گردد. در سمت شمال نیز حداقل در ولسوالی بُرکۀ ولایت بغلان داعشیان مجدداً بیرق بالا کرده اند.برعلاوه بقایای داعشیانِ سرکوب شده در ولایت فراه به طرفداران جناح ملا محمد رسول پیوسته اندو در ولایت زابل نیز داعشیان و ملا منصوردادالله و طرفدارانش با هم از نزدیک هم‌کاری می‌کنند.**

**یک چیز مسلم است: پروسۀ سازش و تبانی میان تحریک اسلامی طالبان و رژیم دست نشاندۀ اشغالگران که از قبل بصورت خزنده آغاز گردیده بود، از طریق مداخلات آشکار و بی شرمانۀ دولت ارتجاعی پاکستان و نظارت و ضمانت اشغالگران امپریالیست امریکایی و مرتجعین رویزیونیست برسر قدرت در چین واضحتر، روشن تر و نمایان تر گردید و به این ترتیب پروسۀ تبدیل شدن بخش عمده یا حداقل بخش مهمی از تحریک اسلامی طالبان از یک دشمن غیر عمدۀ کنونی به بخشی از دشمنان عمدۀ کنونی مردمان کشور آغاز شد.اما پس از افشا شدن مرگ ملا محمدعمر توسط "تحریک اسلامی محاذ فدایی"، که اکنون به جناحِ طالبانِ تحت رهبری ملا محمدرسول پیوسته است، این پروسه متوقف گردید. در شرایط فعلی که درگیری میان دو جناح انشعابی طالبان عمیق و وسیع گردیده و در حد خطرناکی انکشاف یافته است، نه جناح طالبان تحت رهبری ملا اخترمحمدمنصور در موقعیت از سرگیری مذاکرات قرار دارد و نه شروع مذاکرات می‌تواند به نفع رژیم دست‌نشانده باشد، مگر اینکه اشغالگران و رژیم بخواهند از طریق آن، درگیری‌های ذات البینی میان جناح‌های انشعابی طالبان را تشدید نمایند. جناح طرفداران ملا محمدرسول ادعا دارد که راه اندازی پروسۀ مذاکرات با رژیم و امریکایی ها، به شمول گشایش دفتر سیاسی قطر، کار ملا محمد عمر آخوندنبوده بلکه کار ملا اخترمحمد بوده است و او را متهم می سازد که برای امریکایی ها، پاکستانی ها و ایرانی ها جاسوسی می کند. این اتهام نشان می دهد که کشیدگی میان دو جناح مذکور دیگر غیر قابل التیام گردیده است. پخش افواهات در مورد کشته شدن ملا محمد اختر منصور یا زخمی شدن وی و همچنان کشته شدن ملا عبدالله سرحدی و 4 تن دیگر در یک درگیری مسلحانه میان آن ها در شهرک کچلاک بلوچستان پاکستان، از جانب استخبارات پاکستان یا استخبارات رژیم دست نشاندهنده، که توسط سخنگویان طالبان و ملا عبدالله سرحدی رد گردیده است، چیزی است که فقط در جو کشیدگی شدید میان جناح های مختلف طالبان زمینه پیدا می نماید.**

**اما جناح طالبان تحت رهبری ملا محمدرسول از لحاظ موضعگیری های نظری و عملی سیاسی در رابطه با داعش و القاعدهنه تنها بهتر، از جناح طالبان تحت رهبری ملا اخترمحمدمنصور نیست، بلکه بدتر از آن است.این جناح نیز همانند جناح دیگر می‌گوید که:**

**«داعش و القاعده برادران ما هستند، اما اجازه ندارند که در افغانستان بجنگند.»**

**به عبارت دیگر هر دو جناح طالبان فعالیت های نظامی القاعده و داعش تحت بیرق های خود شان در افغانستان را قبول ندارند. اما اگر القاعده و داعش تحت بیرق طالبان در افغانستان بجنگند ولو اینکه اجنداهای ایدیولوژیک، سیاسی و نظامی خودشان را در افغانستان بصورت سرپوشیده پیش ببرند، آن ها مشکلی نخواهند داشت. برین مبنا است که جناح طالبان تحت رهبری ملا محمد رسول آخوند در ولایت زابل با داعشیان همکاری می کند و در ولایت هرات افراد داعش را در صفوف خود می پذیرد. علاوه برین ها آنچه موضع‌گیری این جناح را در رابطه با داعش بدتر از جناح دیگر می‌سازد، سکوت مطلق آن ها در مورد خطر داعش در افغانستان در مقایسه با تمرکز تبلیغات آن‌ها علیه استخبارات پاکستان و ایران است و این نشاندهندۀ سمت‌گیری سیاسی- تبلیغاتی‌شان بطرف داعش و در مجموع بطرف قدرت‌های ارتجاعی عربی است.**

**بدین ترتیب وضعیت جدیدی که به‌وجودآمده و پیش می‌رود، در عین حالی که مخاطرات عظیمی برای کشور و مردمان کشور در بر خواهد داشت، متضمن فرصت‌ها، ضرورت‌ها و نیازمندی‌های مبارزاتی جدیدی برای کشور و مردمان کشور، به ویژه انقلابیون کشور و مشخصاً مائوئیست های کشور، در قدم اول حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سپس مائوئیست های بیرون از حزب، خواهد بود. ما در عین حالی که باید در مقابل مخاطرات عظیم احتمالی آینده هوشیار و بیدار باشیم، باید فرصت‌ها را دریابیم و ضرورت‌ها و نیازمندی‌های مبارزاتی کنونی و آینده را قویاً در نظر بگیریمو بدین ترتیب پیشروی کل جنبش انقلابی کشور در شرایط تازۀ در حال شکل‌گیری در کشور را در پیوند با جنبش انقلابی در سایر کشورهای جهان تامین و تضمین نماییم. فقط در چنین صورتی خواهیم توانست آرایش مبارزاتی کل جنبش انقلابی در کشور بطرف مبارزه و مقاومت جنگی و غیر جنگی موثر علیه دو دشمن اشغالگر خارجی و دست‌نشاندگان بومی شان را سروسامان دهیم و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه آن‌ها را موفقانه براه اندازیم وپیش ببریم.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 7

**دو گزارش از درگیری های شدید میان جناح های مختلف طالبان در ولسوالیشیندند ولایت هرات**

**گزارش اول:**

**درگذشت ملا محمد عمریا به عبارت بهتر افشا شدن درگذشت وی، انشعابدرمیان طالبان را دامن زده است. ملا محمد رسول والی ولایت نیمروز در زمان امارت اسلامی طالبان،کسی است که علاوه از ملا اختر محمد منصور، داعیۀ امارت اسلامیرا بلند نموده است. او مدعی است که چون ملامحمد عمر توسط ملا اختر محمد منصور به قتل رسیده و ملا اختر محمد منصور مهرۀ آی – اس – آی پاکستان است و از خود اختیاری ندارد، بدین اساس نمیتواند با اخترمحمد منصور بیعت نماید. او بر اساس همین ادعاست که صف "جهاد" را رها نکرده اما صرفاً صف سیاسی خود را از ملا اخترمحمد منصور جدا نموده تا همراه گروه تحت امرش امارت اسلامی را دوباره پایه گذاری نماید.**

**روند فعالیت های ملا محمد رسول در افغانستان پس از اعلام مواضع او رفته رفته نقش ارتش جنگی داعش را تحت نام امارت به خود اختیار نموده است. سربریده شدن هفت مسافر گروگان گرفته شده در ولایت زابل، شامل چهار مرد، یک دختر 9 ساله بنام شکریه و دو زن، توسط نیروهای داعش در آن ولایت یکی از عوامل درگیری میان جناح های مختلف طالبان در منطقه یعنی نیروهای تحت فرمان ملا اخترمحمد منصور و ملا منصور دادالله معاون ملا محمد رسول بود. گرچه ویبسایت رسمی امارت اسلامی طالبان ادعای تلفات زیاد را درین درگیری رد نموده، اما درگیری میان این جناح ها را تایید کرده است. برعلاوه ویبسایت رسمی امارت اسلامی طالبان دربارۀ زخمی شدن منصور دادالله سکوت اختیار نموده، اما گزارشات متعددی حاکی است که منصور دادالله در جنگ میان طرفین شدیداً زخمی شده است.**

**درگیری های نظامی میان جناح های مختلف طالبان در ولسوالی شیندند ولایت هرات به تعقیب درگیری های ولایت زابل اتفاق افتاده است. گزارشات رسیده از ولسوالی شیندند ولایت هرات نشان میدهد که پس از انشعاب در میان طالبان، منطقۀ زیرکوه شیندند دستخوش ناملایمت ها میان جناح های مختلف طالبان گردیده است. چندی قبل نیروهای مربوط به ملااخترمحمد منصور تحت فرماندهی ملاصمد،که از قوم بوبک زائی است،به دستور ملا اختر محمد منصور جهت به دست گرفتن کنترول زیرکوه شیندند، اقدام نموده بود و این اقدام وی باعث درگیری های نظامی میان پسر امان الله بنام ننگیالی، قومندان برحال زیرکوه شیندند، و ملا صمد فرستاده مولوی اختر محمد منصور گردیده بود. درین درگیری ها حدود 30 تن از طرفین کشته شده بودند. پسر امان الله ( ننگیالی) تحت همین فشار بود که به منطقۀ کوه زور ولسوالی شیندند روی آورد و افراد منسوب به داعش را که درین منطقه تدارک میگرفتند به زیرکوه شیندند دعوت نمود تا فشار حاصله از طرف ملا صمد خنثی گردد. وقتی نیروهای داعش با ننگیالی متحد شدند جناح تحت فرماندهی وی بیشتر از پیش نیرو گرفت و زمینه برای تدویر جلسۀ وسیع برای ملا محمد رسول آماده گردید.**

**زمانی که جلسۀوسیع 2500 نفری مورخ 16 عقرب سال روان را ملا محمد رسول و مولوی عبدالمنان نیازی والی اسبق طالبان در هرات با هماهنگی ننگیالی پسر امان الله توانستند در زیرکوه شیندند دایر نمایند و از جلسه برای محمد رسول "بیعت" بگیرند، نقش ملا عبدالصمدبیشتر از قبل تضعیف گردید و او از منطقه زیرکوه شیندند به سمت منطقۀ پشت کوه ولسوالی شیندند متواری گردید. برعکس نقش ملا محمد رسول و ننگیالی بیشتر از قبل در منطقه تثبیت گردید.**

**پس از ختم جلسۀ16 عقرب، ملا محمد رسول برای هر یک از خانواده های کشته شدگان در جنگ میان ملاعبدالصمد و ننگیالی مبلغ هشتاد هزار افغانی به عنوان مرده پولی تادیه نمود. همچنان گزارشات حاصله از زیرکوه شیندند حاکی است کهملا محمد رسول مبلغ پنجصد هزار دالر امریکائیبرای ننگیالی جهت خرید سلاح های ثقیل و سبک تادیه نموده است. پس از ختم جلسه، ملا محمد رسول و رفقایش عازم ولایات و ولسوالی های دیگر گردیده و منطقه را ترک می کنند.**

**بافت قومی در ولسوالی شیندند ولایت هرات قسمی است که می تواند کشمکش میان دو جناح طالبان را شکل قومی بدهد.اقوام پشتون ساکن در زیر کوه شیندندعبارت اند از: علیزائی ها، نورزائی ها، جمال زائی ها، کورو زائی ها، بوبک زائی ها، سامازائی ها، اسحاق زائی ها، چالک زائی ها، پوپل زائی ها و ملارزائی ها. ملا صمد از تبار بوبک زائی هاست ولی ننگیالی از تبار کوروزائی هاست.**

**همچنان از افراد مربوط به مولوی اخترمحمد منصور در شیندند میتوان از ملاحیدرآخوند نیز یادآوری نمود. ملاحیدر آخوند که از فارسی زبانان قوم نورزائی هاست با ملاکامران و ملاصمد یکجا هستند. ملا کامران از جملۀ مجاهیدن تحت امر اسماعیل خان بوده است که حالا با امارت اسلامی طالبان تحت امر اخترمحمد منصور همکاری دارد و به حیث معاون ملا حیدر آخوند در منطقه شیندند نقش بازی میکند.**

**پس از جلسۀ وسیع 16 عقرب 1394 دیگر درگیری میان جناح ملا صمد و ننگیالی خاتمه یافتو به تاریخ 29 و 30 عقرب و اول قوس سال روان جلساتی در زیر کوه شیندند با میانجیگری ملا روزالدین که از منطقه پشت رود ولایت فراه و از جملۀ قوماندانان تحت امر ملا محمد رسول است تدویر یافت و روی چگونگی گرفتن بیعت از ملاصمد برای ملا محمد رسول صحبت گردید. شرطی که آنها برای ملا صمد گذاشتند این بود که اگر وی ملاکامران را به آنها تسلیم کند با او کاری نخواهند داشت و ملاصمد را به جمع خود خواهند پذیرفت. اما ملا صمد حاضر نشد این شرط را قبول نماید. ملاصمد، ملا حیدر و ملا کامران با اقوام ملارزائی ها و اسحاق زائی ها یکجا هستند و از مولوی اخترمحمد منصور پیروی میکنند.**

**تا جائیکه گزارشات نشان می دهد ملا محمد رسول از هفت ولایت: کنر، هلمند، نیمروز، فراه، هرات، بادغیس و غور بازدید به عمل آورده و در تلاش است تا نقش رهبری خود را در سطح وسیعی تحکیم بخشد.**

**پیوستن گروه های خورد و ریز "داعش" تحت چتر ملا محمد رسول، پایین کردن بیرق سیاه و بلند کردن بیرق سفید به جای آن در مناطق زابل، ارزگان، فراه و هرات، نشاندهندۀ گرایش قوی ملا محمد رسولدر استفاده از نیروهای بالقوه و بالفعل داعش،که بیشترین نیروی خارجی جهادی مربوط به خلافت اسلامی عراق و شام در منطقه به شمار می روند و نیروی متجاوز و اشغالگر دیگری در بطن اشغالگری امپریالیستی در افغانستان هستند، به نفع جناح تحت رهبری خودش است. عین حرکت را جناح تحت رهبری ملا اختر محمد نیز در مناطق سمت شمال کشور انجام داده است. تحولات بعدی نشان خواهد داد که این استفادۀ دو جانبه از نیروهای داعش توسط دو جناح متخاصم طالبان سرانجام باعث تقویت این جناح ها خواهد شد یا برعکس باعث تقویت داعشیان و مساعد شدن زمینه برای برآمد علنی در مناطق وسیع کشور؛ کما اینکه مقدم بر آن این درگیری ها در هر حالتی به نفع رژیم دست نشانده و اربابان اشغالگرش تمام خواهد شد.**

**گزارش دوم:بی سابقه ترین درگیری میان جناح های مختلف طالبان در شیندند:**

**قریه علی آباد و بخت آباد ولسوالی زیرکوه شیندند ولایت هرات، روز دوشنبه 16 قوس و سه شنبه 17 قوس شاهد درگیری های خونین میان دو جناح طالبان یعنی نیروهای تحت فرماندهی ملا صمد ( از جناح ملا اختر محمد منصور) و نیروهای تحت فرماندهی ننگیالی ( از جناح تحت رهبری ملا محمد رسول) بوده است. درین درگیری ها بیش از 70 نفر کشته و بیش از 50 تن دیگر زخمی شده اند.**

**هنگامی که روز سه شنبه درگیری به اوج خود رسید، شمار دیگری از نیروهای تحت رهبری هر دو جناح متخاصم از ولایات فراه و بادغیس و همچنان از بعضی ولسوالی های دیگر هرات به کمک همقطاران شان در منطقه زیرکوه شیندند شتافتند و درگیری نسبت به روز قبل هم شدیدتر گردید. روز سه شنبه، صدای سلاح های سنگین مورد استفاده در جنگ، از فاصله چند کیلومتری بازار بخوبی شنیده میشده و دود غلیظ مهمات استفاده شده که فضای منطقۀ جنگ را پوشانده بوده به خوبی قابل مشاهده بوده است.**

**این درگیری در منطقه ای صورت گرفته که دو کندک از قول اردوی 207 ظفر هرات نیز در آن مستقر بوده اند. اما قبل از درگیری میان این دو جناح یعنی عصر روز پنجشنبه مورخ 12 قوس 1394 طبق تعامل قول اردوی 207 ظفر هرات هر دو کندک از منطقه زیرکوه شیندند خارج می شوند و پس از خروج آنها منطقه تحت تسلط رازمحمد ننگیالی درمی آمد. همچنان در یک تهاجم عملیاتی بالای یکی از کندک های مربوطه توسط نیروهای تحت فرماندهی ملاصمد تعدادی از سلاح های سبک و سنگین به دست آنها می افتد. ولی فردای آن روز (روز جمعه)، پس از یک درگیری مختصر، نیروهای قول اردوی ظفر از منطقه عقب نشینی می نمایند. گفته میشود که همین سلاح های سنگین به دست آمده توسط نیروهای ملاصمد عصر روز دوشنبه در عملیات شان بالای نیروهای ننگیالی به کار گرفته شده است.**

**از طرف دیگر قومندانی امنیه شیندند، کندک کوماندو و نیروهای مستقر در میدان هوائی شیندند و همچنان یک واحد نظامی اردو در کمپ چمن که در مسیر سرک خواجه نوح (جاده حاجی عبدالسلام خان) مستقر هست، هیچ یک درین درگیری دخیل نشده و هیچ حرکتی برای ممانعت ازین درگیری نشان نداده اند. تاج محمد جاهد قومندان قول اردوی 207 ظفر و همچنان عبدالروف احمدی سخنگوی قومندانی امنیه ولایت هرات از طریق رسانه ها اذعان داشتند که آنها اختلافات عمیق رهبری میان هر دو جناح را درک نموده بودند و به این خاطر بود که آنها هیچ حرکتی از خود نشان ندادند و یا نخواستند برای جلوگیری و یا تداخل در عملیات هر دو جناح دخالت نظامی داشته باشند، تا به گفته آنها درگیری های نظامی میان این دو جناح باعث تضعیف طالبان در منطقه گردد و شکاف ایجاد شده در میان جناح های مختلف طالبان با این درگیری های ذات البینی بیشتر گردد.**

**اما سایت الامارة طالبان این درگیری را میان نیروهای طرفدار اخترمحمد منصور و حربکی های منطقه اعلام کرده و مقاله ای تحت عنوان " برخورد با مفسدین و اربکی ها [حربکی ها] از اهداف مهم نظام اسلامی است" و همچنان یک نوار صوتی تحت عنوان " مصاحبه در مورد جزئیات درگیری با اربکی های [حربکی های] اختطافگر در ولسوالی شیندند" پخش کرده است و در این مقاله و نوار صوتی نیروهای راز محمد ننگیالی را حربکی های منطقه اعلام کرده است. در نوار صوتی پخش شده از کشته شدن 8 تن و زخمی شدن 2 تن از افراد جناح ملا اختر منصور اجمالا گزارش داده شده است. اما از زخمی شدن ملاحیدر و ملاکامران، از قومندانان تحت امر ملاصمد، هیچ حرفی به میان نیاورده اند، در حالی که در گزارشات رسیده از منابع دیگر گفته می شود که ملاحیدر و ملاکامران نیز درین درگیری ها شدیدا زخمی شده اند.**

**در درگیری های اخیر زیرکوه شیندند تعداد ده ها خانواده نیز مجبور به ترک منطقه شده اند و طبق گفته شاهدان عینی درین درگیری های دو جانبه به غیرنظامیان نیز تلفاتی وارد گردیده است.**

**به گفته شاهدان عینی این درگیری ها آغاز یک جنگ شدید در منطقه به شمار میرود زیرا نیروهای کمکی کماکان در حال رسیدن به طرف های متخاصم هستند.**

**این تنش ها میان جناح های متخاصم طالبان در حالی اوج می گیرد که ذبیح الله مجاهد در مصاحبه به شبکۀ تلویزیون الجزیره گفته است:**

**«مایل نیست در مورد انتصاب تازه صحبتی داشته باشد.»**

**او همچنان یادآور شد که:**

**«موارد مهمی است که می توان در باب آن صحبت کرد مانند بالا گرفتن درگیری ها در افغانستان.»**

**ذبیح الله مجاهد در مصاحبه با شبکۀ تلویزیون الجزیره از حفظ وحدت و پیاده ساختن شریعت در کشور سخن گفت و افزود که:**

**«به دنبال آن هستیم تا به دشمنان خود ضربه وارد کنیم.»**

**ریشۀ این اختلافات برمیگردد به اعلام زعیم جدید برای "امارت اسلامی طالبان". وقتی درگذشت ملا محمد عمر افشاء شد و ملا اخترمحمد منصور به حیث رهبرجدید امارت قد علم نمود، ملا محمد رسول به مخالفت برخاست و خود را جانشین برحق ملا محمد عمر اعلام کرد. او جلسۀ وسیعی را در داخل افغانستان و به همکاری رازمحمد ننگیالی در زیرکوه شیندند دایر نمود. درین گردهمائی خبرنگاران بعضی از رسانه های صوتی و تصویری نیز دعوت شده بودند. آن ها جلسۀ زیر کوه شیندند را بطور وسیعی انعکاس دادند.**

**ملا محمد رسول مرد 50 ساله، اهل ولایت قندهار و از دوستان نزدیک و مورد اعتماد ملامحمد عمر است. او و همچنان ملا عبدالمنان نیازی، که اهل ولایت هرات است، در جلسۀ شیندند سخنرانی نمودند و از شاملین جلسه بیعت گرفتند. در این جسه، رازمحمد ننگیالی به حیث قومندان حوزه غرب کشور تعیین گردید. همچنان درین گردهمائی ملا محمد رسول داعش و القاعده را برادران خود خواند و از آن ها در مناطقی که مشغول جنگ هستند حمایت نمود و در ضمن تصریح کرد که داعش و القاعده در افغانستان جای ندارند و به آنها اجازه نفوذ به خاک افغانستان را نخواهد داد. او همچنان در طی صحبت های مفصل خود شروطی را برای رژیم دست نشانده مطرح ساخت و از صلح با دولت نیز سخن به میان آورد و ملا اختر محمد منصور را قاچاقچی مواد مخدر و گوش به فرمان آی –اس–آی پاکستان خطاب نمود ورژیم فعلی رادستن شاندۀ وزیرخارجه امریکا خواند، ولی از حکومت کرزی ( شاه شجاع سوم) به خوبی یاد نمود.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 8

**مــرگ بــر امــریــکــا!**

**مــرگ بــر ارگ!**

**شهر کابل به روز 20 عقرب شاهد وسیع‌ترین تظاهرات توده‌یی در طی چند دهۀ اخیر در افغانستان بود. تظاهرکنندگان که جنازه‌های گروگان‌های گردن‌زده‌شده توسط داعشیانِمستقر در ولسوالی خاک‌افغان (سابق خاک‌ایران) ولایت زابل را با خود حمل می‌کردند، از منطقۀ دشت برچی در غرب شهر کابل تا چهارراهی مقابل ارگ که چهارراهی پشتونستان نامیده می‌شود، به طول تقریباً 10 کیلومتر راه‌پیمایی کردند تا بتوانند اعتراضات شان را به گوش کاخ‌نشینان ارگ ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده برسانند و از آن‌ها دادخواهی کنند. وقتی آن‌ها به چهار راهی پشتونستان رسیدند تعداد شان به ده‌ها هزار نفر، احتمالاً به بیشتر از 30000 نفر، رسید.**

**دلیل اصلی اعتراض این جمعیت وسیع آن بود که وکلای پارلمان رژیم دست نشانده آن‌ها را فریب داده بودند. این به اصطلاح وکلا، اهالی ولسوالی جاغوری ولایت غزنی را با وعده‌های دروغین وادار کرده بودند که گروگان‌های گرفته‌شده از منطقۀ تحت کنترل طالبان یا داعشیان توسط یک گروپ مسلح محلی تازه شکل‌گرفته را آزاد کنند تا گویا این گروگان‌گیری آن‌ها باعث تشدید منازعات قومی نگردد. اما چند روز بعد از آزاد شدن گروگان‌های مذکور، داعشیان 7 نفر از گروگان‌های شان را، که شامل چهار مرد، یک دختر 9 ساله بنام شکریه و دو زن می‌شدند، گردن زدند و اهالی محل به جای 8 گروگان آزاد شده 7 جنازۀ گردن‌زده‌شده تحویل گرفتند. این جنازه‌ها توسط ریش‌سفیدان محلی ولسوالی خاک‌افغان به شهر قلات، مرکز ولایت زابل، انتقال داده شده و از آنجا به دستور مقامات رژیم به شهر غزنی رسانده شدند و از آنجا توسط اقارب قربانیان و سایر معترضین به شهر کابل انتقال یافتند.**

**وقتی فردای همان روز راهپیمایی به طرف ارگ ریاست جمهوری رژیم شروع شد، تظاهرکنندگان فاصله میان دشت‌برچی تا چهارراهی پشتونستان را بصورت مسالمت‌آمیز و بدون هیچگونه عکس‌العمل خشونت‌آمیز طی کردند و در آنجا نیز ساعت‌ها آرام باقی ماندند. کسانی که در آنجا ظاهراً در رأس تظاهرکنندگان قرار داشتند پیوسته معترضین را به آرامش و همکاری با قوای امنیتی رژیم فرا می خواندند. اما وقتی پس از ساعت‌ها انتظار،کسانی و حتی کسی از ارگ نشینان، به شمول سران مرتجع هزاره نسبِ رژِیم، به سراغ تظاهرکنندگان نیامدند تا از آن‌ها دل‌جویی کنند، به تدریج خشم و قهر آنان بالا گرفت و شعارهای قهرآمیزی چون مرگ بر امریکا و مرگ بر ارگ را سر دادند. قبل از آن شعار اصلی تظاهرکنندگان، مرگ بر طالبان بود.**

**در واقع این تظاهرات بنا به ذهنیت اولیۀ معترضین یک حرکت ضد طالبان و بطور کلی یک حرکت به اصطلاح ضد تروریزم بود. اما رژیم دست‌نشانده آنچنان متزلزل و پوشالی است که از انبوهِ جمعیت شامل در این راهپیمایی و تجمع اعتراضی دادخواهانه به تب لرزۀ مرگ افتاد و از سایۀ خود ترسید، آنهم چه ترسی؛ توگویی قیام مسلحانۀ ده ها هزار نفری برای سرنگونی قدرت این پوشالیان براه افتاده است. به همین دلیل بود که حتی یکی از رهبران مرتجع هزاره نسبِ شامل در رأس قدرت پوشالی رژیم دست نشانده نیز جرئت نکرد در برابر جمعیت انبوه معترضین ظاهر شود و از آن ها دل‌جویی نماید. آن‌ها می‌دانستند که وعده‌های دروغین شان دیگر مورد قبول واقع نخواهد شد، زیرا تمامی برنامه ریزی‌های شان برای کنترلجمعیت خشمگین نقش‌برآب شده و بی‌نتیجه مانده بود.**

**سران رژیم نیرنگ‌بازانه وقت گذرانی کردند تا بلکه سرما و خستگی باعث پراگنده شدن بخشی از معترضین گردد. این نیرنگ‌بازی تا حدی کارگر افتاد و طرف‌های عصر بخشی‌هایی از جمعیت تظاهرکننده پراگنده شدند. با وجود این وقتی سران رژیم خواهان مذاکره با نمایندگان جمعیت تظاهر کننده گردیدند، تعدادی از دختران و پسران جوان خشمگین خواستند داخل ارگ شوند. چند نفر از آن‌ها از دیوار احاطۀ "ادارۀ امور..."، که حیثیت وزارت دربار رژیم دست‌نشانده را دارد و در مجاورت ارگ قرار دارد، بالا رفتند و دروازۀ ادارۀ مذکور را باز کردند تا جمعیت بیشتری به محوطۀ آن داخل شوند. چند زن و دختر جوان یک سرباز رژیم دست‌نشانده را که دست یک دختر جوان را گرفته و کش کرده بود، لت‌و‌کوب کردند. سپس چند نفر آن‌ها از دیوار احاطۀ ارگ بالا رفته و خواستند به داخل محوطۀ ارگ پایین شوند. در همین لحظه سربازان محافظ ارگ به فیرهای هوایی دست زدند، اما بعضی از آن‌ها مستقیماً به طرف کسانی که روی دیوار احاطۀ ارگ قرار داشتند شلیک کردند. در نتیجه 7 نفر از آن‌ها، به شمول دو دختر جوان، زخمی شدند که بعداً به شفاخانه انتقال داده شدند. به این ترتیب رژیم دست‌نشانده بجای دلجویی از معترضین، 7 زخمی بر جمع 7 گروگان سر بریده شده توسط داعشیان اضافه کرد و عملاً به تودۀ انبوه معترضین نشان داد که با داعش فرقیندارد و هر دو دشمن جانی و قاتل مردمان این کشور هستند.**

**سران رژِیم از این خشونت سربازان مزدور شان دوباره جان گرفتند و به یاوه‌گویی پرداختند. آنچه که بعداً ملا محقق آخوند در درون حصار ارگ و در پناه قوای سرکوبگر آدمکش رژیم در توصیف معترضین بر زبان جاری کرد، ترجمه و تفسیر لفظی این خشونت عریان بود. او معترضین را «ولگردان شهر» خواند، ولگردانی که « در آسمان ستاره و در زمین بوریا ندارند.» به این ترتیب او به عنوان یکی از سران برجستۀ رژیم دست‌نشانده و یکی از نمایندگان برجستۀ طبقات استثمارگر حاکمِ زمین‌داران و سرمایه‌داران دلال،ماهیت ضد مردمی خود و رژیمش را اعلام کرد. او که خود را یکی از تیکه داران سیاسی برجستۀ ملیت تحت ستم هزاره در کشور می‌داند، فقط تا آنجایی این مردم زحمتکش و تحت‌ستم را می‌پسندد که طبق خواست‌های او و همقماشان شان حرکت نمایند و کاملاً تحت فرمان آن‌ها و تابع منافع سیاسی و طبقاتی شان باشند. اما به محض اینکه از کنترل آن‌ها بیرون بروند و کمی خواست‌های خودشان را مطرح کنند، ولگرد و بی ستاره و بی بوریا خوانده می‌شوند. ملا محقق آخوند هرگز نمی‌تواند فراموش کند که وقتی او و دارودستۀ انتخاباتی اش یعنی دارودستۀ انتخاباتی عبدالله خواستند علیه دارودستۀ انتخاباتی اشرف غنی دست به اعتراض بزنند، از همین دشت برچی و تمام شهر چند میلیونی کابل حتی یک هزار نفر هم برایشان بسیج نشدند تا فعالانه از آن‌ها پشتیبانی کنند.**

**وقتی دختران و پسران جوانِ تیرخورده و زخمی به شفاخانه انتقال یافتند و چند آخوند و متنفذ مرتجع محلی به عنوان نمایندگان معترضین به داخل ارگ راه یافتند، شورِ شورشی زودگذر دختران و پسران جوان سرکوب شد و یک‌بار دیگر معترضین تحت کنترل نمایندگان محلی طبقات حاکم قرار گرفتند. طبیعی است که خواست این نمایندگان محلی طبقات حاکم چیز دیگری جز تحکیم و تقویت رژیم دست‌نشانده و کل نظام ارتجاعی حاکم در سطوح محلی بوده نمی تواند. آن‌ها خواستند جاغوری به ولایت ارتقا یابد، سرک خامۀ جاغوری پخته شود، یک قول‌اردوی چهار فرقه یی در هزاره جات تشکیل گردد، "امنیت" منطقه تامین گردد، "تروریست ها" سرکوب شوند و.... . بعضی از این خواست‌ها از سوی سران رژیم پذیرفته شد و مذاکره میان سران مرتجع رژیم و مرتجعین محلی به "خوشی" پایان یافت.**

**آن‌گاه یک‌بار دیگر نوبت قوای مسلح سرکوبگر فرار رسید تا به پافشاری معترضین باقی مانده در مقابل ارگ پایان دهد و با حیله و تهدید آن‌ها را سرکوب نماید. شب به پختگی رسیده بود که جنرال مرادعلی‌مراد معاون لوی درستیز وزارت جنگ رژیم با سربازان مزدور تحت فرمانش به سراغ معترضین باقیمانده آمدند و با هزاره‌بازی‌های ارتجاعی لفظی و سرکوب‌گری عملی به بست‌نشینی معترضین باقیمانده در مقابل ارگ خاتمه بخشیدند.**

**وقتی صبح روز 21 عقرب جنازه های سر بریده شده و اقارب آن‌ها یک‌جا با سران مرتجع محلی توسط چرخ‌بال‌های اردوی پوشالی به جاغوری انتقال یافت و جمعیت عظیمی از اهالی محل به استقبال آن‌ها آمدند، دیگر کسی مرگ بر امریکا و مرگ بر ارگ نگفت و همۀ شعارها مرگ بر محقق، مرگ بر عبدالله، مرگ بر اشرف غنی و مرگ بر داعش بود و به این ترتیب این اعتراض توده یی عظیم نیز در نهایت نتوانست از دایرۀ خبیثۀ تسلیم طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده بیرون برود. همچنان راهپیمایی‌های توده‌یی اعتراضی حمایتی مستقیم یا غیر مستقیم دیگری که در سایر ولایات براه افتاد نیز بطور کلی در همین دایرۀ خبیثه جریان یافت.**

**رژیم دست‌نشانده در روز راه‌پیمایی در شهر کابل، حیله گری عوام‌فریبانۀ دیگری نیز انجام داد. درست در همین روز پنج نفر از جملۀ 31 نفر مسافر گروگان‌گرفته‌شده توسط داعشیان از مسیر بزرگ راه کابل- قندهار در ولایت زابل، آزاد شده و به ولسوالی جاغوری ولایت غزنی رسیدند. پولیس پوشالی رژیم دست‌نشانده ادعا کرد که آن‌ها این گروگان‌ها را آزاد کرده اند. می‌توان گفت که این ادعای دروغین پولیس رژیم تا حدی در پر رنگ ساختن شعار مرگ "بر طالبان!" در راه‌پیمایی اعتراضی کابل نقش بازی کرد.**

**در واقع این گروگان‌های آزاد شده، بودند که بعدها در گفتگو با رسانه ها ادعای پولیس رژیم را رد کردند و گفتند که طالبان پس از شکست دادن داعشیان و بیرون راندن آن‌ها از منطقه، ایشان را آزاد کردند. همچنان آن‌ها واضح ساختند که 7 گروگان به قتل رسیده نیز توسط داعشیان سر بریده شده اند و نه توسط طالبان. بنا به گفتۀ آن‌ها حرکت چند ماه قبل داعشیان در موقع به گروگان گرفتن آن‌ها مورد حمایت طالبان بوده است و آن‌ها در آن زمان با هم متحد بوده اند؛ اما سه روز قبل از آزاد شدن آن ها مدت تقریباً دو شبانه روز جنگ شدیدی میان طالبان و داعشیان در گرفت و طالبان منطقه را تصرف کردند و سپس آن‌ها را آزاد کردند.**

**لازم است این موضوع را کمی توضیح دهیم:**

**وقتی حملات هوایی عربستان سعودی و متحدینش بر یمن شروع شد و شدید گردید، قطب‌بندی ارتجاعی میان ایران و متحدین منطقه یی اش از یک‌طرف و عربستان سعودی و متحدینش از طرف ‌دیگر تشدید یافت و به شکل قطب بندی میان وهابی ها و سنی ها از یک‌طرف و شیعیان از طرف دیگر تبارز نمود. درین موقع نه تنها رژیم دست نشانده در صف‌بندی سنی‌ها و وهابی‌ها در منطقه قرار گرفته و از تهاجمات نظامی عربستان سعودی و متحدینش بالای یمن اعلام حمایت نمود، بلکه طالبان نیز در ارتباط با رژیم‌های حاکم بر عربستان سعودی و ترکیه در صفبندی سنی‌ها و وهابی‌ها قرار گرفته و در مسیر سیاست‌های ضد ایران و ضد شیعیان قرار گرفتند.**

**در واقع در چنین جوی بود که داعشیان مستقر در مناطق کوهستانی ولایت زابل فرصت یافتند که در مسیر بزرگ راه کابل- قندهار به گروگان‌گیری بپردازند و این حرکت شان هم از طرف رژیم دست‌نشانده نادیده گرفته شود و هم به نحوی مورد حمایت اعلام نشدۀ طالبان قرار بگیرد. اما تحولات بعدی سیاسی در کل منطقهیعنی پاکستان، افغانستان و خاور میانه باعث گردید که هم رژیم دست‌نشانده تا حدی از اجرای آن سیاست صرفنظر نماید و هم طالبان. بطور مشخص سیاست سازش‌کارانه و تسلیم‌طلبانۀ طالبانِ تحت رهبری ملا اخترمحمدمنصور در قبال داعش در افغانستان نتیجه نداد و عاقبت مناسبات میان آن‌ها کشیده شده و به طرف حالت جنگی پیش رفت. این کشیدگی وقتی به جنگ واقعی میان آن‌ها منجر گردید که داعشیان در ولایت زابل و ولایت هرات به گروه جدا شده از طالبان، یعنی گروه تحت قیادت ملا محمد رسول و معاونینش یعنی ملا شیر محمد منصور، ملا منصور دادالله و ملا عبدالمنان نیازی پیوستند. جنگ میان آن‌ها در مناطق کوهستانی ولایت زابل منجر به شکست نیروهای ملا منصور دادالله و داعشیان تسلیم شده با آنان گردیده و منطقه تحت کنترل طالبانِ تحت رهبری ملا اخترمحمدمنصور قرار گرفت.**

**اوضاع جاری نشان می‌دهد که طالبانِ تحت رهبری ملا اخترمحمد منصور آخوند بخاطر شکست دادن قطعی طالبان انشعابی یا حداقل جلوگیری از رشد و گسترش بیشتر آن‌ها حاضر خواهند بود که تا حدی به ائتلاف دولت های روسیه- ایران و سوریه نزدیک شوند و سیاست‌های ضد ایران و ضد شیعیان را موقتاً کنار بگذارند و در عوض سیاست‌های ضد داعش را پیش ببرند و در نهایت به آلت دست سیاست‌های توسعه‌طلبانۀ امپریالیست‌های روسی در افغانستان و منطقه مبدل گردند (!؟)آن‌ها قبلاً با دریافت تجهیزات کمکی از دولت ایران پایگاه داعشیان در ولایت فراه را نابود کردند. بقایای نیروهای موجود در پایگاه نابود شدۀ داعشیان در فراه اکنون به نیروهای تحت فرماندهی پسر امان الله خان (ننگیالی) در شیندند هرات پیوسته اند و نیروی تحت رهبری ملا صمد که فرمانده طالبانِ مربوط به جناح ملا اخترمحمد منصور است، به یک قوت فرعی در منطقه تبدیل شده و سلطه اش بر مناطق وسیعی از شیندند را از دست داده است.نیروهای تحت رهبری ننگیالی به تاریخ16 عقرب سال جاری یک جلسۀ بزرگ تقریباً 2500 نفری در شیندند برای ملا محمد رسول و معاون هراتی اش ملا عبدالمنان نیازی ترتیب دادند و تمامی افراد شامل در این جلسه را وادار کردند که به ملا محمد رسول بیعت نمایند. ملا عبدالمنان نیازی در ولایت هرات و فراهصاحب نفوذ است و می‌تواند نفوذ گروه مربوط به خود را در این دو ولایت بیشتر از پیش گسترش دهد. ادامۀ این گسترش خطر برخوردهای نظامی میان دو گروه طالبانِ وابسته به داعش و القاعده رابیشتر از پیش افزایش می‌دهد.**

**بنابرین تا زمانی که طالبانِ تحت رهبری ملا اختر محمد منصور با خطر ناشی از رشد گروه انشعابی مورد حمایت داعش و خود داعش، چه با برآمد مستقل و چه در پوشش نیروهای طالبان انشعابی، روبرو باشند گمان نمی رود که دیگر سیاست‌های ضد شیعه و ضد هزاره را حداقل بصورت آشکارا پیش ببرند. حتی این امکان وجود دارد که اگر جنگ داخلی میان طالبان و جنگ با داعشیان باعث تضعیف شدید آن ها نگردد، آن ها بتوانند کم و بیش در مناطق مختلف هزاره جات جای پا پیدا نمایند، چنانچه هم اکنون نیز در مناطقی مثل علاءالدینی و خوات ولسوالی ناهور ولایت غزنی روابطی پیدا نموده اند و در ولسوالی جاغوری نیز از قبل روابطی داشته اند. به احتمال قریب به یقین، همین روابطچندی قبل توانستند عملیات نظامی مختصری بالای ساختمان ولسوالی ناهور انجام دهند.**

**ما در چه موقعیتی قرار داریم؟**

**جنبش اعتراضی توده‌یی وسیع براه افتاده در شهر کابل به تاریخ 20 عقرب نشان داد که سران مرتجع رژیم و به اصطلاح رهبران سنتی عالی مقام در کشور قادر نیستند نارضایتی‌های توده‌های وسیع را به نحو محکمی تحت کنترل داشته باشند.این جنبش ها پتانسیل نیرومندی برای تکامل به جنبش‌های آگاهانۀ توده یی دارند. اما برای رسیدن به چنان حالتی به رهبری انقلابی نیاز دارند، در غیر آن دیر یا زود مورد سرکوب قرار می‌گیرند و یا در دایرۀ خبیثۀ سیاست‌های تحت رهبری مرتجعین به جریان می‌افتند.**

**این جنبش در عمل نشان داد که قطب انقلاب روی حوادث سیاسی جاری در کشور موثریت ملموسی ندارد، زیرا که خود این قطب، در مقایسه با مقاومت ارتجاعی ضد اشغالگران و رژیم دست‌نشانده، بسیار ضعیف عمل می‌نماید. ما مکلفیم که از هر طریق اصولی و ممکن برای رفع این ضعف شدید بکوشیم و قطب انقلاب در کشور را به یک قطب جداً تاثیر گذار بر حوادث سیاسی جاری در کشور بدل نماییم.**

**اگر ما نتوانیم مسیر تدارک برای جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست، رژِیم دست نشانده و اشغالگران داعشی را هرچه اصولی تر و سریعتر طی کنیم و عملاً به میدان نبرد پا بگذاریم، مسیر جنگ در کشور منتظر ما نخواهد نشست و این امکان وجود دارد که طالبان به یک جنبش مقاومت مسلحانۀ کثیرالملیتی تبدیل شوند و تمامی ملیت‌های کشور را تحت تاثیر قرار دهند. چنانچه هم اکنون با استفاده از نیروهای خارجی تاجیک تبار و ازبک تبار توانسته اند تا حدی در سمت شمال کشور به مناطق تاجیک نشین و ازبک نشین نفوذ نمایند. این امکان نیز وجود دارد که شگاف ایجاد شده میان طالبان، که در واقع انعکاس شگاف ایجاد شده میان داعش و القاعده در سطح بین المللی است، باعث گردد که مقاومت ارتجاعی مسلحانه علیه اشغالگران به طرف تضعیف سوق یابد و این امر باعث تقویت روز افزون رژیم دست‌نشانده گردد و کل جنبش مقاومت علیه اشغالگران و رژیم به تدریج فروکش نماید.**

**به پیش در راه تقویت قطب انقلاب در کشور:**

**برای تقویت قطب انقلاب در کشور باید در دو عرصۀ مبارزاتی اقدامات عاجلی را رویدست گرفت:**

**قبل از هر چیزی باید به تقویت ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی همه جانبۀ حزب بر اساس رهنمودهای کنگرۀ سراسری دوم حزب بپردازیم. برعلاوه در میان مائوئیست های بیرون از حزب هنوز کشش‌های مرکز گریزانه ای وجود دارد. این کشش های مرکز گریزانه فقط و فقط با تقویت کافی جاذبۀ حزب از تب‌وتاب می افتد و از عوامل غیر مثبتِ ضایع کنندۀ بخشی از انرژِی مبارزاتی منسوبین جنبش مائوئیستی به عوامل مثبت مبدل می‌گردد.**

**در قدم دوم فعالیت‌های توده‌یی دموکراتیک نوین حزب و متحدین آن قرار دارد. فراخوان حزب برای برگذاری پنجاهمین سالگردبنیادگذاری جنبش کمونیستی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور و موفقیت‌های نسبی کارزار برگذاری، اولین سنگ‌بنای احیای جنبش دموکراتیک نوین کشور را گذاشت. باید برای استحکام و گسترش این سنگ‌بنای اولیه به شدت تلاش کرد تا هرچه زودتر احیای وسیع جنبش دموکراتیک نوین کشور متحقق گردد.**

**تقویت قطب انقلاب در شرایط مشخص کنونی افغانستان بصورت اصولی و همه جانبه ممکن و میسر نخواهد بود مگر اینکه تقویت این قطب در تمامی عرصه‌های مبارزاتی مبتنی بر خط تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق، که شکل مشخص کنونی آن جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست، رژیم دست نشانده و سایر نیروهای متجاوز و اشغالگر خارجی ارتجاعی و امپریالیستی از قبیل داعش است، پیش برده شود.**

**تقویت اصولی و کافی قطب انقلاب به مثابۀ یک قطب مسالمت جو و غیر جنگی فقط می‌تواند یک توهم باشد. جنبش اعتراضی توده یی 20 عقرب در شهر کابل نشان داد که اگر دختران و پسران جوان بدون آمادگی‌های ایدیولوژیک- سیاسی، تشکیلاتی و تجهیزاتی، مرگ بر امریکا و مرگ بر ارگ بگویند و با دستان خالی از دیوارهای ارگ بالا روند، فقط می‌توانند آماج‌های سهل‌وآسان نیروهای سرکوبگر رژیم دست‌نشانده و اشغالگران امپریالیست باشند.**

**مــرگ بــر امــریــکــا!**

**مــرگ بــر ارگ!**

**مــرگ بــر داعــش!**

**به‌پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان**

**24 عقرب 1394 (15 نوامبر 2015)**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 9

**یاد جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین کشوررا گرامی میداریم**

**گور خونین شهیدان به تو آواز دهد آتشی را که فروزان شده خاموش مکن**

**ما به امید وفـای تو گذشتیـم زجـان دوستان را مبر از یاد و فراموش مکن**

**7 قوس امسال مصادف است با سی و ششمین سالروز جانباختن رفیق زنده یاد استاد اکرم یاری به دست جلادان مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی در 7 قوس 1358. "کمیتۀ برگزاری 7 قوس"، نظر به نقش پیشگام ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی رفیق اکرم یاری در شکلدهی جنبش دموکراتیک نوین کشور و رهبری مبارزات آن در دهۀ چهل خورشیدی، در 7 قوس سال 1392 خورشیدی روز جانباختن این رفیق زنده یاد را روز یادبود از تمامی جانباختگان زنده یاد جنبش دموکراتیک نوین کشور اعلام داشت و در همان روز و همچنان در 7 قوس سال 1393 طی چندگردهمآیی در نقاط مختلف کشور روز یادبود آن رفقا را برگزار نمود.**

**با سرافرازی باید اعلام نمود که نیروهایبرحالِ دموکراتیک نوین کشور در 13 میزان امسال گام کیفی مهم دیگری در معرفی این جنبش و بسیج خودشان به پیش برداشتند و با برگزاری چهار گردهمآیی در نقاط مختلف کشور، یک گردهمآیی در آن سوی خط دیورند، دو گردهمآیی در اروپا و یک گردهمآیی در کانادا، از پنجاهمین سالگرد بنیادگذاری جنبش دموکراتیک نوین افغانستان تجلیل به عمل آوردند. جرئتمندانه باید بیان داشت که برداشته شدن این گام پیشروانۀ مبارزاتی مهم می تواند- و باید- به عنوان اولین سنگِ تهدابِ احیای وسیع جریان دموکراتیک نوین افغانستان تلقی گردد و با گام های مبارزاتی دیگری تعقیب شود.**

**مشمولین "کمیتۀ برگزاری 7 قوس" افتخار دارند که با شمولیت در"کمیتۀ برگزاری پنجاهمین سالیاد بنیادگذاری جنبش دموکراتیک نوین افغانستان"،به عنوان بخش مهمی از آن کمیته، نقش برجسته ای دربرداشته شدن گام مبارزاتی ارزنده در 13 میزان امسال بازی کرده اند. در عین حال باید خاطر نشان ساخت که کاروپیکار اسبق "کمیتۀ برگزاری 7 قوس" در برگزاری محافل یادبود از جانباختگان جریان دموکراتیک نوین افغانستان در 7 قوس سال 1392 و 7 قوس سال 1393 خورشیدی، مقدمه چینی هایمهمی برای استوار کردن اولین سنگٍ تهدابِ احیای وسیعِ جریان دموکراتیک نوین کشور در 13 میزان امسال محسوب می گردد.**

**علیرغم این مسایل، "کمیته" همچنان به موجودیت مستقل خود و برگزاری روز یادبود از جانباختن رفیق زنده یاد استاد اکرم یاری به عنوان روز یادبود تمامی جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین کشور ادامه می دهد. اما نظر به محدودیت های معینی که دامنگیرش هست در شرایط فعلی و سر از همین سال در داخل کشور از برگزاری محافل یادبود در 7 قوس صرفنظر کرده و به انتشار اعلامیۀ یادبود درین روز اکتفا می نماید. در عوض، "کمیته" محدودیت کاروپیکار خودرا رفع کرده و مضمون فعالیت های خود را از برگزاری صرف روز یادبود جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین کشور به یادبود و معرفی یکایکجانباختگان جنبش، بخصوص چهره های برجستۀ آن،نیز انکشاف داده و نام خود را به "کمیتۀ یادبودِ جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان" تغییر داده است.**

**"کمیتۀ برگزاری 7 قوس" موفق شد معامله گری های کسانی که تلاش داشتند قرابت های خانوادگی و طایفه یی شان با جانباختگان جنبش و مشخصاً رفیق زنده یاد اکرم یاری را وجه المصالحۀ تسلیم طلبی های شان در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده بسازند،در خدمت به مقاومت و مبارزه علیه اشغالگران و رژیم پوشالیتا حد زیادی خنثی نماید. "کمیتۀ یادبودِ جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان"مصمم است که به کوشش های خود تا خنثی کردن کامل این حرکت تحقیر آمیز در قبال جانباختگان عزیز جنبش ادامه دهد. درین راستا همکاری و همیاریتمامی منسوبین برحال جنبش با "کمیته"به شدت مورد نیاز است.**

**"کمیتۀ یادبودِ جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان"وظیفۀ خود می داند که در گام های بعدی مبارزاتی اش به معرفی یکایکٍ چهره های جانباختۀ برجستۀ جنبش در خدمت به احیای وسیع جنبش دموکراتیک نوین کشور آغاز نماید و طبق توان جوانب مثبت و منفی ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی مبارزات این جانباختگان را روشن سازد. درین راستا نیز همکاری و همیاری عمومی تمامی منسوبین برحال جنبش، بخصوص سابقه داران آن، با "کمیته" ضروری است.**

**رفقا و دوستان عزیز! بیایید تا درین روز یادبود از جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین کشور و در پیشاپیش آن ها رفیق زنده یاد استاد اکرم یاری، یاد آن قهرمان را زنده سازیم و با درس آموزی از فداکاری های جانبازانۀ آنها، در مسیر مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و دست نشاندگان شان و همچنان اشغالگران داعشی به عنوان دشمنان عمدۀ کشور و مردمان کشور و تلاش برای برپایی مقاومت همه جانبۀ ملی مردمی و انقلابی علیه آن ها و در کل در راه مبارزه بخاطر پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور، اصولی، منظم و ایثارگرانه به پیش رویم.**

**کمیتۀ یادبودِ جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان**

**7 قوس 1394(28 نوامبر 2015)**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

## 10

**پنجاهمین سال‌یاد بنیادگذاریجنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را در خدمت به شگوفا ساختن مبارزات کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین کنونی در کشور تجلیل کنیم!**

**با تشکیل سازمان جوانان مترقی در 13 میزان 1344، بر مبنای خط ایدیولوژیک- سیاسی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی (آن وقت مائوتسه‌دون اندیشه) و مشی مبارزاتی ضد امپریالیستی، ضد سوسیال امپریالیستی، ضد ارتجاعی و ضد رویزیونیستی- مشخصاً ضد رویزیونیزم مدرن روسی و رویزیونیزم پادودان افغانستانی آن یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان-و پیش‌گامی رفیق زنده‌یاد اکرم یاری،جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان پا به‌عرصۀ وجود گذاشت. خط‌‌‏و مشی مبارزاتی اصولی و فعال سازمان جوانان مترقیو شرایط مساعد کشوری و بین المللی باعث گردید که جنبش دموکراتیک نوین به عنوان جنبش تحت رهبری سازمان جوانان مترقی در طی چند سال به وسیع‌ترین جنبش سیاسی در کشور مبدل گردد و ده‌ها هزار از زنان و مردان انقلابی و مبارزشامل محصلان، استادان، متعلمان، معلمان، نویسندگان، شاعران، کارمندان پایین‌رتبه، کارگران و سایر زحمت‌کشان ملیت‌های مختلف کشور را در مبارزات ضد ارتجاعی، ضد امپریالیستی و ضد سوسیال امپریالیستی بسیج نماید و بدین‌گونه در متن آن جنبش کمونیستی (م ل م) کشور شگوفا گردد.**

**جنبش یا جریان دموکراتیک نوین افغانستان به‌خاطر این‌که هفته نامۀ شعلۀ جاوید- ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین، که به‌ابتکار سازمان جوانان مترقی و هم‌کاری دو محفل مترقی دیگر، در اواخر سال 1346 و اوایل سال 1347 منتشر گردید، نقش عمده ای در شکل‌گیری گسترده‌تر و وسیع‌تر آن جنبش بازی نمود، در جامعۀ افغانستان به نام جریان شعلۀ جاوید معروف گردید. گرچه صرفاً 11 شماره از هفته نامۀ شعلۀ جاوید توانست انتشار یابد و سپس توسط سانسورچی‌های رژیم ارتجاعی ظاهرشاه توقیف گردید، ولیهمین تعداد محدود از شماره‌های این جریده توانست نقش تاریخی خود را در شکل‌گیری گسترده‌‌تر و وسیع‌تر جریان دموکراتیک نوین یا جریان شعلۀ جاوید در کشور بازی نماید.**

**مسلماً سازمان جوانان مترقی و جریان شعلۀ جاوید به عنوان سازمان و جریان نوپا و تازه به راه‌افتاده نمی‌توانستند دارای کمبودها و ضعف‌های عدیده نباشند و نیاز به ارتقا و گسترش بیشتر نداشته باشند. اما با تأسف باید گفت که ضعف‌های درونی سازمان و جریان به‌مثابۀ پایه و اساس و رشد عوامل نامساعد کشوری و بین المللی به‌مثابۀ شرایط تاثیر گذار باعث گردید که جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین نتوانند بصورت مطلوب به ارتقاء و گسترش خود ادامه دهندو پس از یک دورۀ کوتاه مدتِ رونق و شگوفایی مبارزاتی به‌طرف فروپاشی و پراگندگی سوق یافتند.**

**توقیف جریدۀ شعلۀ جاوید در اوایل سال 1347 توسط سانسورچی‌های ارتجاع حاکم، سرکوب مظاهرات ماه جوزای 1347 توسط قوای سرکوب‌گر دولت ارتجاعی ظاهرشاه و دست‌گیری و زندانی شدن تعداد نسبتاً زیادی از رهبران سازمان و جریان، نه تنها اولین انشعاب در بدنۀ جریان شعلۀ جاوید را در پی داشت، بلکهبا تاثیرپذیری منفی از آن، خط و مشی غیر از خط و مشی بنیان‌گذار سازمان امکان تبارز آشکار درون سازمانی و درون جریانییافت و اجباراً مبارزۀ دو خط در درون سازمان و جریان به‌راه افتاد.اما از آن‌جایی که اصل مبارزۀ دو خط در اساسنامۀ سازمان وجود نداشت، مبارزۀ دو خط متذکره به‌جای اینکه باعث تقویت و گسترش تشکیلات سازمان گردد، باعث سوق‌یافتن سازمان به طرف فروپاشی درونی گردید و جریان را نیز به‌صورت منفی متأثر ساخت.**

**پس از آن‌که رفیق زنده‌یاد اکرم یاری در اثر ابتلا به یک مریضی جان‌کاه اجباراً از فعالیت‌های مبارزاتی سازمانی بازماند و گوشه‌نشینی اختیار کرد، خط و مشی دیگری غیر از خط و مشی ایشان بر سازمان جوانان مترقی مسلط گردید. خط و مشی مذکور نه‌تنها پایه و اساس درونی انشعاب در سازمان را فراهم نمود، بلکه به زمینه‌سازی‌های انشعاب و حتی انشعابات در جریان نیز قویاً مدد‌ رساند. در نتیجه، منحرفینی که خط و مشی انحرافی شان در سال‌های بعد به خط و مشی تجدید نظرطلبانه و تسلیم طلبانۀ آشکار تکامل منفی نمود و هنوز در همین مسیر گام‌زن هستند، فرصت یافتند تا از سازمان و جریان انشعاب نموده و کل جنبش کمونیستی و جنبش دموکراتیک نوین را به‌طرف پراگندگی و تشتت مبتنی بر خط و مشی های انحرافی، تجدیدنظرطلبانه و تسلیم‌طلبانۀطبقاتی و ملی سوق دهند.**

**تسلط خط و مشی های انحرافی، تجدیدنظرطلبانه و تسلیم‌طلبانه بر بدنۀ متفرق و پراگندۀ جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان در حدود یک و نیم دهه (تقریباً کل دهۀ 50 و نیمۀ اول دهۀ شصت) دوام نمود. به همین سبب جنبش قادر نگردید که از کودتای ارتجاعی 26 سرطان 1352 توسط داود خان و سپس کودتای 7 ثور 1357 توسط مزدوران تجدید‌نظرطلب سوسیال‌امپریالیزم شوروی، که هردو به‌کمک و پشتیبانی سیاسی و نظامی سوسیال‌امپریالیست‌ها به وقوع پیوست، جلوگیری نماید و در مبارزه و مقاومت علیه کودتاچیان مزدور و اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست نیز استراتژی‌ها و تاکتیک‌های سیاسی و نظامی غیراصولی و نادرست را در پیش گرفت.**

**در نتیجه با وجودی که جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین کشور ده‌ها هزار تن از رهبران، کادرها، فعالین، صفوف و توده‌های تحت رهبری خود را در این مبارزه و مقاومت و هم‌چنان در مواجهه با سرکوب‌گری‌های مرتجعین وابسته به امپریالیست‌های غربی و قدرت‌های ارتجاعی منطقه قربانی نمود، اما نتو‌انست در کوران این مبارزه و مقاومت به ارتقاء و گسترش خود بپردازد و در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین پیش‌روی نماید، بلکه برعکس شکست‌های تلخی را متحمل گردید. تأثیرات سوءِ آن شکست‌های تلخ هنوز قویاً احساس می‌شود و ما را رنج می‌دهد.**

**در طول این مدتِتقریباً یک‌ونیم دهه، خط و مشی اصولی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین تبارز و برآمد واضح ند‌اشت و نمی‌توانست چالش آشکاری در مقابل تسلط خط و مشی‌های انحرافی، رویزیونیستی و تسلیم طلبانه محسوب گردد. ضعف و ناتوانی شدید ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی و حتی کمبود معرفتی بقایای حاملین خط و مشی اصولی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین در کشور نه‌تنها تسلط پذیری کل صفوف پراگنده و متفرق جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین کشور را در قبال خط و مشی‌های متذکره تداوم می‌بخشید، بلکه به‌صورت مشخص خود آن‌ها را نیز تحت تسلط آن خط و مشی ها نگه می‌داشت.**

**بر پایۀ شکست خط‌‌‌‌‌ و مشی‌های انحرافی، تجدیدنظرطلبانه و تسلیم‌طلبانۀ ملی و طبقاتی مسلط بر جنبش ما در یک‌ونیم دهۀمذکور و مساعد شدن کم‌وبیش شرایط بین‌المللی در اثر عروج نسبی جنبش کمونیستی (م ل م)در جهان در وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازمان‌های شامل در آن، هسته‌های اولیۀ خط و مشی اصولی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین در نیمه‌های دهۀ شصت خورشیدی به‌صورت آشکار خود را نشان دادند. پیدایش و حرکت این هسته‌های اولیه که تبارز آشکار و برآمد واضح خط و مشی اصولی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین را مجدداً در کشور رقم زد و تحرک نوین کمونیستی ( م ل م) و دموکراتیک نوین را در افغانستان به‌راه انداخت، توانست خط و مشی اصولی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوینِ موسس و بنیان‌گذار جنبش ما را در اوضاع و شرایط نسبتاً جدید کشوری و بین المللی، در مقایسه با اوضاع و شرایط دهۀ چهل خورشیدی،سر از نو و مستقلانه علیه امپریالیزم و ارتجاع فعال ساخته و ارتقاء بخشد و هم‌چنان علیه تسلط خط و مشی‌های انحرافی، تجدیدنظرطلبانه و تسلیم‌طلبانۀ ملی و طبقاتی بر بخش‌های مختلف باقی‌ماندۀ جنبش به مصاف برخیزد.**

**منحرفین، تجدیدنظرطلبان و تسلیم‌طلبان که تسلط شان بر بخش‌های مختلف جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین کشور را بلامنازع و دایمی فکر می‌کردند و خط اصولی مؤسس و بنیان‌گذار جنبش را "شعلۀ دفن شده در زیر خاکستر جاوید" می‌پنداشتند، شعارها و موضع‌گیری‌های تحرک نوینِ خط و مشی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین را "کاه کهنه به باد دادن" خواندند. اما این تحرک نوین به ارتقاء و گسترش خود ادامه داد و نه‌تنها به‌بیانگر اصلی شعارها و مواضع کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و مزدوران‌شان، حاکمیت ارتجاعی جهادی‌ها و خانه‌جنگی‌های خانمان‌سوزشان، امارت ارتجاعی و استبدادی طالبان و سرکوب‌گری‌های قرون وسطایی‌شان مبدل گردید، بلکه از همان آغاز تجاوز و اشغال‌گری امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان و شکل‌گیری رژیم دست‌نشانده توسط آن‌ها، یگانه بیان‌گر شعارها و مواضع کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین در کشور و یگانه ممثلِ مبارزات و مقاومت‌های ملی مردمی و انقلابی ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده گردید و سال‌ها روی این موقف به‌تنهایی حرکت کرد.**

**حتی پس از آن‌که حاملین خط و مشی‌های انحرافی و تجدیدنظرطلبانه، تحت فشار شرایط عینی و ذهنی کشوری و بین‌المللی و اوج‌گیری مبارزات و مقاومت‌های توده یی ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده و هم‌چنان مبارزات کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین، کم و بیش از مواضع انقیاد طلبانه در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده فاصله گرفتند و تا حدی به موضع‌گیری‌های مخالف علیه آن ها دست‌زدند، بازهم این حاملین و عاملین کنونی خط و مشی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین در کشور بوده و هستند که هم‌چنان مدافع استوارِ مبارزه و مقاومت اصولی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده باقی‌مانده‌اند.**

**تحرک نوین خط و مشی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین از همان آغازِ به‌راه‌افتادن تا حال عمدتاً ممثل نظری و عملی وحدت‌طلبی اصولی در جنبش کشور ما بوده، در این مسیر حرکت کرده و در راه رفع پراگندگی‌ها و تأمین وحدت کوشیده است. به‌همین جهت نه‌تنها از لحاظ کیفی بلکه از لحاظ کمی نیز عمدتاً به رشد و گسترش خود ادامه داده است. در حال حاضر، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و شخصیت‌ها و تشکلات مائوئیستی بیرون از حزب مجموعاً ممثل این تحرک نوین هستند.**

**برگزاری پنجاهمین سال‌یاد بنیادگذاری جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین کشور یعنی پنجاهمین سال‌یاد بنیادگذاری سازمان جوانان مترقی مناسبتی است که همۀ ما را قویاً به‌طرف وحدت و یک‌پارچگی مبتنی بر خط و مشی اصولی پرولتری و دموکراتیک نوین فرامی‌خواند تا همه دست‌به‌دست هم‌دیگر داده و در صفوف به‌هم‌فشرده و منظم علیه اشغال‌گران و دست‌نشاندگان‌شان به مثابۀ دشمنان عمدۀ کشور و مردمان کشورمبارزه نموده و در مسیر تدارک برای جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی حرکت کنیم.**

**قدر مسلم است که مبارزه و مقاومت ملی علیه دشمنان عمدۀ کشور به‌هیچ‌وجه به‌مفهوم تعطیل نمودن مبارزات دموکراتیکنوین علیه آن‌ها و هم‌چنان علیه نیروهای فیودال- بورژواکمپرادور و ضد دموکراتیک مخالف اشغال‌گران و رژیم پوشالیدر کشورنبو‌ده و نمی باشد، کما این‌کهمبارزۀ ملی علیه سایر قدرت‌های امپریالیستی و قدرت‌های ارتجاعی توسعه‌طلب را نمی‌تواند در برندا‌شته باشد.**

**تجارب مبارزاتی نه‌تنها در سطـح بین‌الملـلی بلکه در افغانسـتان نیز پیوسـته ثابت سـاخته اسـت که تکیۀ یک‌جانبه و انحـصاری روی مبارزه و مقاومت ملی علیه دشمنان عمدۀفعلی و به‌فراموشی سپردن مبارزات دموکراتیک نوین علیه آن‌ها و علیه دشمنان غیرعمدۀ کنونی، در آخرین تحلیل به زیان مبارزه و مقاومت ملی علیه دشمنان عمدۀ کنونی ختم می‌شود. این‌چنین مبارزه و مقاومت ملی یک‌جانبه به‌علت نادیده گرفتن خواست‌های دموکراتیک برحق توده‌های رزمنده و مقاومت‌جو دامنۀ بسیج توده‌ها در مبارزه و مقاومت ملی ضد اشغالگران و رژیم دست‌نشانده را به شدت محدود می‌نماید و حتی امکان آن بسیج را از بین‌می‌برد و بدین‌گونه زمینه‌ها برای مانورهای ضد دموکراتیک و ارتجاعی مخالفین مسلح اشغالگران و رژیم دست‌نشانده را قویاً گسترش می‌دهد.**

**بنابرین ما براساس منافع علیای توده‌های مردم افغانستان و طبق برنامۀ کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین، نباید از یک مبارزه ملی صرف و تدارک برای جنگ مقاومت ملی صرف علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده حرف بزنیم و به‌چنین مبارزه و فعالیت‌های مبارزاتی تدارکیجنگی دست بزنیم، بلکه باید از یک مبارزه و مقاومت ملی مردمی و انقلابی صحبت نماییم و چنین مبارزه و مقاومتی را در مسیر تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی پیش ببریم.**

**"مقاومت" به این معنا که ما قربانیان یک تجاوز و اشغال‌گری امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و حاکمیت پوشالی یک رژیم ارتجاعی ناشی از این تجاوز و اشغال‌گری و متکی بر تجاوز و اشغال‌گری مذکورهستیم و مبارزات ما علیه این دشمنانِ عمدۀ کشور و مردمان کشور خصلت مقاومتی یعنی خصلت دفاع از خود و خصلت دفاع از استقلال کشور خود و آزادی مردمان کشور را دارد و مبارزات برحق و عادلانۀ قربانیان تجاوز و اشغال‌گری علیه متجاوزین، اشغال‌گران و دست‌نشاندگان‌ شان است.**

**"ملی" به این معنا که این مبارزات مقاومتی به‌خاطر دفاع از استقلال کشور و آزادی مردمان کشور، در اساس مبارزه و مقاومت مبتنی بر منافع ملی ما و در ضدیت با منافع متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست و خاینین‌ملی دست‌نشاندۀ شان است و نه یک مبارزه و مقاومت ایدیولوژیک محدود مذهبی یا غیرمذهبی.هرگونه تلاش به‌خاطر ایجاد، تقویت و گسترش چنین محدودیتی دامنۀ مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده را محدود می‌سازد و در نهایت به نفع آن‌ها تمام می‌شود. بنابرین سکولار بودن این مبارزه و مقاومت یک ضرورت غیر قابل اجتناب است.**

**"ملی" به این معنا که این مبارزات مقاومتی، باید دفاع از استقلال کشور و مردمان کشور را به‌طور کلی مدنظر قرار دهد و نه اینکه گرگ‌ها را از دروازه بیرون نماید و زمینۀ ورود کفتارها از پنجره را مساعد سازد. در شرایط کنونی سلطۀ جهانی نظام سرمایه داری امپریالیستی تضاد و کشمکش شدیدی میان قدرت‌های مختلف امپریالیستی و ارتجاعی وجود دارد و این قدرت‌ها سعی می‌نمایند که هر حرکت و جنبش در جهان را در جهت تأمین منافع آزمندانۀ شان و به‌مثابۀ حربه‌ای علیه رقبای امپریالیستی و ارتجاعی شان استعمال نمایند. جنبش کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین کشور مسئولیت دارد که به‌این موضوع به‌صورت جدی و عمیق توجه نموده و در عین پذیرش الزامات مقاومت ملی علیه امپریالیست‌های اشغال‌گر امریکایی و متحدین شان و رژِیم دست‌نشاندۀ آن‌ها، الزامات این مسئولیت ملی را نیز جداً در نظر داشته باشد.**

**ناگفته پیداست که هر مبارزه و مقاومتی هم زیربنای مادی خود را دارد و هم روبنای سیاسی و ایدیولوژیک خود را. اما در عین‌حال این حقیقت نیز ناگفته پیداست که دریک جامعۀ طبقاتی و کثیر الملیتی ای که در آن منافع طبقاتی و ملیتی گوناگون و افکار و نظریات سیاسی مختلفوجود دارد، یک مقاومتفراگیر ضداشغال‌گران و خاینین‌ملی نمی‌تواند از گونه‌گونی ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی برخوردار نباشد و خصلت دموکراتیک نداشته باشد. طبعاً نیروهای شامل در این مقاومت بر سر رهبری این مقاومت باهم در ستیز قرار دارند و نمی‌توانند قرار نداشته باشند. در نظر نگرفتن این ستیز توسط نیروهای کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین به‌مفهوم انحلال‌طلبی ایدیولوژیک- سیاسی و در نهایت انحلال‌طلبی تشکیلاتی است و در فرجام به‌ تسلیم‌طلبی طبقاتی و عدم تلاش برای تأمین رهبری انقلابی و مترقی بر کلیت مقاومت منجر می‌گردد.**

**اما این ستیز باید در تابعیت از منافع عمومی مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندۀ آنها پیش برده شود و نه به‌عنوان یک ستیز برتر از منافع عمومی مقاومت. در نظر نگرفتن این موضوع، توسط هر فرد و نیرویی، به شمول نیروهای کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین،در نهایت منجر به‌نشاندن تضادهای غیرعمدۀ کنونی بجای تضادعمدۀ کنونی می‌گردد و در فرجام به نفع اشغال‌گران و رژِیم‌پوشالی تمام می‌شود.**

**باید اکیداً خاطرنشان ساخت که یک مقاومت مردانۀ صرف نمی‌تواند یک مقاومت ملی به مفهوم حقیقی آن باشد. زنان نصف نفوس جامعه را تشکیل می‌دهند و مقاومت ملی در اساس نمی‌تواند دربرگیرندۀ آن‌ها به مفهوم وسیع کلمه نباشد. هرگونه تلاش محدود کننده علیه زنان، تحت هر عنوان مذهبی و فرهنگی ای که صورت بگیرد و باعث سلب حقوق و آزادی های شخصی و اجتماعی آنها، منجمله حق و وظیفۀ شرکت در مقاومت علیه اشغال‌گران و دست‌نشاندگان‌شان گردد،تلاشی است برای دور کردن نصف نفوس جامعه از مقاومت ملی فعال و در عین حال سوق دادن آگاهانه یا ناآگاهانۀ آنها به دام‌ها و دانه‌های پر زرق و برق و زهرآگینی که توسط اشغال‌گران و خاینین ملی دست‌نشاندۀ‌ شان تحت نام های فریبندۀ حقوق و آزادی های زنان پهن و پخش گردیده است.ناگفته پیداست که تلاش‌هایمحدود کنندۀ مذکور در عین حال به‌شدت ضد دموکراتیک نیز هست.**

**"مردمی" به این معنا که یک مبارزه و مقاومت ملی فقط آن‌گاهی می‌تواند یک مبارزه و مقاومت پی‌گیر و تاآخراستوار باشد که خصلت مردمی داشته باشد یعنی مبتنی بر منافع علیای توده‌های مردم و متکی به توده‌های رزمنده و مقاومت کننده علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی باشد و نه مبتنی بر منافع استثمارگرانه و ستمگرانۀ اقلیت ناچیز طبقات زمین دار و سرمایه دار دلال که پیوندهای منفعتی بی‌شماری با کل نظام امپریالیستی حاکم بر جهان، قدرت‌های امپریالیستی و مشخصاً امپریالیست‌های متجاوز و اشغال‌گرو زمین‌داران و سرمایه‌داران دلال جمع‌شده در رژیم پوشالی دارند و همیشه می‌توانند برای تبانی و سازش با اشغال‌گران و رژیم پوشالی آمادگی داشته باشند. مردمی ساختن مقاومت ملی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده به معنای شرکت دادن صرف توده‌های مردم در این مقاومت نیست، بلکه به مفهوم شرکت آگاهانۀ آن‌ها در این مقاومت ملی یعنی شرکت بر اساس منافع علیای خودشان است و نه بر اساس منافع طبقات استثمارگر. ازین‌جهت مردمی ساختن مقاومت ملی علیه اشغال‌گران و خاینین‌ملی مستلزم کار توده‌یی آگاه‌گرانه در میان توده‌های مردم و مشخصاً تحتانی ترین لایه‌ها و طبقات مردمی یعنی کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی فقیر است. این کار توده‌یی آگاه‌گرانه مستلزم فعالیت‌های توده‌یی درازمدت و پی‌گیر است، ولی قاطعانه باید بیان داشت که بدون پیش‌برد آن تا یک حد معین،مقاومت ملی ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده نه‌می‌تواند در مسیر خصلت مردمی یافتن و تعمیق و گسترش این خصلت قرار بگیرد.**

**"انقلابی" به این معنا که مقاومت ملی مردمی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده باید توسط نیروی انقلابی مجهز به دیدگاه، شیوه و نظریات انقلابی علمی رهبری گردد تا بتواند این مقاومت را در مسیر کلی مبارزه علیه نظام سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان و نظام ارتجاعی حاکم بر کشور به سرمنزل مقصود برساند. در غیر آن این خطر وجود دارد که یا مقاومت مذکور در نیمۀ راه متوقف گردد و یا پس از کسب پیروزی نسبیآن، کشور هم‌چنان در چهارچوب نظام استثمارگرانه و ستم‌گرانۀ موجود باقی بماند و توده‌های مردم با وجود قربانی‌ها و فداکاری‌های بی‌همتا و عظیم، تحت نظام سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان و نظام نیمه فیودالی-نیمه مستعمراتی کشور اسیر بمانند و مشتی از استثمارگران و ستم‌گران بر سرنوشت آن‌ها حاکم باشند. مقدم بر این مسایل، استقامت استراتژیک انقلابی مقاومت ضد اشغال‌گران و رژیم پوشالی تضمین کنندۀ بقا و دوام پی‌گیر خصایل ملی و مردمی این مقاومت نیز هست.**

**از آن‌جایی‌که مقاومت ضد اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ‌شان تحت رهبری نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیست‌های غربی قرار گرفت و کاملاً فاقد استقامت استراتژیک انقلابی گردید، مقاومت مذکور زمینه ساز تجاوز و اشغال‌گری امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشاندۀ کنونی گردید. اما مقاومت ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندۀ کنونی در حالی‌که هنوز باعث اخراج کامل قوای اشغال‌گر و سرنگونی رژیم دست‌نشاندۀ آن‌ها از کشورنگر‌دیده است، به دلیل سلطۀ انحصاری مقاومت جنگی ارتجاعی بر آن، باعث زمینه‌سازی و شکل‌گیری یک تجاوز و اشغال‌گری خارجی جدید دیگر بر کشور گردیده است، تجاوز و اشغال‌گری ای که کل کشور را ولایت خراسان یک "خلافت" ارتجاعی عربی می‌داند.**

**نیروهایی که بیرق‌های سیاه "داعش" را در افغانستان بلند کرده اند و خود را لشکریان این "خلافت" ارتجاعی عربی می‌خوانند، در واقع رسماً نیروهای اشغالگر مزدبگیر یک دولت ارتجاعی خارجی هستند، ولو اینکه بخشی از آن‌ها از لحاظ نسل و نسب به اهالی افغانستان تعلق داشته باشند. این نیروها تماماً در آغوش صفوف مقاومت ارتجاعی کنونی در افغانستان متولد گردیده یا پرورش یافته اندو بزرگ شده‌اند. مقدم برآن اساس‌گذاران و رهبران اصلی "خلافت" ارتجاعی عربی مذکور (داعش) در دامان مقاومت ارتجاعی ضد اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ شان در افغانستان و مقاومت ارتجاعی کنونی، پرورش یافته و یال و کوپال و چنگال‌های خونریز و حال‌وهوای جهان‌گیری یافته اند. با وجود این‌هادر حالی‌که "خلیفۀ عرب" آشکارا "امیرالمومنین" امارت اسلامی افغانستانرا نوکر بی شعور القاعده و خود امارت را "داروی تاریخ تیر شده" اعلامکرده است، دایه‌های مرتجع افغانستانی مهربان‌تر از مادرِ آن‌ها برای شان "پیام مودت و اخوت اسلامی" می‌فرستند و از آن‌ها عاجزانه و تسلیم‌طلبانه می‌خواهند که باعث تفرقه در "مقاومت اسلامی افغانستان" نشوند. آیا این‌ها نشنیده اند که "خلافت عربی"، کشوری را به‌نام افغانستان به‌رسمیت نمی‌‌شناسد و فقط ولایت خراسان "خلافت عربی" را قبول دارد، چه رسد به "امارت اسلامی افغانستان"!؟**

**اگر قرار باشد که مقاومت ضد متجاوزین و اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و دست‌نشاندگان شان زمینه‌ساز تجاوز و اشغال‌گری امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان بر کشور گردد و سپس مقاومت ضد اشغال‌گران کنونی و رژیم دست‌نشاندۀ آن‌ها در نیمۀ راه برای تجاوز و اشغال‌گری خلافت ارتجاعی عربی زمینه سازی نماید تا خیال‌پردازانه برگشت افغانستان را به شرایط قبل از طاهریان و صفاریان در سر بپروراند، پس وای بر سرنوشت این کشور و مردمان آن!**

**با گسترش دامنۀ نفوذ داعش در افغانستان از یک‌طرف و برملا شدن مرگ مرموزِ دو سال و چند ماه قبلِ امیر المومنین طالـبـان (ملا محمد عمرآخوند) در پاکستان از طرف‌ دیگر، اوضاع کشور بیشتر از پیش پیچیده شده است. با گسترش نفوذ داعش در افغانستان در واقع تمامی "جهادی"های خارجی تبارِ در افغانستان و پاکستان را باید دیگر سربازان باالفعل و باالقوۀ ارتشیان آن "خلافت عربی" دانست و متجاوزین و اشغال‌گران باالفعل و باالقوۀ ارتجاعی خارجی به‌حسـاب آورد و آمـاج مقاومت ملی مردمی و انقلابی قرار داد.**

**از جانب دیگر، ملا محمدعمر آخوند،که عامل وحدت دهندۀ صفوف چـنـدین‌صـد پـارچـۀ طالـبان، از لحـاظ قـومـی، طایفه یی، ولایتی و**

**منطقه یی و سوابق مختلف جهادی بود،دیگر در قید حیات نیست و با نبود وی حفظ وحدت چنین لشکریانی اگر کاملاً ناممکن نباشد،‌ فوق العاده مشکل است. علاوتاً مرگ مرموز وی در پاکستان و سری نگه داشته شدن طولانی این مرگ مرموز در دایرۀ محدود چند فرد معدود و چگونگی انتصاب جانشین وی خود عوامل نیرومند دیگری در ایجاد تفرقه در میان طالبان محسوب می‌گردد. مسلماً برای تثبیت سرتاسری رهبری ملا اختر محمد منصور آخوند، چه توسط طالبان طرفدار وی و چه توسط "دوستان" خارجی اش، به شدت تلاش صورت گرفته و کماکان تلاش صورت می‌گیرد و شکی نیست که قسمت بزرگ‌تر نیروهای طالبان تحت رهبری جدید باقی خواهند ماند. اما در عین‌حال بخش‌های معینی از نیروهای طالبان تا حال از پذیرش این رهبری ابا ورزیده اند. این نیروها به سختی خواهند توانست روی پای خود شان ایستاده باقی بمانند و قویاً احتمال دارد که تحت فشار نیروهای تحت فرمان رهبری جدید طالبان در نهایت یا به‌طرف رژیم دست‌نشانده کشانده شوند و یا به نیروهای مربوط به داعش بپیوندند. به همین سبب این نیروها را نیز باید بصورت باالقوه یا تسلیم شدگان به رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست به حساب آورد یا جزء لشکریان مهاجم و اشغال‌گر داعش محسوب نمود.**

**برعلاوه، مرگ ملا محمدعمر آخوند و بروز تفرقه در میان طالبان بر سر تعیین جانشین وی باعث گردیده است که رهبری جدید طالبان برای تثبیتش، در شهرهای مختلف پاکستان و در پیوند فشرده با "دوستان" پاکستانی اش، جلسات وسیع کاملاً علنی دایر نماید. این وضع که باعث علنی شدن تقریباً کامل خود آنها و نیروهای تحت رهبری شان در پاکستان گردیده است، کنترل "دوستانِ" پاکستانیشان را بر آنها چندین برابر نسبت به سابق افزایش داده است، آن‌چنان‌که خود آنها نیز دیگر نخواهند توانست ادعا نمایند که «فقط از حمایت جزئی و اندک دوستان پاکستانی شان برخوردار اند.»قاطعانه باید گفت که پذیرش دولت پاکستان به عنوان تیکه دار صلح افغانستان توسط اشغال‌گران امریکایی و رژیم دست‌نشانده نیز قویاً باعث افزایش کنترل مذکور گردیده است.**

**تمامی این مطالب بیان‌گر آن است که نه‌تنها دامنۀ نیروهای متجاوز و اشغال‌گر خارجی در افغانستان وسعت یافته و درحالی‌که هنوز تجاوز و اشغال‌گری نیروهای امپریالیست امریکایی و متحدین شان بر کشور پایان نیافته است، نیروهای ارتجاعی متجاوز و اشغال‌گر خارجی دیگری (داعش) نیز سر برآورده و بر قسمت‌هایی از سرزمین کشور و سرنوشت مردمان کشور تسلط حاصل کرده اند، تسلطی که امکان قوی‌تر شدن و گسترش بیشترش نیز وجود دارد. از جانب دیگر دامنۀ مداخلات دولت پاکستان، که توام با تجاوزات مرزی پیهم پیش‌برده می‌شود،و هم‌چنان مداخلات دولت ایران، در امور افغانستان افزایش یافته است. بنابرین نه تنها وظایف مبارزاتی ما در قبال دشمنان عمدۀ کشور و مردمان کشور گسترده تر گردیده است، بلکه مسئولیت های مبارزاتی غیر عمده نیز چندین برابر افزایش یافته و لازم است که در هر دو مورد تلاش‌ها و کوشش‌های مبارزاتی مان را چند برابر سازیم.**

**علیرغم ادعاهای لفظی اوباما مبنی بر خروج تمامی نیروهای جنگی امریکایی از افغانستان تا آخر سال 2016، به استثنای نیروی یک هزار نفری محافظ سفارت امریکا در کابل، تحقق عملی این ادعا در چشم‌رس دیده نمی‌‌شود. جنگ‌های اخیر در نقاط مختلف کشور نشان داد که رژیم دست‌نشانده بدون حضور قوای اشغال‌گر خارجی نمی‌تواند دوام بیاورد. حتی اگر ادعاهای اوباما متحقق نیز گردد، طبق مندرجات توافقنامۀ امنیتی میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده، راه به اصطلاح قانونی برگشت مجدد قوای اشغال‌گر امریکایی به افغانستان وجود دارد؛ هم‌چنان‌که طبق مندرجات توافقنامۀ امنیتی میان ناتو و رژیم دست‌نشانده، راه "قانونی" برگشت مجدد نیروهای متحد امریکا در ناتو نیز به افغانستان موجود است.**

**در واقع تکیه بر همین کمک‌ها و امیدواری به الطاف اربابان امپریالیستی اشغال‌گر رژیم دست‌نشانده در آینده است که رژِیم پوشالی شدیداً بحران زده، فاسد، متشتت و نامشروع را که حتی طبق قانون اساسی خودش از مشروعیت برخوردار نمی باشد، زنده و سرِپا نگه داشته است. اما نتایج تا کنونی طولانی‌ترین جنگ دولت امپریالیستی امریکا (جنگ در افغانستان) به روشنی نشان می‌دهد که اشغال‌گران امریکایی، متحدین شان و دست‌نشاندگان شان به هیچ‌وجهقادر نیستند که انقیاد کامل بر افغانستان را از طریق جنگ تحمیل نمایند. بنابرین در عین ادامۀ حضور اشغال‌گرانه در کشور و دوام تلاش‌های حمایتی جنگی و غیر جنگی از رژیم بخاطر حفظ حاکمیت پوشالی آن، همچنان به‌صورت دوامدار کوشش به‌خرچ می‌دهند که "مخالفین مسلح" ارتجاعی شان را به‌پای میز مذاکره بکشانند و از طریق شریک ساختن آن‌ها در رژیم دست نشانده به سازش و تبانی با آن‌ها دست یابند.**

**به‌همین جهت است که دولت امپریالیستی امریکا در همسویی با دولت توسعه طلب هند، دولت پاکستان را تحت فشارهای گوناگون گرفته‌اند که در پاکستان عرصه را بر طالبان تنگ‌تر و تنگ‌ترساخته و سرانجام آن‌هارا به مذاکره با رژیم وادار سازد. قطع کمک‌های اقتصادی به پاکستان و وارد آوردن فشارهای سیاسی بر دولت پاکستان توسط دولت امریکا، که ممکن است در آینده شدیدتر گردد، به همین منظور صورت می‌گیرد. متشنج شدن خط کنترل در کشمیر میان هند و پاکستان و برخوردهای دوام‌دار میان نظامیان دوطرف، در حال حاضر جنگ‌قسمی‌ای اسـت که عـمـدتاً به‌خاطر به‌راه‌افتادن یا نه‌افتادن مذاکرات صلح در افغانستان میان دو قدرت ارتجاعی نظامی اتمی و توسعه‌طلب در منطقه پیش‌برده می‌شود و کل منطقه را متشنج ساخته است.**

**حاکمان رویزیونیست و توسعه طلب چینی به "طریقۀ" خاص خودشان در این "کارخیر" سهمی بر عهده گرفته اند. نقشۀ سرمایه‌گذارینزدیک به 50 میلیارد دالر در پاکستان توسط آن‌ها، نه‌تنها نشاندهندۀ توسعه طلبی اقتصادی و سیاسی آن‌هادر منطقه اسـت، بلکه کیک شـیرین بزرگی به دولت پاکسـتان اسـت تا دهان شـیرین کـرده و نگذ‌ارد که دیگـر قلمرو آن کشـور پـایـگاه تربیت و سازماندهی جنگ‌جویان بنیادگرای اوغوری و به این اعتبار پناه‌گاه"مخالفین مسلح" اشغال‌گران و رژیم دست نشاندۀ افغانستان باشد.**

**اگر این سیاست چماق و شیرینی سه‌جانبۀ امریکایی- هندی- چینی در قبال دولت پاکسـتان، که توأم با رقابت پیش‌برده مـی‌شـود، دوام نماید و در صورت لزوم در حد قابل تحملی تشدید گردد، آن دولت دیر یا زود طالبان تحت رهبری ملا اختر منصور را، که دیگر به نحو محکمی در چنگ دارد، مجبور خواهد کرد که مذاکراتِ تحت نظارتِ پاکستان، امریکا و چین با رژیم دست نشانده را از سر بگیرند. در چنین صورتی نتایج درگیری‌های نظامی شدید و وسیع در فصل کنونی جنگ در کشور، که از هم‌اکنون می‌توان گفت قاطعانه به نفع هیچ طرف نخواهد بود،در خدمت امتیازگیری‌ها و امتیازدهی‌های سیاسی در پشت میز مذاکرات قرار خواهد گرفت.**

**در واقع مقاومت ارتجاعی طالبان در ذات و سرشت خود یک مقاومت همه جانبه و پیگیر نیست بلکه از لحاظ ماهیت خود یک مقاومت قسمی و ناپیگیر است و حتی در صورت پیروزی کامل نظامی نیز نمی‌تواند از دایرۀ نظام ارتجاعی حاکم بر کشور و نظام امپریالیستی حاکم جهانی خارج شود. در عین‌حال در عمل ثابت شده است که از لحاظ نظامی نیز از چانس پیروزی کامل برخوردار نمی‌ باشد.**

**اگر مذاکرات شروع شود و پیش‌رفت نماید،در نهایت سهم هریک از طرفین از خوان یغمای اففانستان طبق فرمول "حصه به‌قدر جثه" تعیین خواهد شد و گردونۀ سرنوشت مردمان افغانستان بازهم روی پاشنۀ دیرپای استثمار و ستم و فقدان استقلال کشوری و آزادی ملی حقیقی به چرخیدن ادامه خواهد داد. پروسۀ پیش‌رفت این مذاکرات نیز کوتاه‌مدت و سهل‌وساده نخواهد بود و در جریان آن نیز مردمان ما سختی ها و تلخی‌های عظیمی را متحمل خواهند شد و هم‌چنان قربانی خواهند داد.**

**ما برگزاری پنجاهمین سال‌یاد بنیادگذاری جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) و دموکراتیک نوین در افغانستان را به این‌خاطر روی‌دست گرفتیم که موجودیت و حضور دیرپای 50 سالۀ جنبش کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین در صحنۀ کاروپیکار مبارزاتی افغانستان را یک‌بار دیگر با صدای رسا اعلام نماییم و بگوییم که: پنجاهمین سال‌یاد بنیادگذاری جنبش کمونیستی م ل م) و دموکراتیک نوین افغانستان، مناسبتی است که همۀ ما را فرامی‌خواند تا کل فراز و نشیب‌ها و پیچ‌وخم‌های مبارزاتی پنجاه سالۀ مان را مدنظر قرار دهیم و مسئولیت‌های میهنی، ملی، دموکراتیک و انقلابی خود را بیشتر از پیش و به‌طور محکمی به دست بگیریم.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بارها اعلام کرده است که: بزرگ‌ترین کم‌بود و ضعف کنونی جنبش کمونیستی ( م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان، موجودیت صرف سیاسی این جنبش و عدم حضورش در عرصۀ کاروپیکار مسلحانه علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌‌نشانده است. در واقع همین ضعف و کمبود است که دامنه و برد مبارزات ایدیولوژیک و سیاسی ما علیه دشمنانِ عمده و غیر عمده را به شدت محدود می‌نماید. در شرایطی که شکل عمدۀ مبارزات در کشور بصورت قاطعی مبارزات مسلحانه و جنگی است، صداهای صرفاً سیاسی و غیرجنگی در فضای مملو از غرش بمب و توپ و تفنگ کم‌تر شنیده می‌شود و تاثیراتش به شدت محدود است. به‌همین سبب در شرایط کنونی پیش‌برد چنین مبارزاتیآن‌چنان مؤثر نیست که بتواند به نحو برجسته‌ای ره به‌جایی ببرد. این مبارزات فقط آن‌گاه می‌توانند تاثیرات مبارزاتی ره‌گشا داشته باشند که در خدمت مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران و رژیم دست نشانده ( شکل کنونی جنگ خلق در کشور) قرار داشته باشند.**

**برای پیش‌برد درست، اصولی، بروقتو مؤثر این مبارزاتِ ره‌گشا، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نیاز دارد که تمامی اعضا، هواداران و توده های تحت رهبری خود را بیشتر از پیش و به‌صورت روزافزون در مسیر تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بسیج نماید و مبارزات آن‌ها را پیوسته ارتقا و گسترش بخشد. برعلاوه، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سایر شخصیت‌ها و نیروهای مائوئیست در حال حاضر نیاز دارند که:پیوندهای فشرده‌ای با هم برقرار نمایند و در چهارچوب این پیوندهای فشرده از یک‌‌جانب مباحثات تیوریک بر سر اختلافات تیوریک و به‌خاطر حل آن‌ها را پیش ببرند و از جانب‌دیگر هم‌کاری‌های عملی مبارزاتی میان خود را گسترش دهند تا بتوانند هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی به‌طرف هم‌آهنگی، یک‌پارچگی و وحدت پیش بروند.**

**به‌پیش در مسیر برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملیمردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران مرتجع داعشی!**

**به‌پیش در مسیر مبارزه علیه مرتجعین وابسته به‌سایر قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی!**

**حـزب کـمـونـیـسـت (مـائـوئـیـسـت) افـغـانـسـتـان**

**13 میزان 1394 (5 اکتوبر 2015)**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 11

**ریشی راج بارل- 23 نوامبر 2015**

**مائوئیست های نیپال**

**و محاصرۀ [نیپال توسط] هند**

**در ابتدا می خواهم بگویم که از دو ماه به این طرف ما مردم نیپال با محاصرۀ اقتصادی ستمگرانۀ تحمیلی توسط توسعه طلبی هند مواجه هستیم. حکومت فاشیستی هند می خواهد نیپال مثل بوتان، که یک کشور کوچک محاط به خشکه در جنوب شرق آسیا است، تحت کنترلش قرار داشته باشد. هند می خواهد با نیپال مثل یکی از ولایت هایش رفتار نماید. توسعه طلبی هند استعمارنوین را بکار می بندد و فراموش می کند که نیپال کشور مستقلی است که از استقلال و آزادی خود حتی در زمانی که جهان میان امپراتوری ها تقسیم شده بود پاسداری نموده بود.**

**در نیپال قانون اساسی جدید به وجود آمده و یک حکومت جدید تحت رهبری ک. پ. اولی، صدر حزب کمونیست متحدۀ نیپال ( م ل) تشکیل گردیده است. قانون اساسی جدید نیپال یک قانون اساسی مردمی نیست و مبتنی بر مندرجات انقلابی نمی باشد. در حقیقت این قانون اساسی مبتنی بر نظام چند حزبی پارلمانی است و حکومت جدیداً تشکیل شده نیز حکومت کمونیست های انقلابی نیست. هر دو حزب [شامل در حکومت یعنی] حزب کمونیست متحدۀ نیپال ( م ل) و حزب کمونیست متحدۀ نیپال (مائوئیست) طرفدار نظام چند حزبی پارلمانی هستند. اما موضوع قابل تعجب این است که هند محاصرۀ اقتصادی را تحمیل کرده و قانون بین المللی در مورد حقوق یک کشور محاط به خشکه را نقض کرده است. به همه معلوم است که هند می خواهد قانون اساسی نیپال را تحت فرمان خود مدیریت نماید و حکومت تحت رهبری احزاب طرفدار هند مثل کنگرۀ نیپال و احزاب منطقۀ ترایی را تشکیل دهد.**

**بهتر است روشن سازیم که نظام فیدرالی خواست مردم نیپال نبود و نیست، بلکه توسط توسعه طلبی هند از طریق احزاب ترایی طرفدار هند و انجوها به زور تحمیل گردید تا که هند منطقۀ هموار نیپال را طبق منافع خود مدیریت نماید. بدون شک و شبهه، نقشۀ هند جدا کردن منطقۀ تیرایی [از نیپال] و ادغام [این بخش از] قلمرونیپال به هند است. به همه معلوم است که بعد از اشغال سیکهیم، اندراگاندی نخست وزیر آن وقت هند قصد داشت قسمت جنوب نیپال را از طریق توطئۀ سیاسی [از نیپال] جدا نماید. باید به یاد داشت که هند در بارۀ ادعاهای فرماندۀ "راو"، پ. ک. یاداو، راجع به نقشه های هند در مورد جدا کردن منطقۀ تیرایی [از نیپال] روشنی نینداخت. یاداو، فرماندۀ "راو" در زمان تصدی اندراگاندی بحیث نخست وزیر، در کتاب خود بنام "ماموریت راو" بیان کرده است که هند نقشه کرده بود که منطقۀ ترایی را [از نیپال] جدا نماید. "سنگر مدهیسی" جبهۀ مشترک احزاب طرفدار هند در تیرایی است که برای منافع هند کار می نماید. حالا حکومت مودی از طریق این عناصر ضد ملی کار ناتمام اندرا گاندی را پیش می برد.**

**هند به هیچ وسیلۀ نقلیه، به شمول وسایل نقلیۀ مواد سوخت و ادویه جات، اجازۀ داخل شدن به قلمرو نیپال نمی دهد. مشکلات مواد سوخت، به ویژه کمبود گاز برای پخت و پز، و همچنان کمبود ادویه جات آن مشکل اصلی مردم نیپال است که امروز با آن مواجه هستند. در حقیقت این به معنای اعلام جنگ توسط هند علیه نیپال و مردم نیپال است.**

**محاصرۀ تحمیل شده توسط هند خشم زیادی در میان مردمنیپال به وجود آورده است. آن ها به جاده ها می برآیند و شعارهای "هند عقب بکش!" و "مودی! محاصره را پایان بخش!". نه تنها این، بلکه ما حمایت و تفاهم روشنفکران و خبرنگاران هند و [سایر] کشورهای خارجی را نیز به دست آورده ایم.**

**این یک موضوع نگران کننده است که حکومت اولی هیچ نقشه و برنامۀ علمی برای حل این بحران ملی ندارد. مردم نیپال از مدت طولانی به این طرف مکرراً با این مشکلات مواجه می شوند. این سومین بار است که هند محاصره بالای نیپال را تحمیل می کند. حالا ما به یک سیاست، نقشه و برنامۀ طولانی مدت برای حل این گونه بحران ها نیاز داریم. گفتار صرف کافی نیست، مردم می خواهند [از این سیاست، نقشه و برنامه] در جریان عمل آگاه شوند.**

**حالا در چنین وضعیت وخیم سوال دیگری داریم. مائوئیست های نیپال کجا هستند؟ آن ها چه باید بکنند و چه می کنند؟ در حقیقت سوال حیاتی ما این است که آیا در نیپال مائوئیست ها وجود دارند؟ این سوالی است که پاسخ داده شده است. بلی! هستند، اما تمام چیزهای درخشان طلا نیست.**

**2**

**من در بارۀ حزب کمونیست متحدۀ نیپال (مائوئیست) و پراچندا- بابورام هیچ چیز بیشتر نمی گویم. مطالب زیادی در بارۀ آن ها نوشته شده است. آن چنان که من در بالا ذکر دادم آن ها خود را رسماً طرفدار پلورالیزم، دموکراسی چند حزبی و نظام پارلمانی اعلام کرده اند. هم اکنون پراچندا و پیروانش از چوکی های بیشتر و بیشتر در حکومت اولی بهره مند می شوند.**

**بابورام باترای، کسی که به عنوان خدمتگار وفادار توسعه طلبی هند شناخته می شود، همراهی با پراچندا را ترک کرده و می خواهد حزب دیگری بر اساس سوسیال دموکراسی تشکیل نماید. هر شهروند نیپالی و همۀ آن ها می دانند که از زمان طولانی به این طرف، وی برای منافع هند کار می نماید. او یکی از افراد کلیدی ای است که به جنبش مائوئیستی نیپال خیانت کرد و حالا به منافع ملی خیانت می کند. "سنگر مدهیسی" و بابورام باترای، آن گونه که توسط ارباب هندی شان هدایت می شوند، در جهت مشابه با هم حرکت می کنند.**

**دو تشکیلات "مائوئیستی" وجود دارند: یکی تحت رهبری موهن بایدیا "کیرن" است و دیگری توسط نیترا بیکرام چاندا "ویپلاو" رهبری می شود.**

**موهن بایدیا "کیرن"، کسی که به عنوان یک رهبر انقلابی شناخته می شد (من حالا ناچارم کلمات "شناخته می شد" را ذکر نمایم) نیز گیرایی خود در بین مردم تحت ستم را از دست داده است. در حقیقت او پایۀ انقلابی خود را باخته است. او پشتیبان راسخ نظام فیدرالی و سیاست های هویت شناسانه است. گروه او می خواهد با حزب تحت رهبری پراچندا- حزب کمونیست متحدۀ نیپال (مائوئیست) – مجدداً وحدت نماید و در انتخبات محلی و سراسری سهم بگیرد. اکنون دسته بندی "کیرن" با دسته بندی کوچکِ حزب کمونیست نیپال (متحده)، که تحت رهبری پاری تاپه یعنی کسی قرار دارد که همیشه مائوئیزم را انکار کرده و در جریان ده سال جنگ خلق نقش منفی بازی نمود، همدست شده است. آن ها بعد از تامین وحدت حزبی، حزب شان را حزب کمونیست نیپال (مائوئیست انقلابی) نامیده اند. گرچه آن ها حزب شان را "مائوئیست انقلابی" نامیده اند، اما از لحاظ فلسفی، ایدیولوژیکی و سیاسی از مسیر انقلابی آموزش داده شده توسط صدر مائوتسه دون یعنی مسیر جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین دست کشیده اند.**

**آن ها بعد از وحدت حزبی در بیانیۀ مطبوعاتی شان تذکر دادند که خط سیاسی حزب شان " قیام مردمی" خواهد بود. این بدین معنا است که آن ها راه سرمشق روسی، راه سرمشق انقلاب اکتوبر، را اتخاذ کرده اند. در واقعیت جهت حرکت آن ها مشابه به راه پذیرفته شده توسط پراچندا، تحت نام شرایط تغییر یافتۀ ملی و بین المللی، است. شکی نیست که دیر یا زود "کیرن" با پراچندا همدست خواهد شد. نه تنها این، بلکه آن ها با "فوروم سوسیالیست فیدرال نیپال"، یکی از دسته های بزرگ " سنگر مدهیسی"، که برای منافع هند کار می نماید، ائتلافکرده اند. بطور شفاف واضح است که حزب تحت رهبری موهن بایدیا هیچ نقشه و برنامۀ انقلابی برای حرکت دادن انقلاب نیپال به پیش ندارد.**

**هم اکنون ما یک حزب مائوئیستی دیگر تحت رهبری نیترا بیکرام چاندا"ویپلاو" داریم. اکثر رهبران جوان، کادرها و اعضای سابق اردوی آزادیبخش خلق به حزب کمونیست نیپال مائوئیست که تحت رهبری چاندا است پیوسته اند. همچنین اکثر رهبران تشکلات همزاد، به ویژه محصلان، اتحادیه ها و سازمان های دالیت ها به حزب کمونیست نیپال مائوئیست پیوسته اند. این، جنبۀ مثبت حزب تحت رهبری چاندا است که آن ها هیچ توهمی در مورد سیاست های هویت شناسانه و نظام فیدرالی ندارند. اما طنز قضیه درین است که خط ایدیولوژیکی و سیاسی این دسته بندی، که باید برای انقلاب نیپال پذیرفته شود، نیز روشن نیست. حزب چاندا متذکر شده است که مبارزۀ مسلحانه راه انقلاب نیپال خواهد بود. این یک جهتگیری مثبت است، اما [در این جهتگیری] روشن نیست که انقلاب نیپال به چگونه مبارزۀ مسلحانه نیاز دارد. صرفاً ذکر مبارزۀ مسلحانه کافی نیست. آن ها در سند شان جنگ خلق مائوئیستی یا مبارزۀ مسلحانه از نوع فوکو را تحلیل نکرده اند.**

**به نظر می رسدکه دستۀ چاندادر موقف پیش گرفتنِ مسیر جنگ خلق مائوئیستی نیست. آن ها در سند شان نیاز و اهمیت "سه سلاح معجزه آسا" را آن گونه که توسط مائوتسه دون آموزش داده شده است، تذکر نداده اند. مقدم بر آن ها، بجای انقلاب دموکراتیک نوین از "انقلاب متحدۀ مردمی" سخن می گویند. درک این مسئله که "انقلاب متحده" چیست و آن ها چه نوع مبارزۀ مسلحانه را برای انقلاب نیپال می پذیرندمشکل است. در یک مقالۀ نوشته شده توسط چاندا در ارگان نشراتی حزب (انقلاب مردمی) وی متذکر شده است که ما نمی توانیم وظیفۀ انقلاب را صرفاً با چرخیدن در چهارچوب مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم به انجام رسانیم. این گونه نظریه فقط تفکر پسا م ل م را که مسیری به سوی انحلال طلبی است انعکاس می دهد. آن ها بجای مبارزۀ طبقاتی دهقانی روی نقش مبارزۀ شهری و "طبقۀ متوسط" تاکید می کنند. آ ن ها در حقیقت آن گونه که در سند حزبی شان متذکر شده اند، "طبقۀ متوسط" را به عنوان نیروی اساسی انقلاب نیپال پذیرفته اند. بدین معنا دستۀ چاندا نیز در بارۀ انقلاب نیپال روشن نیست.**

**حالا من بدون هیچ تردیدی تاکید می کنم که گرچه آن ها بطور مستند م ل م را به عنوان اصل رهبری کنندۀ شان پذیرفته اند، اما در عمل هم موهن بایدیا "کیرن" و هم نیترا بیکرام چاندا "ویپلاو" از مسیر جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین منحرف شده اند. موهن بایدیا "قیام مردمی" را و چاندا "انقلاب متحده" را به عنوان خط سیاسی شان پذیرفته اند. حقیقت این است که تحت نام تغییر شرایط هر دو از مسیر انقلابی م ل م منحرف شده اند و بطرف انحلال طلبی روان هستند. بنابرین واقعیت این است که انقلابیون مائوئیست در نیپال هستند و ما " جبهۀ انقلابی روشنفکری- فرهنگی" را داریم، اما حزب انقلابی مائوئیست در نیپال وجود ندارد.**

**اجازه دهید انتظار بکشیم و ببینیم که این دو تشکیلات "مائوئیستی" چگونه پیش می روند.**

**به نظر من دستۀ چاندا باید روی خط سیاسی خود فکر نماید. آن گونه که می دانیم تنها انقلاب دموکراتیک نوین می تواند تضادهای جامعۀ نیپال را حل نماید و ما تنها از طریق جنک خلق می توانیم به آن نائل شویم. قاطعانه تاکید می کنم که تنها و تنها یک راه دست یابی به هدف انقلاب وجود دارد و آن جنگ خلق مائوئیستی- جنگ خلق دارای خصوصیت نیپالی- است.**

**3**

**آن گونه که در فوق تذکر دادم مردم نیپال به جاده ها برآمده اند و شعارهای "هند عقب بکش!"و "مودی به محاصره پایان بخش!" راسر می دهند. اما حکومت اولی هیچ سیاست و برنامۀ علمی برای حل بحران ملی ندارد. در چنین وضعیتی باید انقلابیون اوضاع را به دست خود بگیرند. حالا وقت آن رسیده است که به جاده ها برآییم و درفش استقلال و آزادی ملی و دموکراسی مردمی را بر افرازیم. تنها مائوئیست های حقیقی می توانند مردم را بطرف انقلاب دموکراتیک نوین رهبری نمایند.**

**هم اکنون حزب تحت رهبری ویپلاو- حزب کمونیست نیپال مائوئیست- یک جنبش سرتاسری علیه توسعه طلبی هند اعلام کرده است. همچنان آن ها به حکومت اولی هوشدار داده اند که بحران ملی را بصورت فوری حل نماید. این یک گام مثبت است، اما حزب چاندا باید عمیقاً دریابد که صرفاً جنبش خیابانی کافی نیست و حزب مذکور به شفافیت ایدیولوژیکی و سیاسی نیاز دارد. ما باید نقشه و سیاست دراز مدتی داشته باشیم که ما را بطرف انقلاب دموکراتیک نوین رهبری نماید.**

**پست شده توسط ریشی راج بارل -**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 12

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان**

**کمیتۀ روابط بین المللی**

**پیام تسلیت به مناسبت درگذشت رفیق بهروز نوایی**

**26/4/1395 (15/7/2015)**

**به رفقای گروه مائوئیستی شورش!**

**رفقای عزیز!**

**با اندوه فراوان اطلاع یافتیم که رفیق بهروز نوایی پس از پیشبرد یک عمر مبارزۀ انقلابی علیه ارتجاع و امپریالیزم در داخل ایران و در خارج از ایران، در اثر یک بیماری جانکاه درگذشته است. درگذشت این رفیق انقلابی شورشی را به رفقا و خانواده اش تسلیت می گوییم. لطفاً غم شریکی صمیمانۀ ما را به این مناسبت بپذیرید.**

**رفیق بهروز نوایی با وجود مریضی ای که عاید حالش بود، طی سالیان اخیر خدمات انترناسیونالیستی قابل قدری برای جنبش بین المللی مائوئیستی انجام داد. او یک مبلغ و مروج پیگیر جنبش مائوئیستی هند و جنگ انقلابی خلق در آن کشور در میان فارسی زبانان بود و چندین اثر جنبش مائوئیستی هند را به فارسی ترجمه کرد. علاوتاً او یک دوست و مبلغ و مروج صمیمی جنبش مائوئیستی افغانستان و مشخصاً حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بود. او سوانح رفیق جانباخته اکرم یاری را به انگلیسی ترجمه کرد، متن قسمت ترجمه شدۀ اثر رفیق اجیت به نام "علیه اواکیانیزم" به فارسی دری رایج در افغانستان توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را به فارسی رایج در ایران تبدیل نمود تا برای خوانندگان ایرانی کاملاً قابل فهم گردد، یکی از نوشته های حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان علیه رویزیونیزم پسا م ل م را به انگلیسی ترجمه کرد و ....**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، چند سال قبل رابطۀ رفیق بهروز نوایی با "جمعی از مائوئیست های ایران" را با این آرزومندی صمیمانه تامین نمود که این رابطۀ دو جانبه بتواند نقش موثری در تشکل یابی عمیق تر و وسیع تر مائوئیست های ایران بازی نماید. اما متاسفانه آن رابطه نتوانست گام های تکاملی پیشرونده داشته باشد. دلایل مشخص آن تا حال برای ما روشن نیست. اما حالا که "گروهمائوئیستیشورش"موجودوفعالاست،مایکباردیگروظیفۀخودمیدانیمکهبه "جمعی ازمائوئیستهایایران" و "گروهمائوئیستیشورش" پیشنهادنماییمکهدرمسیرهمکاری،نزدیکیوپیشبردمباحثات رفیقانه و نهایتاً تامین وحدت با هم قرار بگیرند و جنبش مائوئیستی ایران را به پیش سوق دهند. هر کمک رفیقانه ای که درین راستا در توان داشته باشیم، با خلوص نیت و صمیمیت رفیقانه در خدمت رفقا خواهیم بود.**

**یکبار دیگر غم شریکی عمیق ما را به مناسبت درگذشت رفیق بهروز نوایی بپذیرید.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***